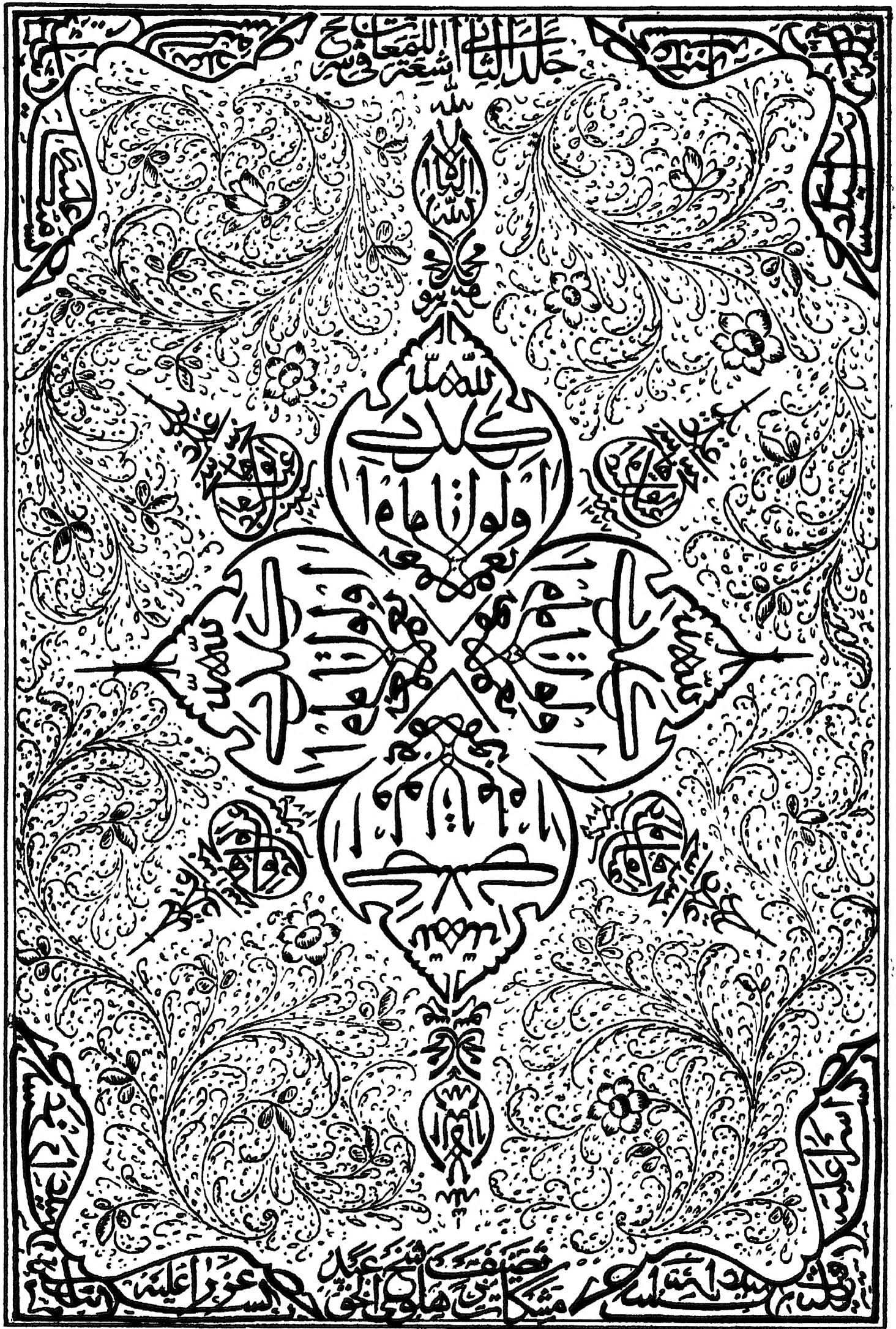
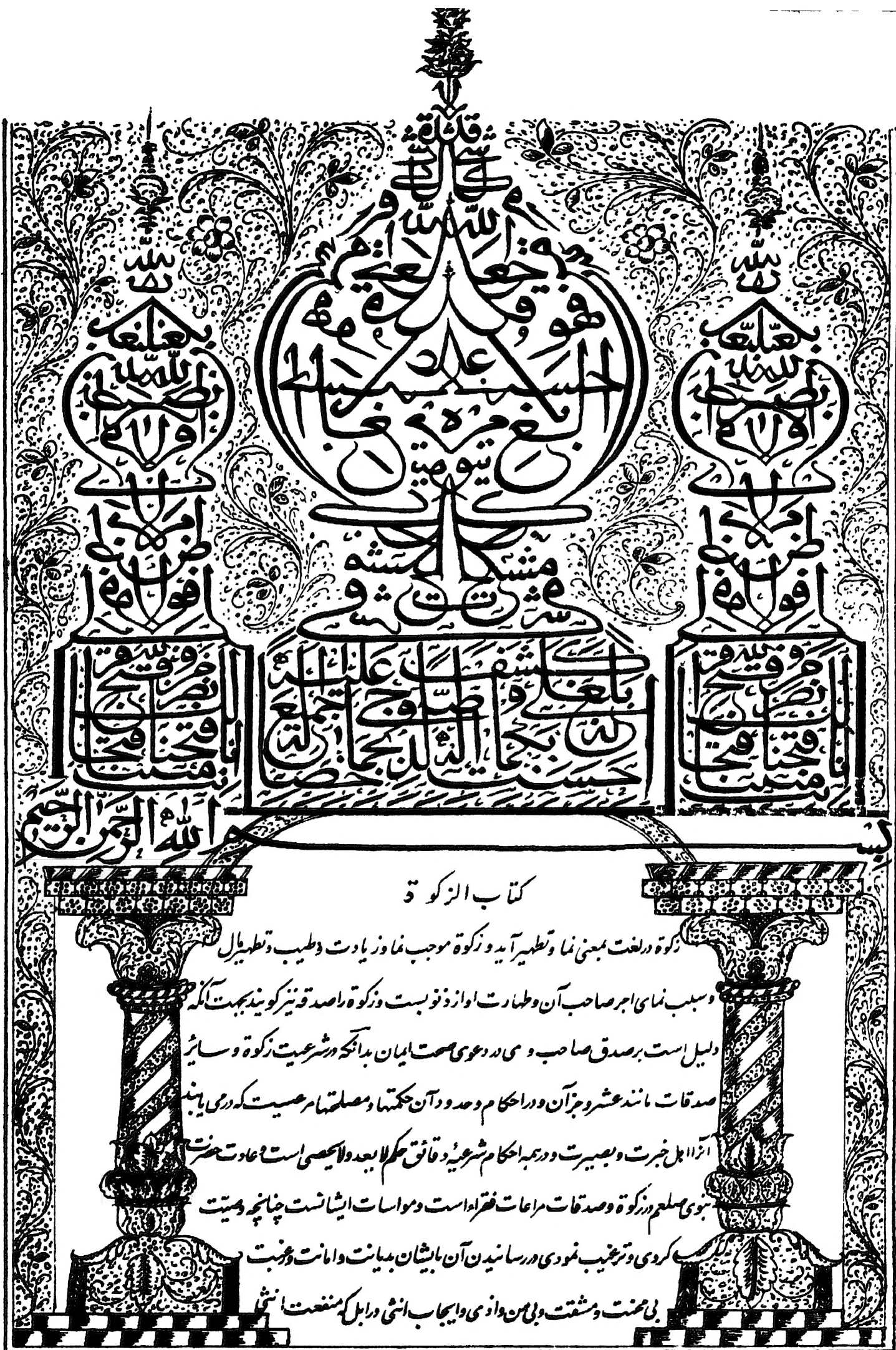


4.0313

A0313





کتاب الزکوة

زکوة در لغت بمعنی نما و تطهیر آید و زکوة موجب نما و زیادت و طیب و تطهیر است
و سبب نمای اجر صاحب آن و طهارت او از ذنوب است و زکوة را صدق نیز گویند بجهت آنکه
دلیل است بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان بدانکه در شریعت زکوة و سایر
صدقات مانند عشر و جزآن و در احکام و حدود آن حکمتها و مصلحتها مرعیت که درمی یابند
از اهل خبرت و بصیرت و در همه احکام شرعی و فائق حکم لا یعد ولا یحصى است عادت حضرت
نبوی مسلم در زکوة و صدقات مراعات فقراء است و مواسات ایشانست چنانچه وصیت
کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان بدیانت و امانت و غربت
بی محنت و مشقت و بی من و اذی و ایجاب انشی در ابل که منفعت انشی

در وی بیشتر از دگر است و تیز ازین باب است مراعات با صاحب اموال تا اعمال برایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد عدل نکند
 و از اموال جیده و خلاصه انتخاب ننماید و زیاده بر قدر فرض از هدایا و ضیافات نستاند و شطرنما و حو لان حول که ناظر در سیر و رفتی است
 داخل آنست و هم از جهت رعایت حکمت و عدالت است که زکوة را در چهار صنف مال که دوران و وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج
 کسان آن فراوان تر است واجب گردانید تا دادن آن آسانی میسر بود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردید که صنف زر و عوارض و ثمار و چنانچه
 و انحراف و انکود و مانند آن نیز مثل قبول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد و صنف دوم بهیمه الا انعام از شتر و گاو و کوه سفید شتر از طی و دبی
 که در قمر مذکور است سوم صنف زر و سیم که قوام و معاش عالمیان باعتبار تقویم شایسته است چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد
 در هر سال یکبار فرمود و در روز و وقت قصاص و کمال آن فرمود و تیز از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال تحصیل مال و دست
 و مشقت وی و مقدار واجب تفاوت بیان فرمود و لاجرم پنج را یکی واجب کرد و در مالی که بی مشقت و تکلف بدست آید و همچو کجی که باید از کان
 یا از دهنه و آمدن سال بدان اعتبار نکرد و مگر در حال که بیابا بروی واجب شود که اخراج چمن کند و آنچه از اموال تحصیل آن مشقتی و کلفتی است
 نیمه آن که ده را یکی باشد واجب کرد و چنانکه در روز و عوارض و ثمار که آب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی بیت را یکی واجب کرد و آنچه زیاده است
 محتاج بود و از دلالی که بآن از حوضها و جوئها آب بکشند یا از چاهی بجا و شتر و خر کشند و نیمه آن که چهل را یکی است واجب شود و آنچه محتاج است
 بعمل و تعب و اتم از ارتکاب مشقت اسفار و کوب بکار و زرق و انتظار قیام و مثال آن و دیگر از رعایت عدالت آنست که در هر نوعی از مال بحسب صحت
 حال و کمیتی که جز علم شایع بدان نرسد نصیبت تعیین فرمود و چنانکه در زقره دو بیت دوم و در بیت شغال و در کوه سفید چیل و در کاه و سی و در شتر یک
 و کمتر ازین نصایب اخیر می واجب نبود الفصل الاول عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث معاذ الى اليمن فقال روا
 ابن عباس رضی که آن حضرت صلح فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن با مارت و قضا و آمده است که آن حضرت نفس کریم خود مشایعت و کرد
 پیاده و معاذ و سوار بود و گفت شاید که باز در نیایی یا را تو یا معاذ و هم چنین و اقصی پس گفت آن حضرت معاذ انک تا قی قوما اهل کتاب بدیدی
 قومی آتی قومی را که اهل کتاب اند تخصیص اهل کتاب بکرم بجهت اتمام محمل ایشانست و کردند آنجا مشرکان غیر آن را اهل مذمبیا بود و معاذ هم
 شهادت پس نخست دعوت کن ایشان را بگو ای دین ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فان هم اطاعوا الذلک پس اگر فرمان بردار گشتی
 ایشان را برای آن یعنی ادبی شهادتین کنند و مسلمان شوند فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم خمس صلوات فی الیوم و اللیلة پس باین
 ایشان را که بدستیکه خدای تعالی تحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب فان هم اطاعوا الذلک فاعلمهم ان الله قد فرض

مرد را سبب بزه و بارگناهند فوج و بطها و بیا پس ایسان مردی اند که بستان آنرا بجهت نودن مردم نابا نند که وی چهار و غاریت و در واقع نیت و غنوا و بستان آنها را برای
 ناریمن و بزرگی کردنی و یا غیره خواست چه ریاد و طاعت میباشد و او را کس نون علی اهل الاسلام بسته است براسی عداوت کردن بر مسلمانان تا برایشان بغی کند و بجنگ بر آید
 فنی له و فلا پس ایسان برای این چنین شخصی سبب بزه و بارگناهند و اما الی له هی ستر و اما ایسان که آن برای مرد پرده اند فوج و بطها فی سبیل الله پس ایسان
 که بسته است آنها را در راه خدا یعنی در راه طاعت و بندگی نه در مصیبت و بیگانهی وی چنانکه در قسم اول بود و خصوص چاد و غنوا در راه خدا نیز مذکور است چنانکه در قسم ثالث بلکه
 بر او آنت که برای سواری خود بسته است تا در حاجتهای مشروعه سوار شود و تردد کند و خود را حسیاج خود را از مردم بپوشد چنانچه در روایتی دیگر واقع شده است و در بطها غنیا
 یعنی بسته است برای اظهار غنا و توانگری خود و تعففا از طلبیدن اسب از مردم نزد حسیاج سواری نه در مین حق الله فی ظهور دهها پسر و اموش نکرده است حق خدا را و طلب
 ثواب از وی در ریشتهای ایسان که سوار میشود بر ریشتهای ایشان در طاعت و امور خیر و عاریت میدهد و سوار میکند مردم را بر آن و لا و قابها نه فراموش کرده است حق خدا را
 و در دنیای ایسان که اولی کند حق آنرا در زکوة و شانهیه میکند که حق در رق با ایسان آنست که غنای آنرا بکند بگاه دانه و اصلاح کند آنرا و دفع ضرر کند از آنرا و ببنای غنای
 در تفسیر اختلاف و آنست که زکوة را در ایسان زکوة است که اگر برون در صحرای بپزند و در خانه طاعت نیابند خدا و ندانند پشیمانی است کسپ براسی را دیناری بدید یا قیمت کند آنها را
 و از هر دو بیت در هر پنج در هر پنج در حساب زکوة است و نود صاحبین و نوافی و در اسب زکوة نیت زیرا که در حدیث واقع شده که نیت بر مسلمانان در عبادتی و نه در
 فرس و بی صدقه و دلیل امام ابو حنیفه قول آنحضرت است مسلم که فرمود در سر بر اسب که برون بخرد یکدینا راست و آنچه شافعی روایت کرده بر اسب غازی محمول است که سواری
 میکند بر آن و همچنین عبد برای خدمت است و تقویم فرس هر دیت از عمر رض و سخن در اینجا دراز است و در شرح سفر السعادت پاره از آن مذکور است فنی له ستر پس این
 ایسان بر او را پرده و ستر حال اند و اما الی له هی احو و اما آن که آن مرد را موجب اجر و ثواب عظیم است فوج و بطها فی سبیل الله لاهل الاسلام پس ایسان وی
 که بسته است آنها را در راه خدا برای اهل اسلام بجا داند و دیگران را نیز در جاد اعانت کند و سوار کرد داند تا جاد کنند فی مرج یعنی میم و سکون را و بجهت در چاه و فوج و
 وضه و بیکتاب و کبابه دارد و اما اکل من ذلك المرج او الو وضه من شیء من نخورد آن ایسان از آن مرج یا در وضه چیزی را الا کلبه ما اكلت حسنات کرا
 نوشته شود و صاحب اسب از بشمار آنچه خرده اند ایسان نیکو و ثوابها و کتب له عدد داد و ائتها و ابوالها حسنات نوشته میشود و او را بشمار سر کنای ایسان و کیز نای ایسان
 نیکو و لا تقطع طولها و بنزد سببانی خود را طول بکس طاء و فوج و او را سیمان که بنزد یک طرف او را پیچ و دیگر را بای اسب یا دست وی تا بگرد و بچود فاسلنت
 شرفا و شرفین پس بر آید یک زمین بلند یا دوزین بلند را الا کتب الله له عدد داتاها و او را ائتها حسنات کرا که میزید خدا تعالی و ثابت کرد داند مرآن مرد را
 بشمار کاما نیکو اسب میزند و بشمار سر کنای نیکو و لا میله صاحبها علی خوف شرب منه و میگذرد آن ایسان صاحب آن از آن جوی پس آب بخورد ایسان از آن جوی
 و لا یورد ان لیغنها و نیزه ایسان که آب بخورد ایسان از آن جوی و میباید که در آنجا نیت و قصد و اراده او آب بخورد نیت و قصد که وی نیت و قصد
 و اراده آن داشته باشد الا کتب الله له عدد ما شرب حسنات کرا که میزید خدای تعالی برای وی بشمار آنچه نوشیده اند ایسان نیکو و از اینجا معلوم میشود که کسی
 کاری میکند و در ضمن آن بی اختیار وی کارهای دیگر پیدا میشود در آنجا ثواب می آید و در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشارتی باین واقعه است
 تذکره قبل گفته شد یا رسول الله فالحق من خزان حکم آن صیبت و در ادای حق آنها و ترک آن چیزی وار د شده است فال گفت آنحضرت صلعم ما انزل علی فی الحشر شی
 فوفرت و نه شده است بر من در حکم خزان چیزی بخصوص الالهله الا یذا الفاذة الجامعة کرا این آیت تنها که جامع احکام تمام افعال است از خیر و شر فانه بغا و نه
 خال مجزین بعل مشغال ذو غنوا پاره پس یکیک عمل کند مقدار یک ذره بیک یا بدیاری آنرا و من بعل مشغال ذرة شرابره و یکیک بکند مقدار ذره بدی می بنید
 جزای آنرا پس اگر چیزی کند خدای آن می باید تا چیزی مخصوص و جزای مخصوص نازل و وار د نشده و او را مسلم و عنه فال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من
 با ناه الله ما لا ظفر ذو ذکوة کسی که بد بدهد را خدای تعالی بای پس او کند زکوة آنرا مثل له ما له یوم الفیحة شجاعا مصور بکر داند شود دیلای وی مال وی روز
 قیامت بصورت مار و شجاع بضم شین و کسر آن مار زبانتین زبانتین مار زیاده افوج مار لک موی بر سر ندارد و این نشان از نهر و درازی عمر است و له و بطن
 بنمای و دایم وجوده میان آنها نخته و بغا فانه مرآن بار را د و نطفه سیاه است بالای و چشم او یا درون و چشم او و بعضی گفته اند که دهن وی بطوفه یوم الفیحة
 گردانیده میشود آن مار مانند طوق در گردن آنکس روز قیامت مرقا خاند بل و بطنه پسر میگردان مار بر دو طرف نیست خود یعنی شد چله یعنی بر دو کج و دین جزو
 فله منی یعنی لام و سکون و فوج زیاد و استخوان بر آید زیر زکوة کوش و در شرح شیخ گفته اند نیت یعنی نیتیه ده استخوان و نان که ریش بر آن میرود و چون نزد یک نیتیه
 بود تفسیر کرده بدان و بعضی ضمیر بر نیتیه راجع با فوج یا شجاع باشد و تواند که بشخص مال دار باشد یا زانده بود و چنی میگردان مار بر دو کج آنکس را الله قبول انما الله
 پسر یکدیگر آن مار بر بطن علی یا قال من مال توام که زکوة آن ندادی انا کتوک من کچ تمام که زکوة جدا کرده بخا دی ثمر ثلثه و پسر خود ندان حضرت مسلم این آیت را و لا
 یحسب الله من یجوز له الا به تا آخر آیه که این است ما انا هم الله من فضل هر خبر هم بل بر سر هم بطوقون و تجلوا به یوم القیامة و او الهجاری و عن ابی ذرین
 النبی روایت از ابو ذر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت آنحضرت صلعم ما من رجل یكون له اهل و اول و غنم لا یؤدی حقها نیست هیچ مردی که باشد

مراد از شتران یا گاو یا گوسفندان که ادا کنند حتی آنرا را الا انی بها يوم القيمة اعظم ما يكون واسمه کما ذکر کرده میشود آن شتران و گاو و گوسفندان
در حال بودن آنها زکوة و زب تر قطاه با خفا فها پی سر میکنند آن در شتران یا بیای خود و بیطنه بقرونها و نیزند گاو و گوسفندان و او را بشاخای خود کلا
جاذت اخوها و دت علیه اولها هر بار که بگذرد و طائفه پس آنها باز گردانیده شود و غنیمت آنها بن عبارت بر ظاهر واقع است بخلاف عبارت حدیث ابی هریره که
سابقا کذبت خا نکه اشرت بدان کرده شد حتی یقضى بین الناس تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم متفق علیه و عن جری بن عبد الله روایت است از جری
عبد الله بجلی که از مشایخ صحابه است و بسیار رحیم و جلیل و بزرگ قوم خود بوده است قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلمه اذا فاکم
المصدق چون باید شما را صدقه رسانده یعنی از جانب امام برای گرفتن کوة اموال باید که آنرا ساعی و عامل خوانند و دفا موس گفته که صدق بروزن محدث گیرند
صدقه و متصدق تا دهنده صدقه فلبصد و عنکم و هو عنکم و احض پس باید که باز گردد و صدق از پیش شما و حال آنکه وی از شما رضی و خوشنود است بانظر تی که
خوب پیش آید بوسی و ادا کند صدقه تمام و کامل و او را مسلم و عن عبد الله بن ابی اوفی پدر و پسر بر و صحابی اند و این عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم
رفت قال کان النبی صلی الله علیه و سلمه اذا اناه فوم بصدقه قال حکم چنان بود که مردم صدقات و زکوة خود را پیش آنحضرت می آوردند آنحضرت صلعم در
مصارف آن صرف نمیداد و بوا آنحضرت که چون می آوردند نزد وی قومی صدقه خود را و میگردانید آنرا و میگفت اللهم صل علی فلان خداوند او را درود بفرست
و رحمت کن بر آن فلان که صدقه آورده است یعنی بروی و برسان وی فاواه ابی بصدقه پس آورد و نزد آنحضرت پدری که ابوا و فی است صدقه خود را فقال پس
گفت آنحضرت صلعم اللهم صل علی ابی اوفی و حکم کنی بر چنین بود که بکسر صدقه ایشانرا و صلوات بفرست بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است متفق علیه و فی
روایه اذا انا لکرحل النبی صلی الله علیه و سلمه بصدقه قال چون می آورد مردمی نزد آنحضرت صلعم صدقه خود را میگفت آنحضرت اللهم صل علیه و این
روایت معلوم شد که مراد آن فلان همان فلانت و آل تمام است چنانکه آل فرعون و آل داود و مراد ذوات آنها است و اتباع نیز تبعیت در آن داخل اند چنانکه اشرت
کردیم و عن ابی هریره قال گفت بشت رسول الله صلی الله علیه و سلمه عمری الصدقه فرستاد آنحضرت یکباری عمر بن الخطاب را بر گرفتن صدقه از مردم فمیل
منع ابن جمل بفتح جیم پس آمده گفتند آنحضرت صلعم که منع کرد و نداد زکوة را ابن جمل که منافعی بود و فقیر بود و خدای تعالی او را غنی گردانیده و ذقح اباری گفته که و فی
نشم بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بوده بعضی گفته اند حمید و گفته اند جمل مناقی بود و بعد از آن تو بر کرد از نفاق و قاضی حسین گفته که در
نماز شده است قول حمیدانه تعالی و منهم من عاهد الله ان لا یؤتی الا ما من فضل لصدق الا لایستی و خالد بن الولید که صحابی مشهور بود و از نیر ناد و العباس و عباس بن عبد
المطلب هم رسول الله صلی الله علیه و سلمه و نیزند و دیگران همه دادند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلمه ما بنم ابن جمل نعم یعنی شد
که راست است که بحدیث رسد و موجب کفران نعمت گردد و انتقام یعنی مبالغه در عقوبت نیز از این باب است یعنی کرده نمی پذیرد از این جمل و کفران نعمت میورزد الا
اندکان ضلوا فاعناه الله و دسوله که سبب همین که وی فقیر بود و هیچ چیز نداشت پس توانگر گردانید او را خدا و رسول وی و این توانگری سبب نفی و طمان وی
شد و بکفران نعمت کشید و غنا بحقیقت از خداست و ذکر رسول بخت آنست که وی صلعم و اسطاست در اخلاص خیرات و وصول نما از جانب حق در تفسیر کرد و نهیم
عاهد الله انما من فضل لصدق و لنكون من الصالحین آورده اند که آنحضرت صلعم و عا که او را دنیا و ثروت بالتامس و وی وعده وی که شکرگزاری نعمت کند و
اما خالد فاکم تظلمون خالد او اما خالد بن ولید که میگوید وی نیزند از زکوة سببش آن بود که شما ظلم میکنید او را و حال وی نیست که وی قداحنسل ادراعه و
اعنه حتی سبیل الله تحقیق وقت کرده است زره های خود و هر ساز نامی جنگ خود را و اسلحه و چار پایا در راه خدا بر خاریان و هر که حالش این باشد که چنین
خیرات فعل میکند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از بخت ظلم کردن شما است بروی و شجاع بر ظلم صبر نتوان کرد و یا مواد آنست که وی چیزی ندارد
که زکوة آن دهد و هر چه نزد وی بود از مال حتی سلاح جنگ و ساز آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده نشسته است و احدی بفتح بمره و سکون حین و ضم با جمع
خدا و بفتح بغی ساخت و آما دکی و اتداعلم و اما العباس بن علی و اما عباس پس زکوة وی برین است و من خاسن آنم و سببش آن بود که میگوید که آنحضرت صلعم بیشتر
گرفته بود و سال زکوة عباس را یکی زکوة این سال که از وی می طلبیدند دیگر زکوة سال آینده چنانکه فرمود و مثلها معها و مانند زکوة این سال مانند آنست که
زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم ملت داده و تاخیر کرده در زکوة و سال عباس را راضی بالتامس و بی تیر و زورنی و احتیاجی که داشت و اما
جائز است که ملت دهد و تاخیر کند بر وجه نظر و مصلحت و بعد از آن بگوید یا آن اخضا یمن آنحضرت بود صلعم ثم قال پس گفت آنحضرت یا عمو اما شعوت انعم الرجل
ای عمو ندانستی و نه نمیدی که برادر پدر زمر دمل پدر اوست پس عباس را بجای پدر من دان و تقسیم دنی کا دارد و باید که حاصل بکسر صاد و سکون نون آنست که فقه
و فقه خرا از یکت بیخ بر آید هر یک را منو گویند و هر دو را رضوان فی الصحاح بکسری از چندت در دخت که هم از یکت بیخ رسته باشد و برادر پدر متفق علیه و عن ابی حمید
بضم ح و فتح میم الساعی منوب بی ساعده که قبلا است از انصار صحابی مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب هفت صلوة گذشت قال استعمل
النبی صلی الله علیه و سلمه رجلا من الازد کنت عال کرا دینا آنحضرت بروی را از آن و بفتح بمره و سکون نون که از بلادین است و آنرا از دشمنان بر گویند فقال له گفته

بشد و نام برده بشد از ابن اللبیده بضم لام و فتح آن و فتح ثناء و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید یای نیست نام ما در اوست که منسوب است به نجیب
 بسکون تا قبله مشهور است و نام ابن اللبیده اتم است علی الصدقة عامل گردانید بر کفر حق صدقه فلما قدم قال هذا الکرم پس چون باز آمد ایمنه و از آن فرگفت
 بمسلمان این مقدار مال برای شماست که صدقه اموال است و هذا الهدی فی و این مقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است برای من و چون این سخن آنحضرت رسید
 ناخوش آمد فخطب البنی صلی الله علیه وسلم پس خطبه برآمد آنحضرت محمد الله و اشقی علیه پس حمد گفت آنحضرت و ستایش کرد بزرگات پاک و می تعالی چنانکه در خطبه
 ثمال پشرفت اما بعد فانی استعمل دجاله نکر علی امور و اما محمد و ستایش بدستی کس عامل میکردم مردان از شمار کار را ما و لانی الله از حمد آن کار که
 ولایت اده و حاکم گردانیده است مرا خدا تعالی فانی احدهم بقول پس می آید یکی از شما از اهلان پس میگوید هذا الکرم و هذه هدی اهدیت لی این بر شما
 راست و این هدیه است که فرستاده شده است مرا خدا تعالی پس چنان گفت ایمنه در خانه پدر خود او بپشت آمده یا دو خانه مادر خود شک را ویت
 یا توابع است فبنظر اهدی له ام لایس به عید و می که آیا پیشکش فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده شده است برای وی بسبب علمداری و
 اگر عمل داری بود و در خانه خود نشستی بودی میفرستادند پس این حکم مال اصل دارد و از اینجا معلوم میشود که اگر دوست شخص یا خویش وی باشد که همیشه برای وی
 هدیه میفرستادند از جهت این عمل جائز است که حق او چنانکه در پاره قاضی و صیاف و می گفته اند و الذی نفسی بیده لا باخذ احد منه شیشا نجا سوگند و
 هیچ یکی از آن مال مذکور چیزی را الاجابه به يوم القيمة بحمله عقوبت که اگر کسی از آن مال را در روز قیامت برگردان کند یا اگر باشد آن مال را
 جش شریع باشد مرا و در غنیمت را و فین میبرد و ده آواز شتر و کرک و کفتر و شتر مرغ و آواز کرک صبی و کرک تحت او بقوله خوار یا اگر باشد آن مال از جنس کا و
 می باشد مرا و آواز کا و خوار بضم خا آواز قمر و در قماروس گفته آواز کا و کو سفند و آبها و شافه بصر یا اگر باشد آن مال از جنس کوسفند که آواز سبک بصر
 فتح آن بر وزن یضرب یا بر وزن یفتح و یعار بضم یاء آواز غم را گویند فرفع میدید برتر داشت آنحضرت هر دو دست خود را حتی و انما عفره البطیه تا آنکه دیدیم
 ما سفیدی هر دو بطل آنحضرت و عفره بر وزن حمزه و صفرة بیاض و اعتر بضم چا که همرو بیضی قر فال پشرفت آنحضرت اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت کرد
 بار خداوند آری رسانیدم حکم ترا بخل متفق علیه فال الخطابی و فی قوله گفته است خطابی در قول آنحضرت و هلا جلس و فی بدت لعه و ابیه فلنظر اهدی
 الیه ام لا دلیل علی ان کل امر میبندد به الی امر محظوظ و محظوظ دلیل است بر آنکه هر کاری که وسیله کرده شود و وسیله شود بوی سویی امری حرام است
 و می حرام است زیرا که وسائل را حکم مقاصد است پس هر چه وسیله امر حرام است آن نیز حرام است از جهت آمده است که هر قرضی که بآن منفعتی حاصل شود حرام است و کل
 دخول فی العفود و این تیر کلام خطابی است که هر چیزی که در آمده است در عتد مثل عبید و هب و نخاج مثلا بنظر هل بکون حکمه عند الانفراد نظر کرد و شود
 و تامل نموده شود که آیا است حکم وی زدا نفوذ یعنی پیش از دخل در عتد حکمه عند الاقتران همچون حکم وی زدا قران و اجتماع در آمدن وی در عتد ام لا یا
 نیست هکذا فی شروح السنه و این کلامی ثانی لانی بنده بکسی است که از حیل منع میکند چنانچه امام مالک و احمد و امام ابو حنیفه و شافعی و غریبان که حیل را جائز
 میدانند نظر میکنند باین داخل کذا فی شرح الشیخ و عن عدی بن عجبیه و فتح مین و کسریم و سکون یا صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
 استعلمناه منکم علی عمل هر کسی که مال گردانیم ما و را از شمار عملی گفتند ما محطاس پوشید و می از ما سوزنی را محبط بکسریم و سکون و فتح یا متافوفه پس پوشید
 که بالای سوزن است در یکی باز یا دی که آن غلولا میباشد این گمان خیانت و غلول بضم نین محجرات و ضمنت و بعضی مطلق خیانت نیز آمده بانی به يوم القيمة
 می آید آنکس باین فضل و زقیامت و عتاب کرده شود و در باران رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما نزلت هذه الاية گفت ابن عباس
 چون نازل شد این آیت که و الذین یکنزون الذی و الفضة یعمل مضمون آیت گفت که آنکس که گنج میکند زر و سیم را و خرج میکند از راه خدا کرم کرده
 میشود آن زر و سیم و آتش و دوزخ و داغ کرده میشود بدان پشیمان و هلا و پشیمانیش از چنانکه در فضل اول گذشت بگوید لله علی المسلمین بزرک و کران
 آمد آن مسلمانان فقال عموفا اخرج عنکم من کنت عمر من کنت بکشی این اشکال را از شما تقبیح بجم و تشدید کشان دن از فوج بعضی کشایش فافظی عمر پس رفت عمر
 فقال پس کنت یا بنی الله که علی صاحبک هذه الاية بدستیکر آن آمد برار آن تو این آیت فقال پس گفت آنحضرت ان الله لم یفرض الزکوة الا
 لیطیب ما بین من اموالکم بدستیکر خدا تعالی فرض نکرد اینده است زکوة را که برای آنکه پاک گردانید چیزی که باقی مانده است بعد از زکوة و ادا آن را باها
 شما پس چون زکوة مال را گردانید با شما پاک شد اگر جمع کنید و گنجینه بپازید باکی نماند و در آیت قرآن که بر گنج نهادن و عید فرو داده است بر تقدیر بیت که
 منع زکوة کنند و اگر زکوة بدهند گنج نهند داخل و عید نیست و انما فرض المودیه فرض نکرد اینده فی تعالی میراثها و ذکر کلمه و ذکر کرد آنحضرت علیه السلام انقول
 را ویت یعنی آنحضرت بعد از قول وی و انما فرض الموارث لکه ذکر کرد که من یاد ندارد آنرا و آنچه یاد دارم همین است که فرمود که تعالی که موارث فرض کرده است
 برای همین کرده است که گفتن لمن بعد که تا باشد اموال هر کس را که بعد از شما نماند و از شما نماند یعنی در حکم میراث است را بی سوا جمع مال کرده که اگر مال جمع شود
 و بعد از کسی باقی نماند میراث از کجا باشد فقال پس گفت را وی فکرم عمر پس کبر گفت عمر بخت تقبیل از منی و حمد و ستایش حق برگشته شدن که این اشکال و حاجت

شارع بر جمع اموال شد فال بشرکت آنحضرت الا اخبرني بحقی ما یکنی المو ابا خبر ندیم ترا می خبریم بنبرین آنچه کنج کند مرد المواة الصالحة آن کنج کدام است زن صالح که
 فرموده حق عمل کند و در رفاه برداشتی در ضایع شود باشد چنانکه فرمود اذ انظروا اليها سوله چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال و شادمان گرداند و او را بشماره حسن
 صورت و سیرت و روش و می و اندامها اطاعت و چون کار خیر ببرد و او را فرمانبرداری کند او را و اذ اغاب عنها حفظه و چون غائب گردد مرد از آن زن
 نگاه دارد حق او را و نفس و مال و دوا و دوا و دود و عن جابر بن عبد الله بنعت عین و کبرياء و سکون یا و انصار سی صحابی بزرگست و در شهود و می بدر را اختلاف است
 و بعد از بد تمامه سینه را حاضر شده فال رسول الله صلی الله علیه و سلم سببا بشکر و کسب تصفیر ک که جمع را ک است زود باشد که بایند شمارا
 سوارکان مبعوضون که دشمن داشته شده اند و کمر و اندر زده مردم حکم طبیعت زیرا که برای گرفتن اموال ایشان می آیند یا بجست آنکه کج خلقی میکنند و سخن می نمایند
 مصدقان اند که برای گرفتن صدقات می آیند فاذا جاءوا فوجوا بهم پس چون بایند شمارا آجایی فرستاده کنی بر ایشان و مرجا بگویند بر ایشان و خلوا ببنهم و بین ما
 یبلغون و خالی گردانید و تهمی سازید میان ایشان و میان چیزی که می طلبند ایشان از اموال تائمان ایشان و آن چیز عالمی و مانعی نباشد فان عدلوا اخلا نفسهم پس
 اگر عدل و رزندی ایشان و زور و ستم نکنند پس برای خود میکنند که ثلث هلاکت یابند و آن خلوا افعلهم و اگر ظلم و ستم و زور کنند پس بر ایشان است بزه و زیان
 آن و مراد آنست که اگر چه ظلم کنند باحق و زعم شما یا مراد غرض و تقدیر است مبالغه و الا اگر بحقیقت ظلم کند رضای ظالم چه صورت دارد و از صوم فانی مقام
 زکوة و ضاهم و خوشنودر داند ایشان را زکوة تمام و کمال زکوة شما خوشنودر داند ایشان را یعنی اگر حاصل واجب زکوة با دای مال حاصل شود و لیکن اگر مصدقان یعنی
 و خوشنودر روزگار است و لید عوالکم و باید که دعا کند مصدقان برای شما بتابت آنحضرت بحکم آتی تعالی بعد از اخذ صدقات دعا میکرد و دوا بود او
 و عن جابر بن عبد الله صحابی مشهور است بحسن صورت و سیرت فال جاءه غاس یعنی من الاعراب الی رسول الله گفت آمدند بعضی مردم از بادیه نشینان
 بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فقالوا اننا سامن المصدقین باقونا فظلموا پس گفتند بعضی مردم از مصدقان می آیند ما را پس ظلم میکنند با ما فقال
 پس گفت آنحضرت ارضوا مصدقکم راضی گردانید صدق کنندگان خود را قالوا گفتند آن مردم اعراب یا رسول الله و ان ظلموا راضی گردانیم ما ایشان را
 اگر چه ظلم کنند ما را قال گفت آنحضرت ارضوا مصدقکم و ان ظلمتم راضی گردانید مصدقان خود را اگر چه ظلم کرده شوید شما بهمان توجیه و تاویل که گفته شد و او
 ابو داود و عن شری بنی بفتح با و کشرین مجربین الخصاص به بفتح خای عجمه تخفیف صادمه و تشدید یا و تخفیف آن نام ما در پیش است که صحابی است و مولای
 آنحضرت قال قلنا ان اهل المصدقه یبغون علينا کنت یبغوننا یعنی با آنحضرت که اهل صدقه که برای گرفتن صدقات را می آیند تجاوز می نمایند از حد اعتدال
 و اعتدال و ظلم میکنند بر افکنم من اموالنا بعدد ما یبغون و انما یبغون من اموالهمای خود و بر اندازد آنچه ظلم میکنند قال لا کنت آنحضرت بفرموده و صبر کنید بر
 آنچه میکنند و دوا بود او و عن رافع بن خدیج بفتح خا و کسر ال انصار سی صحابیت فال رسول الله صلی الله علیه و سلم العامل علی الصدقة
 بالحق کالغازی فی سبیل الله عمل کننده بر صدقه بر طریق حق و عدل و انصاف همچو کسی است که فراگرفته است در راه خدا و یابنده است ثواب ناحی و حج
 الی بینه تا آنکه بازگردد بسوی خانه خود و دوا بود او و الی زمندی و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عن النبي صلی الله علیه و سلم قال
 لا جلب ولا حجب روایت است از عمرو بن شعيب از پدرش از جدهش از آنحضرت که روایت نه جلب و حجب هر دو بحکم تحکک الا وسط اول بلام و ثانی بخون
 مواد جلب آنست که فرو دادی ساعی در جانی او و او را کند خداوند آن مایه را که کشیده یا بر ند ما شیع خود را در جایی که فرو داده است و حجب آنکه خداوند
 مایه دور رود از جایی که فرو دادی ساعی را تلف کند که بجانب او آورده و منی عذبت از جهت حصول تقب شقت و دایلی بر تصدق و در ثانی بر صدق و
 لا تؤخذ صد فاعلم الای و دوم و کفره نشود صدقهای مردم کرد در سر راه و جای ایشان این تهمه و تا کید کلام سابق است و شامل صورت جلب و حجب است
 بر دوا و دوا بود او و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من استغفاد ما لا فلا زکوة به حتی یجول علیه المجل کیکه باید مالها
 پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی یکسال و دوا الی زمندی و ذکر جماعة انهم و قنوه علی ابن عمر و ذکر کرده است ترمذی جماعتی را از روایت را
 که وقت کرده اند این حدیث را از ابن عمر یعنی ابی بن عمر است نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث رسول را خوانند و علم
 اما این چنین موقوف کنی سماع آنحضرت معلوم نتوان کرد حکم مرفوع دارد و چنانکه در مقدمه معلوم شد و عن علی ان المعباس رضی الله عنه خمس سال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم فی یحیی صدقه قبل ان یخل روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که عباس رضی الله عنه را در شتاب داد این زکوة خود را پیش
 آنکه تمام شود سال و فرو داد و وقت وی و تحمل کجی داشت از طول دین و محلول در مکان بکسر و ضم هر دو است که فاذا فرغ من له ذلک پس رخصت کرد
 آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و همین است مذهب زکوة و زکوة اگر از جهت وجود سبب زکوة که نصابت و این حدیث مؤید توجیه و قول آنحضرت
 که دوا المعباس رضی الله عنه که در فصل اول از حدیث بی برهه گذشت و دوا بود او و الی زمندی و ابن ماجه و الداری و عن عمرو بن شعيب عن
 ابيه عن جده ان النبي صلی الله علیه و سلم خطب الناس فقال الا من ولی بلهنا مال بلینهم به خطبه خواند آنحضرت و شکر کرد مردم را بپشت

[illegible]

[illegible]

۷ کوفتہ آنجا اراق دم است و در زمانہ فیہ حد حاجت مخرج است بر بعد بر تعلق بد اگر چه بصورت نخل الطمیت

پس چون زیاده کرد و بر صد و بیست پس در هر چهل نیت لبون است و فی کل خمسين حققة و در هر پنجاه حققة است و من لم یکن معه الا اربع من الابل ویک
 نباشد با وی مگر چهار شتر فلین فیما صدقة پس نیت واجب در وی صدقة الا ان یشاء و بها مکرکه گواهد صاحب شتران که بطریق تبرع و تطلوع چیزی
 بکند فاذا بلغت خمساً پس چون برسد پنج شتر را فیهما شاة پس در وی یک کو سبند است و من بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة و کسی که
 برسد نزد وی از شتران هفت داری که صدقه در وی جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است و لیت عنده جذعة و حال آنکه نیت نزد وی جذعه و عنده
 حققة و نزد وی حققة است فانها تقبل منه الحققة و یجوز معها شاتین پس قبول کرده میشود از آن کس حققة و مکر و اندام وی دو کوسفند ان استیسر تاله
 اگر آسان شود آن دو کو سبند را و او عشرين درهما یا یکصد و بیست درسم را و من بلغت عنده صدقة الحققة و کسی که برسد نزد وی صدقة حققة
 و لیت عنده الحققة و عنده الجذعة و نیست نزد آن حققة و نزد او جذعه است که فوق حققة است فانها تقبل منه الجذعة پس بدستیکه قبول کرده میشود
 از وی جذعه و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین و میداد او صدقه تسانده بیست درسم یا دو کوسفند چنانکه بمصدق میداد و قسم سابق و من
 بلغت عنده صدقة الحققة و لیت عنده الابل و کسی که رسیده از وی صدقه حققة و نیست نزد وی مکر بنت لبون فانها تقبل منه بنت لبون
 و یعطی معها شاتین و عشرين درهما پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی بنت لبون و بدستیکه آن دو شاة یا بیست درسم و من بلغت صدقة بنت
 لبون و عنده حققة کسی که برسد صدقه و بنت لبون را و نزد وی حققة است فانها تقبل منه الحققة و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین پس
 بدستیکه قبول کرده میشود از وی حققة و میداد او صدقه بیست درسم یا دو کوسفند بر عکس آنکه او بمصدق میداد و من بلغت صدقة بنت لبون و لیت عنده
 و عنده بنت مخاض فانها تقبل منه بنت مخاض و یعطی معها عشرين درهما و شاتین و من بلغت صدقة بنت مخاض و لیت عنده و عنده
 بنت لبون فانها تقبل منه و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین ترجمه این عبارت نظر باینست ظاهر است حاصل آنست که اگر بمصدق یا
 کمتر از واجب و چسبیده یا بیکر آن ضمیمه و اگر بیشتر به صدقه چیزی بوی دهد فان لم یکن عنده بنت مخاض علی وجهها و عنده ابن لبون پس اگر شاة
 نزد وی بنت مخاض بطریق وی و نزد وی ابن لبون است و بنت لبون یعنی زن زاده فانه تقبل منه و لیس معد شیء پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی همان
 ابن لبون و نیست با وی چسبیده یا این دلیل است که فضیلت آن وقت بمجری سیکر و بفضل من و فی صدقة الغنم فی سائتها اذا كانت اربعین الی عشرين و مائة
 شاة و در صدقه کوسفندان در بیرون چندان که این قید محبت آن کرده که در علف که در فاعه علف میخورند زکوة میت از وقتی که باشد چهل تا صد و بیست یک کو سبند است
 فاذا اذنت علی عشرين و مائة الی مائتين فیهما شاتان پس وقتیکه زیاده شوند بر صد و بیست تا دویست در وی دو کوسفند بزرگ فاذا اذنت علی ثلثمائة
 کل مائة شاة پس چون زیاده شود ندر صد پس در هر صد یک کوسفند است فاذا اذنت سائمة الرجل ناقصة من اربعین شاتاً واحدة پس
 چون باشد بیرون چسبیده نکان مرد که در آنها زکوة است کم از چهل کوسفند یک کوسفند یعنی اگر چه یک کوسفند هم کم باشد از چهل فلین فیها صدقة الا ان یشاء
 و بها پس واجب نیت در آن صدقه مکرکه خواهد صاحبان بطریق نقل چیزی بدهد و لا تخرج فی الصدقة هرمة و بیرون آورد و نشود و داده نشود و
 صدقه دابل و غنم و بقره کلا الی ال و الاذات عوار و زخا و نه عیب و نقصان عوار و بقره عین و ضم آن عیب و نقصان ظاهر امر او عیبی خواهد بود که
 مرجع نقصان قیمت کرد و لا تلیس و بیرون آورده شود و تلیس بفتح فو قانیه و سکون تحتانیه در آخرین مصله بر آن را که گویند الا ما شاء المصدق مکرکه
 خواستن صدقه تسانده بمحبت غرضی و مصلحتی بین استثناء است از تلیس یا از هر قسم که مذکور شدند و لا یجمع بین متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق و لا
 یفرق بین مجتمع و تفریق کرده نشود میان مجتمع یا بین هر دو احتمال دارد و نمی مریب المال و او مر ساعی را مثال اول و دیت که مالک است چهل کوسفند یا دو
 واجب در وی یک شاة است پس رفت و خلط کرد بچهل شاة شخصی دیگر تا بگرد صدقه او از شاة بنصف شاة یا بود او را بیست شاة مخلوط بیست شاة دیگر پس
 تفریق کرد تا بحد صاب خود و مثال ثانی بود مردی را چهل شاة متفرق پس جمع کرد آن را ساعی تا واجب کرد در وی زکوة یا مردیت که بود او را بیست و صد
 شاة و واجب در وی یک شاة است پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا صد شاة واجب کرد و خشية الصدقة این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که
 تقلیل و استفا یا بیکثیر ايجاب است چنانکه تصور کرده شد و ما کان من الخلیطین و نصابی که باشد میان و در شریک فانهما یقر احباجان بدینهما
 بالسوية پس بدستیکه آن هر دو شریک رجوع کنند بیکدیگر بر بری بیانش آنکه مثلاً و مردانند و دویست شاة شریک یکی را چهل شاة است و دیگر بر صد و
 شصت پس واجب کرد بر او یک شاة و بر دیگری نیز یک شاة که واجب کرد بر او خمس یک شاة و باقی بر ثانی و فی الزکوة ربع العشر واجب کرد در دقره چهل
 یک و دقة بکسر و تخفف قاف و هم چنین و رقی سیم سکه زده که آنرا در هم کشید و مرد او اینها مطلق سیم است فان لم تکن الا تسعین و مائة فلین فیها
 شاة الا ان یشاء و بها پس اگر نباشد مکرکه نود یعنی کمتر از دویست اگر چه یک در هم کشیده باشد پس نیت در آن چیزی مکرکه خواهد صاحب مال که بطریق نقل بدهد و لا یجوز
 و عن عبد الله بن عمر عن النبی صلعم فیما سفت السماء والعیون ذریعاً یک آب داده است آسمان و چشمها و او کان عشرين یا باشد زمین عشری بفتح سین مملو و

و من لم یکن معه الا اربع من الابل ویک نباشد با وی مگر چهار شتر فلین فیما صدقة پس نیت واجب در وی صدقة الا ان یشاء و بها مکرکه گواهد صاحب شتران که بطریق تبرع و تطلوع چیزی بکند فاذا بلغت خمساً پس چون برسد پنج شتر را فیهما شاة پس در وی یک کو سبند است و من بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة و کسی که برسد نزد وی از شتران هفت داری که صدقه در وی جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است و لیت عنده جذعة و حال آنکه نیت نزد وی جذعه و عنده حققة و نزد وی حققة است فانها تقبل منه الحققة و یجوز معها شاتین پس قبول کرده میشود از آن کس حققة و مکر و اندام وی دو کوسفند ان استیسر تاله اگر آسان شود آن دو کو سبند را و او عشرين درهما یا یکصد و بیست درسم را و من بلغت عنده صدقة الحققة و کسی که برسد نزد وی صدقة حققة و لیت عنده الحققة و عنده الجذعة و نیست نزد آن حققة و نزد او جذعه است که فوق حققة است فانها تقبل منه الجذعة پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی جذعه و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین و میداد او صدقه تسانده بیست درسم یا دو کوسفند چنانکه بمصدق میداد و قسم سابق و من بلغت عنده صدقة الحققة و لیت عنده الابل و کسی که رسیده از وی صدقه حققة و نیست نزد وی مکر بنت لبون فانها تقبل منه بنت لبون و یعطی معها شاتین و عشرين درهما پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی بنت لبون و بدستیکه آن دو شاة یا بیست درسم و من بلغت صدقة بنت لبون و عنده حققة کسی که برسد صدقه و بنت لبون را و نزد وی حققة است فانها تقبل منه الحققة و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی حققة و میداد او صدقه بیست درسم یا دو کوسفند بر عکس آنکه او بمصدق میداد و من بلغت صدقة بنت لبون و لیت عنده و عنده بنت مخاض فانها تقبل منه بنت مخاض و یعطی معها عشرين درهما و شاتین و من بلغت صدقة بنت مخاض و لیت عنده و عنده بنت لبون فانها تقبل منه و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین ترجمه این عبارت نظر باینست ظاهر است حاصل آنست که اگر بمصدق یا کمتر از واجب و چسبیده یا بیکر آن ضمیمه و اگر بیشتر به صدقه چیزی بوی دهد فان لم یکن عنده بنت مخاض علی وجهها و عنده ابن لبون پس اگر شاة نزد وی بنت مخاض بطریق وی و نزد وی ابن لبون است و بنت لبون یعنی زن زاده فانه تقبل منه و لیس معد شیء پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی همان ابن لبون و نیست با وی چسبیده یا این دلیل است که فضیلت آن وقت بمجری سیکر و بفضل من و فی صدقة الغنم فی سائتها اذا كانت اربعین الی عشرين و مائة شاة و در صدقه کوسفندان در بیرون چندان که این قید محبت آن کرده که در علف که در فاعه علف میخورند زکوة میت از وقتی که باشد چهل تا صد و بیست یک کو سبند است فاذا اذنت علی عشرين و مائة الی مائتين فیهما شاتان پس وقتیکه زیاده شوند بر صد و بیست تا دویست در وی دو کوسفند بزرگ فاذا اذنت علی ثلثمائة کل مائة شاة پس چون زیاده شود ندر صد پس در هر صد یک کوسفند است فاذا اذنت سائمة الرجل ناقصة من اربعین شاتاً واحدة پس چون باشد بیرون چسبیده نکان مرد که در آنها زکوة است کم از چهل کوسفند یک کوسفند یعنی اگر چه یک کوسفند هم کم باشد از چهل فلین فیها صدقة الا ان یشاء و بها پس واجب نیت در آن صدقه مکرکه خواهد صاحبان بطریق نقل چیزی بدهد و لا تخرج فی الصدقة هرمة و بیرون آورد و نشود و داده نشود و صدقه دابل و غنم و بقره کلا الی ال و الاذات عوار و زخا و نه عیب و نقصان عوار و بقره عین و ضم آن عیب و نقصان ظاهر امر او عیبی خواهد بود که مرجع نقصان قیمت کرد و لا تلیس و بیرون آورده شود و تلیس بفتح فو قانیه و سکون تحتانیه در آخرین مصله بر آن را که گویند الا ما شاء المصدق مکرکه خواستن صدقه تسانده بمحبت غرضی و مصلحتی بین استثناء است از تلیس یا از هر قسم که مذکور شدند و لا یجمع بین متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق و لا یفرق بین مجتمع و تفریق کرده نشود میان مجتمع یا بین هر دو احتمال دارد و نمی مریب المال و او مر ساعی را مثال اول و دیت که مالک است چهل کوسفند یا دو واجب در وی یک شاة است پس رفت و خلط کرد بچهل شاة شخصی دیگر تا بگرد صدقه او از شاة بنصف شاة یا بود او را بیست شاة مخلوط بیست شاة دیگر پس تفریق کرد تا بحد صاب خود و مثال ثانی بود مردی را چهل شاة متفرق پس جمع کرد آن را ساعی تا واجب کرد در وی زکوة یا مردیت که بود او را بیست و صد شاة و واجب در وی یک شاة است پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا صد شاة واجب کرد و خشية الصدقة این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که تقلیل و استفا یا بیکثیر ايجاب است چنانکه تصور کرده شد و ما کان من الخلیطین و نصابی که باشد میان و در شریک فانهما یقر احباجان بدینهما بالسوية پس بدستیکه آن هر دو شریک رجوع کنند بیکدیگر بر بری بیانش آنکه مثلاً و مردانند و دویست شاة شریک یکی را چهل شاة است و دیگر بر صد و شصت پس واجب کرد بر او یک شاة و بر دیگری نیز یک شاة که واجب کرد بر او خمس یک شاة و باقی بر ثانی و فی الزکوة ربع العشر واجب کرد در دقره چهل یک و دقة بکسر و تخفف قاف و هم چنین و رقی سیم سکه زده که آنرا در هم کشید و مرد او اینها مطلق سیم است فان لم تکن الا تسعین و مائة فلین فیها شاة الا ان یشاء و بها پس اگر نباشد مکرکه نود یعنی کمتر از دویست اگر چه یک در هم کشیده باشد پس نیت در آن چیزی مکرکه خواهد صاحب مال که بطریق نقل بدهد و لا یجوز و عن عبد الله بن عمر عن النبی صلعم فیما سفت السماء والعیون ذریعاً یک آب داده است آسمان و چشمها و او کان عشرين یا باشد زمین عشری بفتح سین مملو و

۷
۱۴۹
مختوم

و نه برای تجارت صدقه چنانکه گذشت و لافى الجبهة صدقه و نه دجيه صدقه قال الصقر الجبهة الخيل والبعال والعبيد گفته است متفرقا ف كان
روايتين حديث است که مراد بجهه اسباب استراحت و نه مانند که پیشانی دارند و او الله را قطنی و عن طاووس ان معاذ بن جبل انی بوقص للقر روايت از طاووس يانی که
از منشا بتر با عین است و رده شده بوقص کلان باز که آنجا استند فقال لم یأمر فی فیما لنبی صلی الله علیه و سلم شیئی گفت معاذ امر نکرد مراد وی ان حضرت پخیزی از
نکته و اوله الله را قطنی و شافعی و قل الوقص علم تلغ الضیغه و گفته است شافعی که قص چیز است که بحد نصاب که مدوی ذکوة واجب که در سیه دست خواه ابتدا
خواهد میان دو فرضیه و گفته اند که مراد اینجا اول است زیرا که آنچه آورده بودند نزد معاذ بن جبل اول بود و اوله علم و وقص لغت بمعنی شکست و نقصان آید باب صدقه
الفضل صدقه فطر فرض است نزد شافعی و هم چنین نزد احمد و ظاهرند سبب و سنت مولا که است نزد مالک و واجب است نزد بعضی مقابل فرض و در حدیث غیر چنانکه
اطلاق لفظ فرض بر آن واقع شده پس شافعی و احمد بر ظاهر عمل میکنند و مالک میگوید فرض بمعنی لغت ریاست و اما میگویند در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر قاضی
باین معنی تعهد و وجوب است و شرط وجوب صدقه نظر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بی شرطان و نزد شافعی هر که قادر است بر قوت یومیه
غیر بجای کسی که بروی فقر دست فاضل از لباس مسکن و خادم و دین فرض است بروی صدقه فطر و شرا نیست نصاب دیگر بدانکه واجب در صدقه نصف
صاع از زره صاع از تر و شعیر و در بعضی احادیث صاع از زره نیز آمده و در بعضی صاع از طعام واقع شده و در بعضی صاع مطلق آمده غیر مقید پخیزی و گفته اند
که واجب دندان نبوت همان نصف صاع بود و زیاده بطریق تقویر بوده و وجوب و بعضی گفته اند که واجب دندان زمان صاع از زره یا تر یا شعیر بود پس مردم بعد از آن
نصف صاع از زره گرفتند که معادل بود در قیمت بصاع از تر یا شعیر یا غنم و زبیب در حکم بر است نزد ابی حنیفه و در حکم شعیر است نزد ابی یوسف و محمد و مرویست از
امیر المؤمنین علی رضی که دندان خلافت خود سه بود که واجب نصف صاع است از زره یا چون توسعه کرد و پروردگار تعالی بر شام صاع و در زره و غیره و اینجا
معلوم میشود که زیاده بر نصف بطریق تقویر است الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم زکوة
الفضل صاعا من تمر او صاعا من شعیر گفت ابن عمر فرض کردند انید انخست زکوة فطر یا صاعی از تر یا صاعی از شعیر درین حدیث ذکر بر نبوت و اینجا توهم کرده اند
بعضی از مردم که اخراج نصف صاع از زره بعد از آن نبوت بود و از جهت معادلت دی بصاع از تر یا شعیر و صواب است که نصف صاع از زره بود و تخصیص ذکر تر و شعیر
در حدیث به جهت غلبه وجود این دو و جنس باشد و گویند که ابن عمر از تر میزد و چون وجود تر و شعیر در مدینه کم شد از شعیر مسیده آن خریداری نمود علی الحدید و الحی و الکحل
والانثی و الصغیر و الکبیر من المسلمین بر بنده و آزاد و مردن و خور و کلان از مسلمانان بنده چون ملک دزد و وجوب بروی معنی وجوب بر مالک او خواهد بود و زکوة
وی و هم چنین وجوب بر صغیر معنی وجوب بر پدید است اگر مالک مال نبود و الا از مال وی خواهد بود و اما محمد گوید با وجود مال پریدر واجب است و امر بهمان تویدی
قبل خروج الناس الى الصلوة و امر که در صدقه فطر که اگر کرده شود پیش از برآمدن مردم بسوی نماز ظاهر حدیث در این است که او بعد از نماز کفایت میکند لیکن آنرا بعد
اتفاق دارند که او پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر در اینجا برای احتیاط است و در اینجا تفصیل بسیار است در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کردیم متفق علیه و عن ابی
سعید الخدری قال کما خرج زکوة الفضل صاعا من طعام گفت ابو سعید خدری بود که می بر آوردیم صدقه فطر یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام که مردم
که متعارف است و غالب قوت و سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد آن است با غنم و دال و سحر و تشدید را که متعارف در آن وقت نزد داخل چهار و غالب اوقات ایشان آن بود و او
صاعا من شعیر یا بیرون می آید و بی صاعی از زره او صاعا من تمر یا صاعی از زره یا خشک او صاعا من انقا فنج نیزه و کسوف بطای محله یا صاعی از قوت که آنرا ما ضرر نزد
گویند و ان شعیر ترش که خشک میشود و مثل نمک میگردد او صاعا من زبیب یا صاعی از انکو خشک که آنرا بر میخوانند متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال فی آخر رمضان اخرجوا صدقه صومکم گفت ابن عباس در آخر ماه رمضان بیرون آرید صدقه زکوة خود را و صدقه فطر است و در حقیقت آن صدقه صوم است
که صوم بی ادایان حلقی باشد و چون آنرا کرده میشود در محل آنزل یافته چنانکه در حدیث آمده است فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم هذا الصدقة صاعا من تمر
و شعیر و ما یکبر و انید است حضرت ابن عمر که یک صاع از زره یا جو و نصف صاع من قح و نفع قاف و سکر نیم یا نصف صاع از گندم علی کل حال و مملوک و کرا
و انشی صغیرا و کبیر بیکر که آزاد باشد یا بنده و مراد باشد یا بنده و مراد باشد یا بنده و واه ابو داود و النسائی و عنه قال فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم
نکوة لفضل و هم این عباس رضی است گفت واجب گردانیده است بخیر خدا صلی الله علیه و سلم زکوة فطر یعنی صدقه فطر الطهر الصیام از جهت پاک گردانیدن روزه را
و در بعضی نسخ طهره الصیام من اللغو و الوقت از غنی پیورده و لایغنی گفتن و اند فث که واقع شده باشد و صوم و روزه فنج و او با معنی صاع و غش و آنچه میرود از سخن
صاع و در حدیث نیز خلاف و آنچه خطاب کند مردان و غش بعد از آن استعمال کرده میشود و هر کلام قح را حقیقت گنا است که در ماه روزه و کلام حرام و حرام باشد
و آنچه است که در حدیث فطر واجب است از جهت طعام دانی سبکین بی نیاز کردن این ایشان از انزال و در حدیث آمده است و واه ابو داود و النسائی
الثالث عن ابن عباس رضی الله عنهما قال فی آخر رمضان اخرجوا صدقه صومکم گفت ابن عباس در آخر ماه رمضان بیرون آرید صدقه زکوة خود را و صدقه فطر است و در حقیقت آن صدقه صوم است
که صوم بی ادایان حلقی باشد و چون آنرا کرده میشود در محل آنزل یافته چنانکه در حدیث آمده است فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم هذا الصدقة صاعا من تمر
و شعیر و ما یکبر و انید است حضرت ابن عمر که یک صاع از زره یا جو و نصف صاع من قح و نفع قاف و سکر نیم یا نصف صاع از گندم علی کل حال و مملوک و کرا

فطر و دست از گندم یعنی نصف صاع چه صاع چهار مد است او سواه یا جز گندم که زرب باشد چنانکه مذکور است او صاع من طعام اگر او بطعام نکند باشد و از برای شکر راوی است و اگر خزان باشد برای تنویر و القرمذی و عن عبد الله بن ثعلبة و ثعلبة بن عبد الله بن ابی صعب بن صامد و فتح مصلح بن عن ابیه یحیی بن است در نسخ شکوه و صواب عبد الله بن ثعلبة بن صعب و ابن ابی صعب و ثعلبة صحابی است و او را یک حدیث است از آنحضرت در صدقه فطر که با شکر است ثعلبة بن صعب و بعضی یکی بنیاد ابن ابی صعب را از وصیت است و روایت میکند از وی پسرش عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صاع من بر و اقح شکر از دست و بر و فتح هر دو معنی گندم است میفرماید صاع از گندم است عن کل ثقیف از بر و کس نصف صاع از بر کس صغیرا و کبیرا و عبد ذکوانی اما عنکم فی ذلک الله اما تو انحرش پس پاک میکرد و از او تمامی بخش مال را و اخذای تعالی بسبب صدقه دادن و اما احتیج که فی ذلک علیه اکثر مما اعطاه و اما قهرش پس بی و میرساند او را خدا تعالی بیشتر از آنچه داده است و غنی میکرد و از او را برکت صدقه و مضاعف ثواب آن عین یعنی در غنی پسر خواهد بود تخصیص او و فقیر از برای سلبه و غریب دوست و راه او و او را باین لاشکل له الصدقة باب در بیان کسی که حلال نیست در او را صدقه خوردن مال زکوة که فتن و کاهی عنوان باب این چنین میا از غیب من لایجوز دفع الزکوة الیه در بیان کسی که روایت دادن زکوة در او را و مال صحنی هر دو عبارت یکیت اما در ماده کافرت عاقلی میکند که عنوان ثانی در وی صادق است که در دفع زکوة بسوی کافر جایز نیست و مضطرب و نه بحث کرده نمی شد از عدم حمل آن بر وی و در بنی هاشم هر دو معنی صادق است ظاهر و با مجاز کوة کافر نتوان داد بخلاف صدقات دیگر مثل صدقه فطر و کفارات و فقرای مسلمانان حب و فصل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایتی از امام ابی خنیفه جایز است و نیز مان و معنی حدیثی نان بود و در روایتی از وی و از ابی یوسف جایز است دفع بعضی بنی هاشم بعضی جایز نیست دادن زکوة به کسی که مالک اصحاب است و در روایتی الا بعلماکم و حواشی ایشان چنین است جمع کتب ایشان در کار است بسیار است و بکیه میان او و مکی نسبت و لا دست بخلاف دیگر اقربا با علم و محبت و احوال خلافت اولاد ایشان بلکه اولی و فصل اول صله با صدقه جامع میشود و بکیه نسبت زوجیت دارد و بمکان خود و مدبر و ام ولد خود نسبند الفصل الاول عن انس قال قال النبی صلی الله علیه و سلم مقبرة فی الطريق کذشت آن حضرت بیک خرمای غنی سه مادر راه افتاده بود و نظر آن حضرت بر آن خرمای افتاد فقال لولا انی اخاف ان یكون من الصدقة لاکلها لیس کنت ان حضرت اگر نمی بود که میت رسیدیم که باشد این خرمای از صدقه هر آنی میخورد دم من آن را ولیکن بخوردم از ترس آنکه صواب از صدقه باشد از اینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت صلعم از جهت کرامت و طهارت جوهر شریف وی حرام بود و با حدیث دیگر نیز معلوم شد که از بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که بر حضرت و وی صلعم مطلقا حرام است چه صدقه واجب چه تطوع و بر ایشان صدقه واجب تطوع که قال الطبری و بعضی کتب فقه خنیفه صدقه نقل نیز حرام است بنی هاشم نیز صاحبیه و فرزندی خنیفه در روایت است فی غیر معلوم شد که بر پیشین طعام که بر زمین افتاده باشد اگر چه در پی چیزی باشد شرف است اگر بخورد نیز جایز است در یک حال تواضع و تعظیم نعمت الهی است اگر چه قلیل باشد و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط در مقام شرب حرمت واجب است متفق علیه و عن ابی هریره قال اخذ الحسن بن علی حموة من تمر الصدقة کفتم ابو هریره و کفتم الامم بن علی رضی الله عنهما از خرمای صدقه فطرها فی فیه پس گردانید حسن رضی الله عنهما را در دهن خود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کخ کخ بفق کاف و کسرن و کسرن فای حموه و کسرن بالتمسین کلمه است که زجر و منع کرده میشود بوی صبی و بار و شسته میشود و از آنجمله که فرزندان و اقربا و پسران از بنی هاشم کفتم لیس حاکم گفت آن حضرت این کلمه را تا بنیداز حسن رضی الله عنهما تر از زبان بخورد و بعضی گفت اند که کلمه تعجب است و بخاری این ابواب من نظم بالفارسیه آورده و لم قل پس گفت آنحضرت بحسن رضی الله عنهما اما مشغورت انا لا ماکل الصدقة ایامی و انی تو که طعمی هاشم و اهل بیت طهارت میخوریم صدقه را ظاهر این عبارت مشغورت با تفرقه علم امام حسن رضی الله عنهما و بعد نیست زیرا که وی رضی الله عنهما عاقل بود و تحقیق تحمل کرد و این دو امام اجل حدیث رسول الله صلعم در سفر من و بودند در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم هشت سال زیرا که بود ولادت ایشان در سال دوم از هجرت متفق علیه و عن عبد المطلب بن ربيعة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت از عبد المطلب بن جابر بن هاشم قرشی که در زمان آن حضرت بن بر جلیبت رسیده بود و گفت گفت آن حضرت ان هذه الصدقات انما هی او ساخ الناس بدستیک این صدقه ها نیست که چرکهای مردم که اموال ایشان را و ایشان را پاک میکرد و از آنها لاشکل محمد و لا لال محمد و این صدقات یا این او ساخ حلال نیستند محمد و زمرال محمد از اموال این بنی هاشم اند که حلال نیست و ایشان را زکوة و مال را چندان معنی است که در جای خود تحقیق کرده شده است و او سلم و عن ابی هریره قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم انا فی اطعام مسال عنه اهدیه ام صدقه گفت ابو هریره بود آنحضرت وقتی که آورده میشد نزد وی طعام می پرسید آیا بهیاست یا صدقه فرق میان صدقه و هدیه است که صدقه چیز است که اتفاق کرده میشود بر فقر بطریق تملطف و مهربانی و اراده کرده میشود بوی ثواب آخرت و در وی نوعی انفرادی و در وی است از آنکه داده میشود صدقه بوی هدیه مقصود بوی تعظیم و اگر ام است و برده میشود و از غینا و مکافات کرده میشود و در وی نه در صدقه فان قیل صدقه پس اگر گفته میشود که این طعام صدقه است قال لا اصحابه کلوا می گفت آن حضرت باران خود را بخورد و شما و لم یاکل و خود نمی خورد و ان قیل هدیه و اگر گفته میشود که هدیه است صواب میدهد میرود و از بنی هاشم دست مبارک خود را بی تحاشا فاکل معهم پس میخورد با ایشان و ضرب معنی ثنایی در راه رفتن یعنی رفتن طلب ندق آید و از اینجا معلوم شد که آنحضرت قبول میکرد صدقه راه میخورد و از هدیه قبول میکرد و بر غایت میخورد آنرا متفق علیه و عن عایشه رضی الله عنها قالت کان فی بیتی ثلث منین کنت عایشه بود و بر وی بفتح با و کسره کما

اولی سؤالات عایشه بنت ابی بکر یعنی سه حکم شرعی بقریب می دارد و شد و ثابت گشت احدی السفن انها صفت مخفیست فی ذلک وجهها یکی از آن سه سنت است که بر برادر
شد پس چنانچه که دانیده شد در زوج وی که نام وی مخفیست بود اگر خواهد در تحت آن زوج باشد و اگر خواهد بر او شود و وی و این خبیث است که علما اثبات کرده اند از ادنی که داده بود
چنانچه از او کرده و مخفی است که شوهر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید ترش افغانی اگر شوهر او بنده کسی باشد و زوجه او خواهد بنده بود و خواه آزاد و این مخفیست شوهر بر برادر
و این مخفیست مخفیست و عشق او و فراق او و والد و حیران یکشت و فریاد می کرد و میگریست و قال رسول الله و کنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الی الله
ملن الحق و لا امر کسی راست که آزاد کرد و است این سنت دوم است که بر برادر بود میان ایشان است که بر برادر داده می شود و او را حکایت ساخته بود و چون آزادی بداد
کتابت عاجز آمد نزد عایشه آمد مرض که تا چیزی بدید که مدخل کتابت مالک خود داد و آنرا کرد و عایشه فرمود اگر صاحبان خود بخوانی که ترا بدست من بفرود شد پیغمبر
وی رفت و صاحبان خود آنچه عایشه گفته بود گفت ایشان گفتند میفرودیم و بشما را بخواند و لای وی یعنی میراث دی برای ما باشد عایشه با حضرت صلعم عرض کرد که پیوسته
میگویند آن حضرت فرمود که غلط میگویند الولاء لمن اعق و لا برای کسی است که آزاد کرد و و تو ای عایشه بخوان و آزاد کن و لای وی ترا خواهد بود و شوا ایشان باطل و
سنته سیوم اینست که میفرماید و دخل رسول الله و دایم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی در مدینه خانه عایشه و اللبوة تفویض و علم و حال آنکه یک میگوید بگوشت بر بر بر
و سکون را و یک زانک که مشهور است مد بلا و چهار دین و الآن در جرین شریفین نیز مشهور است فقرب الیه خیر و ادم من ادم البیت پس نزدیک گردانیده شد بسوی حضرت
تا نماند خورش از آن خورش که در خانه بود و ادم بضم بضم و سکون ال و ضم ان مفرد و جمع هر دو آمد و چنانکه فلک و بعضی گفته اند که بسکون مفرد و بضم جمع است فقال المار
بر منة فیها لم یس گفت آن حضرت آیات می بینم و یکی را که در وی گوشت است قالوا بلی گفتند آری هست یکی که میجوشت در وی گوشت است و لکن ذلک لحم تصدق
به علی بویرة و لیکن این گوشتی است که تصدق کرده شده است بر برادر و انت لا تأکل الصدقة و لا تخوری صدق قال هو علیها صدقة بولنا هدیة
گفت آن حضرت این گوشت بر برادر صدقه است و برای ما بدید است یعنی اگر کسی چسبیده فقیر بر وجه زکوة داد و آن فقیر کسی دیگر بدید که زکوة گرفتن او را جانیت
این چیز بر کس حلال است زیرا که آن چسبیده ملک فقیر شد بدید که بدید و راست متفق علیه و عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
یقبل الهدیة و یثیب علیها بود آنحضرت که قبول میکرد و بدید و او خرامید و مسکات میگردان و واه البخاری و عن ابی هريرة عن قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لودعیت الی کراع لاجبت اگر خوانده شوم من بسوی کراع بضم کاف یعنی پاچه که شمشیر است قبول میکنم و عورت را و
بعضی گفته اند که کراع نام مکانی است مشهور میان مک و مدینه که آنرا کراع العظیم میگویند و معنی اول نظر است و انسب بقول می و گواهدی علی ذراع الضلالت
و اگر بدید فرستاده شود بسوی من یک دست کو سفند بر این قبول میکنم اشارت است بغایت تواضع و شفقت و مهربانی بر خلق خدا و واه البخاری
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس المسکین الذی یطوف علی الناس ینت مسکین کسی که طواف میکنند در دم
و کرد ایشان میگرد و و قد ده اللقمة و اللقمة و باز میگرداند و را یک لقمه یاد و لقمه و التمرتان و یک خرماد و و خرماد و لکن
المسکین الذی لا یجد غنی فیخیه و لیکن مسکین حقیقی کسی است که نمی یابد تو انحری را که بی نیاز گرداند او را و لا یفطن به فیتصدق علیه و در یافته
میشود و در سید و منیشو و جمال وی بجهت تعفف تا تصدق نموده شود بر وی و لا تقوم فیسأل الناس و بر میخیزد از کنج خانه و زانو بر غریب خود باسئول
کند مردم را و در ذکر فطانت که بعضی زیرکی وجودت فهم است اشارت بخفا و کتمان حال وی بجهت تعفف و تشکر که بدان زود نتوان رسید متفق علیه الفصل
الثانی عن ابی رافع ان رسول الله صلی الله علیه و سلم بعث رجلا من بنی مخزوم علی الصدقة و روایت است از ابی رافع که مولی آن حضرت
بود که آنحضرت فرستاده بر کاشت مردی را از قبیل بنی مخزوم بر گرفتن زکوة فقال لابی رافع اصحبنی کیما نصیب منها پس گفت از تو که ای ابی رافع صحبت
دارم من و بیا سهره من بر سرسی از صدق نصیب خود را و بدیم تو از آن چسبیدی فقال لا پس گفت او را رافع مصاحب نمیشوم و تو منی ایم سهره تو حقانی و رسول الله
نامی ایم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاساله پس سؤال میکنم آن حضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه فاطلق الی النبی پس رفت او را رافع بسوی پیغمبر
صلی الله علیه و سلم و آمد نزد وی فساله پس پرسید آن حضرت را که بروم یا نه فقال ان الصدقة لا تتحل لنا پس گفت آن حضرت بدستی که صدقه حلال نیست ما را که
بنی هاشم و ان هوالی القوم من انهم هم و بدست که مولی قوم از ذاتهای ایشان اند و حکم ایشان اند و چنانکه ما را صدقه حلال نیست مولی ما را نیز نباشد و واه
الترمذی و ابی داود و النسائی و عن عبد الله بن جعفر عن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تتحل الصدقة لغنی یعنی طلال نیست زکوة
مغنی و لا لانی من صوی و نه طلال است مرخصه و نه قوت دست اعضا را که کسب روزی میستواند کرد و مره و بکسبیم و تشبه به را بجهت معنی آمد قوت و قوت
و عقل را است حکام و طاقت جسد و اگر طاقت جسد باشد و لیکن عقل و سلیقه کسب نداشته باشد طلال بود در او از زکوة و اخذ کرده است این حدیث امام شافعی
و قائل شده است بعد هم عمل زکوة قوی را که قاهر بر کسب باشد زیرا که آن حضرت میگوید صدقه را بفقیری صاحب خود را که قوی و تند دست میبوسد و بدین
برده اند آنحضرت صلعم این حدیث منسوخ باشد یا نه آنست که نمیباید و نه فرد کسی را که او را قوت و قدرت باشد بر کسب که راضی شود باین محنت و ذوات و واه الترمذی

المسئلة ومن محل له باب در بيان کسی که حلال نیست مراد سوال کردن و کذا فی نمودن و کسی که حلال است مراد سوال کردن و گفته اند که نمی باید که سوال کند مگر نزد وی و قدیم است زیرا که سوال بی ضرورت حرام است و اگر قوت یوم نداشت باشد یا چیزی ندانده که بدان ستر عورت کند حلال است که سوال کند و فقیری که او را قوت یوم حاصل است یا قافداست بکسب حلال مراد احرام است سوال و حرام است زکوة و مسکین که چیزی ندارد که قوت یوم کند و قافدا نیست بکسب حلال حلال است مراد سوال و اتفاق دارند علماء بر نهی از سوال بی ضرورت و اختلاف در این است که حرام است یا حلال با کراست به شرط اول آنکه خوار نکند نفس خود و اولی الحاح نکند و سوال و انداختن سوال غصه را و اگر یکی از این سه شرط مفقود کرد و حرام است با اتفاق و منقول است از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لو جابله سوال کند داده شود بوی چینی زیر اگر دنیا خیس است چون لو جابله طلبه تعلیم کرد چینی را که فقیر کرده و ادا حق تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید حق خدا و بحق محمد و واجب بنیکر و در پرسش غنی چیزی دادن بوی و کسی که گرفت با ظهار حاجت بدروغ مالک نمیکرد و همچنین اگر گوید بدروغ که من علوی ام و اگر یکی را بجهت صلاح بدهد وی در باطن را کتاب محبت میکند اگر بداند آنرا معطلی نداند نیز مالک نمیکرد و حرام است بگوید و واجب است در وی بر مالک و همچنین کسی که داده شود او را چیزی بجهت بد زبانی وی یا شریعت وی حرام است بروی و اگر فقیری بیاید برای سوال و خواهد که دست سوال حمله برسد تا چیزی بوی بد بگوید و دست و فضل آنست که رسول غنی دست بوی بد بگوید قصد منع و نسیب داد سائل را که طفل زده بر دوش میگرد و دو مطرب را که از همه فحش است این مسائل همه در مطالب المؤمنین ذکر کرده نقل از کتب و الله اعلم الفضل الاول عن قبضة نفع قاف و کسر موصد و مسکون تخمین و صداد مصلح بن محروق بضم میم و خای مجده و کسر او قاف در آخر صحابی است معهود در اهل بصره قال گفت قبضه تحتل حماله کفیل و ضامن شده بودم مرغی یا از جهت دیت و حماله نفع حای مصلحی که بر میسار در دو بر خود میگرد آدمی از قوم بجهت دیت و جز آن و دیون میکرد و بجهت اصلاح ذات این یعنی جماعت در میان خود جنگ میکند و خون یکدیگر میریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دینا که برایشان لازم می آید بر خود میگرد و ضامن میگرد و بجهت آن نمی بر و نه آدمی نیشند و چون غارم یعنی دیون یکی از مصارف زکوة است این مرد و زود آنحضرت آمد تا از سال زکوة بوی بد بدهند چنانکه گفت فاقیت و رسول الله پس آمد فقیر خدا را صلی الله علیه و سلم اساله فیها در حالی که سوال میکرد آنحضرت را در حالی که سوال می کرد و حال او این حاله فقال قم پس گفت آنحضرت بایست و آرام کن نزد ما حتی تأتیا الصدقة تا آنکه بیاید ما را مال زکوة قضا مالک بها پس میفرمایم برای تو بدان صدقه یعنی بفراهم که از آن بوی چینی بد بدهند که بدان از دین خلاصی بیایم ثم قال پشرفت آنحضرت یا قبضة ان المسئلة لا تحل الا لاجل ثلثه و جل بجهت سوال روانیت مگر یکی از سه مورد و محتمل حماله یکی از آن سه مردی است که بر دوشه است حال را یعنی مال را که او مالک از آنچه ضامن شد دست بدان فخلت له المسئلة حتی یصیبها یا حلال شد دست مراد سوال کردن تا برسد آن حال را لم یسک پسر باز دار و خود را از سوال بعد از آن حماله و زیاده بر قدر حاجت سوال نکند و رجل ثلثه حاجته لاجل ماله دوم مردیکه رسیده و حادثه و آفتیکه هلاک گردانید و از پنج برگند مال او را و جرح هلاک گردانید و از پنج برگند و باخته شدت و سختی که هلاک کند مال را از قحط و شنه فخلت له المسئلة حتی یصیب قواما من عیش پس حلال شد او را سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی را که بی نیازی نشود و بر پاشود بدان حاجت ضروری و ی از زندگانی او قال سدا دامن عیش یا گفت سدا دامن عیش بجای قواما من عیش یعنی چیزی که ببندد حاجت او را از زندگانی و قوام بکسر قاف چیزی که قائم شود بوی حاجت و قوام شئی معنی چیزی که نظام و عماد و طاک و می بود نیز آید و آن نیز قریب همین معنی است و اما قوام نفع قاف معنی عدل و وسطا است چنانکه در متن ان مجید فرمود و کان بین ذلک قواما و سدا و بکسر سین چیزی که بسته شود بوی حاجت و هر چیزی که ببندد چیزی را سدا و است چنانکه سدا و در و جز آن و سدا و نفع سین یعنی رستی و میان روی در قول و عمل و در ذکر قوام و سدا و مبالغه است و بنا آمدن از سوال کو یا تشبیه و اداسایل را بمضطر که حلاست او را اکل میست برای سدرت و قوام بدن اگر چه رسیدن باین مرتبه شریعت نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت یوم بدان کافی است و این کو یا ذکر حال سکین است و ذکر حال فقر این است که میفرماید و رجل اصابتة فاقه و سیوم مردیکه رسیده و حاجت درویشی فاقه حاجت و افتیاق حاجتمند شدن حتی یقوم ثلثه من ذوی الحجی من قومه تا آنکه بایستند و خبر دهند و بگویند که کس از خداوند عقل و فراست از قوم وی که بحقیقت حال میرسد و سخن به تخمین و قیاس نمیکند و محمی بکسر حمله و فتح معجمه عقل لقد اصابت فلانا فاقه بحقیقت رسیده است فلان کس را فاقه فخلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن و کذا فی کردن حتی یصیب قواما من عیش او قال سدا دامن عیش پوشده نماید که ظاهر مراد از قیوم است که شهادت دهند و گفته اند که آن مراد است بلکه مراد مجرد قول و خبر است و در روایت بی و او و بقول آمد و در ذکر قیوم مبالغه است که چنانچه عین خبر دهند که گویا شهادت و در ذکر لاه اصابت نیز تاکید است و ذکر ثلث نیز برای احتیاط است و همچنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است در منع و در بر سوال مسائل در این فاسو اهن من المسئلة یا قبضة صحت با کلامها صاحبها استخار چیزی که جز این سه صورت است و سوال کردن ای قبضه حرام است که میفرماید و هر مردی که دیت بضم میم و سکون حای ملتین حرام و صحت و احکام و اصل یعنی هلاک است و الله اعلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه

و مسلم من سأل الناس أموالهم تكتسبوا زكوة فقال يا ابن آدم انظر وجهك وقدر فمقدره ما يظفر
 انكرا فليست بقل و يستكثر پس گوید که طلب بسیار بر بر تقدیر رسول کردن ضرر دارد کم یا بیش و راه مسلم و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ما يزال الرجل يمال الناس حتى يأتي يوم القيامة فيسأل الله عن كل نفس ما عملت في وجهه من عهده
 در حالی که نیست در روی کسی گوشت کنایت است از خوار می آید و بی ادب و استخوان بی گوشت است و صورت در آخرت تابع معانی مده است و مزرع بضم میم و سکون زاء
 عین مملو پاره ز گوشت بعضی بفتح میم و زای ضبط کرده اند و محفوظ از محدثین فم و سکون است متفق علیه و عن معاوية بن وهب قال قال رسول الله صلى الله عليه و
 سلم لا تلصقوا في المسئلة الحاج مكنبه رسول کردن و بسیار بچسبید رسول علیه را و الله لا يسألني احد منكم شيئا پس بخدا سوگند که سوال نمیکند از من هیچ چیز
 چیزی را ففتح له مسئله منی شیئا پس بیرون می آید برای وی سوال کردن و می از من چیزی را و اناله کاوه و در حالیکه من را سوال را ناخوش دارند م فیادك لفيما
 اعطيته پس برکت کرده شود انکس را در آن چیزی که داده ام و راه مسلم و عن الزبير بن العوام بفتح عین تشدید و او صحابی مشهور از عشرة مشرعه بن عمر رسول
 صلعم بود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يخلل احدكم جملته بر اینچه بگوید یکی را شمار من خود را فیاقی بخفته حطب علی ظهره پس باری داشته
 میزرم را بر پشت خود جز بر بضم مملو و سکون زای بند میزرم فیصحبها پس بغیر شدن شسته میزرم را فیکف الله بها وجهه پس باز دارد حق تعالی بان شسته میزرم آبرو داده و در
 و درین عبارت اشارت با آنچه بکار داشتن آبرو می بندد از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف اوست بروی در جزای خستیا رشقت در کسب حلال و ترک سوال
 خیر الله من ان يسأل الناس بتر است مراد ازین که سوال کند مردم را اعطوا و منحوه بدین مردم و در ایام نذیرند اگر ندهند خود آبرو میسر و در محروم میماند و اگر
 بدیند بتر از آن که ندهند منت ایشان می افتد و در بقیه عیودیت و آستان ایشان می دراید و بطبع و سوال عادت میکند و راه البخاری و عن حکیم بن حزام بکسر حاء
 برای صحابی است برادر زاده ام المؤمنین خدیجه رض تولد و در کعبه بود و عمر او صد و سبب ساله شصت در جاهلیت گذرانید و شصت در اسلام قال سالت رسول الله
 گفت حکیم سوال کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاعطانی پس او انحضرت مرا یعنی آنچه سوال کرده بودم ثم سالت فاعطانی پسر سوال کردم از حضرت با
 پس او مرا اثم قال لی پس گفت مرا یا حکیم ان هذا المال خضر حلو و نضج فاك و كسر ضا و حجتین و حلو بضم حاء و سکون لام گفت این مال و منال دنیا سبز و شیرین است
 یعنی خوش نما و زیاده نظر خوش آید و لذت در دل فمن اخذ له بضاوة نفس بورك له فيه پس کسی که بکیر و آزار سخاوت نفس یعنی بی تطلع و اشرف و الحاج برکت کرد
 میشود و مراد از آن مال و من اخذ له با شراف نفس لم يبارك له فيه و کسی که بکیر و انرا مطلع شدن بر آن و انتظار داشتن آن را و طمع کردن و دل بستن در آن برکت
 کرده میشود و مراد از آن مال فی الصراح اشرف اطلاق یافتن بر چیزی و از بالا بر زیر نکرستن و کان کالذی باکل و لا شبع و باشد و می بچو کسی که بخورد و نیاشنود
 و الید العلیا خیر من الید السفلی و دست بالا بهتر است از دست پایین مراد بدست بالا آنکه میسر دهد و بدست پایین آنکه می تازد یادست بالا آنکه نمی تازد
 و سوال نمی کند از کسی چنانکه در حدیث آمده معلوم کرد و بر بر تقدیر بود و روی نمی آید از سوال و بیان فضیلت ترک سوال است و لهذا متفرع گردانید حکیم بروی تو
 خود را قلت پس گفت من ما رسول الله و الذی بعثک بالحق سوگند بیکه فرستاده هست ترا بحق و راستی لا ارفا احد احدك شيئا سوال کنم بعد
 از تو یا بعد از من سوال که از تو کردم و بعضی گویند که بعد یعنی غیب است پیچ یکی را و نشانم از کسی چیزی حتی فارق الدنیا تا آنکه جدی کنم و دنیا را یعنی تا وقت
 موت ورز به تقدیم رایی مفتوح برزای ساکن محمود یعنی رسیدن چیز از کسی و بعضی نقص نیاورده و چون گرفتن آنکه چیزی سبب نقص اوست بران الحلاق کردند
 متفق علیه و عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وهو على المنبر و ایت است از ابن عمر که آن حضرت گفت و حال آنکه وی بر منبر بود و هو
 ینذکر الصدقة و التقشف عن المسئلة و انحضرت ذکر میکرد صدقه را و باز ایتاد از سوال الید العلیا خیر من الید السفلی و باز یعلیا را تفسیر کرد و قبول
 خود و مراد الید العلیا هی المنفقة بنون و کاف از اتفاق یعنی خرج کردن و دادن و السفلی هی السائلة و دست پایان دستی است که سوال کند و دست
 انجمن واقع شده است در صحیح بخاری و صحیح مسلم و طبعی نیز گفت و همچنین دیگر کرده بود و همچنین آمده است روایت از اکثر و در روایتی مراد الید العلیا هی السائلة
 بتا و عین و فاعف یعنی باز ایتاد از سوال و از حرام و این معنی است بیاق حدیث که گفته و هو یذکر الصدقة و التقشف عن المسئلة و مراد و معنی صحیح
 و نقل کرده شده است از نووی که صحیح روایت اولی است متفق علیه و عن ابی سبیل الخندی قال ان اناسا من الانصاء سألوا رسول الله گفت که بعضی
 مردمان از انصار سوال کردند رسول خدا را صلی الله علیه و سلم فاعطاهم پس داد آن حضرت ایشان را آنچه طلبیدند ثم سألوا فاعطاهم باز سوال کردند پس بدو
 ایشان را حتی نقد ما عنده تا آنکه تمام شد چینی که نزد آن حضرت بود یعنی از آن چیزی که داد ایشان را فقال ای کون هندی من جیر فلن ادخلكم پس گفت آن حضرت
 آنچه میباید شد نزد من از خیر یعنی مال پس خیر یعنی نعم آن را از شما و من نیست خف بینه الله و کسی که بنایت از سوال نکند از آنگاه میدارد از خدا تعالی و محتاج
 نیست که بدهد و من یستغن فی نفسه الله و کسی که استغنا و زددی نیاز کرده خود را سوال مردم نمی میکند و اندوهی نیاز صیاز را و خدا تعالی و من یستغن بصره الله و کسی که تکلف کند
 ز و راه و صبر کردن صبری بخشد خدا تعالی و ما اعطی احد عطاء هو خیر و اوسع من صبر و داده نشد هیچ یکی را و این را آن بتر است و فراج تر است از صبر یعنی صبر طاعت است

از باری تعالی که بهترین عطاهاست متفق علیه و عن عمر بن الخطاب قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعطینی الحطاً کففت عرض بود آنحضرت میداد
برنجش فاقول اعطه فقر الیه منی پس میگفتم آن حضرت یا آنکه محتاج ترین بوی ازین فقال خذ ه قموله و تصدق به پس میگفت آنحضرت یکبار از مال سازند
و تصدق کن بان فلجاءک من هذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل پس چندی که بیایا بر این حال و حال آنکه تو شرافت کننده و انتظار نبرنده و طمع
نکنده و نه سؤال کننده آنرا بخند پس یکبار از او ما لا فلا تنبغه نفس و چیزی که زاین چنین است پس پیر و دیگران آنرا انفس خود را یعنی در پی آن مرو و طمع مکن و
انتظار بر چنانچه در میان مردم مشهور است که لار و لالاک متفق علیه الفصل الثانی عن سمرة بن جندب صحابی مشهور است حلیف انصار بود و از افاضات
احمدی از رسول خدا صلعم روایت کرد که دوازدهوی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی مات بالبصرة سنة ثمان و ستین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللسان
کدر یکدیگر بها الرجل وجهه سوالها فرشتا و جراحتهاست که مجروح میگرداند با نهادم در روی خود از من شاء اتقی وجهه پس یکبار خواهد نگاه دارد روی خود را از فرشتا
و سؤال کننده و در بعضی نسخ ابقی علی وجهه و در بعضی التی علی وجهه ما ومن شئت ترک و کیکی خواهد ترک کند از این سخن نگاه ندارد و آب روی خود را و سؤال کننده اختیار بدست
آوست و این تهدید است بر ارتکاب سؤال کردن پس سوال نباید کرد الا ان نیال الرجل ذل سلطان مگر آنکه سؤال کند مرو و خداوند سلطنت را که امیر است حق
امر را ایجاد نموده بدایا سؤال میکند در کاری که نمی باید بدان چاره چنانکه احتیاج و کرشمی و نیاز قوت و دم چنانکه در شرح ترجمه باب گذشت رواه ابو داود
و الترمذی والنسائی و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الناس وله ما یغنیه فیکسبه سؤالکم مردم را و دعا
آنکه مرا و راست چیزی که بی نیاز گرداند او را اجزاء یوم القیمه و مسئله فی وجهه می آید روز قیامت و حال آنکه سوال آورد روی وی بود مخوفش و وحل و شوا
کدوج بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعانی اند و واجب شک را وی است و بعضی گفته اند که متباین اند در معنی حدش پوست کنند بچوب و خشتر کنند بناخن و کعب
بدندان اشارت به تفاوت احوال سالان و قلت سوال و کثرت آن و توسط قیل گفته شد یا رسول الله و ما یغنیه و چه چیزی نیاز نیست که داند او را یعنی حد غنا که سوال
بان حرام است چیست قال جنسون درهمها گفت پنجاه درهم او قیمتها من الذهب یا قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابو داود و الترمذی والنسائی
ابن ماجه والداعمی و عن سهل بن الخطله بفتح حای سکون نون و فتح طای محبة نام ما در سهل است یا یکی از ائمه اوست قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من سأل وعنده ما یغنیه فیکسبه سؤال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز گرداند او را از سوال فاما لیست اکثر من النادر پس نیست وی مگر آنکه بگوید طلب بسیار
از آنش قال الفیلی گفته است عبد بن محمد نفیلی بضم نون و فتح فاک شیخ بود او و سبحانی است و هو واحد و امة و نفیلی یکی از ارباب این حدیث است
فی موضع آخر گفته است در جای دیگر در میان این حدیث و ما الغنی الذی لا یتنبی معه المسئلة و چیست غنا که روانیت با وی سؤال کردن قال قد رعا
یعقله و یعشیه کما أن غنا که روانیت بوجود وی سؤال متذخیر چیزی است که آن را قوت بداد گرداند و قوت شبانگاه گرداند یعنی هرگز قوت یکروز و شب حاصل باشد که
بدان تمام بدن شود و کفایت کند سوال کردن بروی حرام است چنانچه در شرح ترجمه باب گفته شد و قال فی موضع اخر و گفته است نفیلی در موضع دیگر ان یكون له
شیع یوم اولیلة و یوم حد غنا که بان سوال حرام است این است که باشد مرا و آنچه می که سیر گرداند او را در روز بادش و روز و شیعی بختن سیری و بکسر و فتح چیزی که بوی
سیری شود رواه ابو داود و اینکه حدیث ابن مسعود که گذشت دلالت دارد بر آنکه حد غنا که مانع از سؤال است ملک پنجاه درهم است یا قیمت آن و در حدیث آئینه عطاء ملک
او قیاس است که چهل درهم باشد و درین حدیث قدر تغذی و تعشی و صبغ یوم لم یلد پس شافعی اضافه کرده و احمد و ابن المبارک و اسحاق ثالث و بعضی علما ثانی داخل کرده و بحیفه
و صاحب ی ملک و دست درهم اگر چه نامی نباشد و بدین باب حدیث نیز وارد شده است که در کافی آنرا ذکر کرده مضمونش آنست که هر که سوال کند و باشد او پنج اوقیه
اصح حد پنج اوقیه و دست درهم است و طبعی گفته که این آسان تر است بر مردم و در کافی گفته که این پاسخ است مرا حدیث دیگر او بعد علم پوشیده خانه کا اینجا
و چیز است منع از اخذ زکوٰة و منع از سوال و اعتبار را شتی درهم ترا در پی حنفیه و در ثانی قدر تغذی و تعشی است و استد علم و عن عطاء من سیار
عن رجل من نبی اسد قال قال رسول الله روایت است از خطاب بن یسار که از مشاهیر تابعین است از مردی از نبی اسد که صحابی است که گفت گفت جمعی
خدا صلی الله علیه وسلم من سال منکم وله اوقیه او عد لها فقد سال المحافا کیکی سوال کند از شما و حال آنکه مرا و راست اوقیه که چهل درهم است ما
مثل اوقیه باشد در قیمت پس بختن سوال میکند بطریق الحاف و الحاح که مذموم و منهی عنه است و در قرآن مجید در مدح فقرا گفته است لا تَسْأَلُون النَّاسَ ظُلْمًا
رواه مالک و ابو داود و النسائی و عن حبشی بضم حای مکمل و سکون موحد و شبن معجم بن جبادة بضم جیم و تحف نون قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان المسئلة لا تلحق الغنی و لا الذی مرة سوی بدرستی که سوال کردن حلال نیست مگر توانگر را نه مرخص و نه قوت سلیم الاعضارا
الا الذی فقر مدقع ولیکن حلال است مرخص و نه فقر را که چنانچه است نجاک دفعه و بقیع و سکون قاف خاک و دفع برخاک چسیدن مدقع بضم میم و
سکون مال و کسر قاف نجاک چنانچه کنایت است از شدت حاجت و فقر که در اینجا گفته است و نیست از درخواست و ملکن نیز ازین و گویند که طاقت حرکت ندارد و چنانچه
قرآن مجید مفسر ما و مشکنا و اقمر و مغفر یا حالت پر خورنده و اما که در فطاعت شاعت افکاره است غم بغم غم غم و اما و ان فطاعت ربوانی و من سأل الناس شیء

بضم یای و کون مثله و کسر رابه ماله و کسکه سوال کند مردم را تا بسیار کند بان حال خود را کان خوشنای و حجه یوم القیمة می باشد آن سوال رهنما و خراشما
 در روی او روز قیامت و روضه پاکه من جهنم و سنگ کرم که می خورد آن را از دوزخ رصف بفتح را و سکون ضا و حجه سنگهای تفسیده که شیرابوی در جوش آید روضه
 یکی من شله فلیقل و من شاء فلیکثر پس هر که خواهد که کرم کند و راه الترمذی و عن انس ان رجلا من الانصار اصاب الخبا
 روایت است از انس که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بسیار در حالی که سوال میکند آن مرد حضرت را و میخواید از آن حضرت چیزی بپرسد
 پس گفت آن حضرت اما فی بلیک شیئی ایانیت در خانه تو چیزی فقال لی جلس فلبس بعضه و فلبس بعضه پس گفت آن مرد آری در خانه من کلیم
 سطر است که پیوسته یار را از روی و میکشیم یار را از روی مجلس کبریا کلیم که بر پشت شتر نیز برده می اندازند و در خانه با و در زیر فرشهای فاخر می کشند و قصب
 بفتح قاف و سکون عین قرح چون خورد و سطر است فشرّب فیه من الماء که می نوشیم در وی از آب قال اشتی بهما گفت آن حضرت بیا پیش من آن کلیم
 و قرح را فاما بهما پس آورد آن مرد پیش آن حضرت آن کلیم و قرح را فخللها و رسول الله پس گرفت آن کلیم و قرح را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 بید ه بدست شریف خود و قال من شتی هذین و گفت آن حضرت کیت که بخرد این مرد و قال دخل انا اخذها بعد دهم گفت مردی که من
 میگیرم این مرد و رایک درم قال من یزید علی دهم گفت آن حضرت کیت که زیاده کند بر یک درم مو تین او ثلثا گفت آن حضرت این سخن را و بیا
 یاسه بار بقصد تلبید و ایتام قال دخل انا اخذها بعد دهم گفت مردی که میگیرم آنها را به دهم فاعطاها ایاها پس داد آن مرد و کلیم نزد
 فاخللها دهمین فاعطاها الانصار و پس گرفت آن حضرت آن دو درم را پس داد آن دو درم مرد انصاری را و قال اشتری باحلها طعاما
 و گفت بخبر یکی از بزرگان و در دهم طعامی را فانبذه الی اهلك پس سینه از این طعام را بسوی کسان خود تا قوت چند روزه خود سازند و انشئت بالآخر قد و ما
 و خبر بدیم و یکدیگر را و قدوم بفتح قاف و ضم وال محف یا شد و پیشه در و در و آنکه در حدیث ابراهیم صلعم واقع شده که اختن بالقدم بعضی گفته اند که تیشه
 مراد است و بعضی میگویند که نام موضعی است از شام فافلتی به پس بیایند و من آن تیشه را فاقاه به پس آورد و اندر نزد آن حضرت تیشه را فشد فیه و سلم
 صلی الله علیه و سلم عود آمدید پس حکم کرد آن حضرت در آن تیشه دسته بدست مبارک خود ثم قال فاذهب فاخطب و بیع پس گفت آن حضرت برو
 پس هرگز بکش و بفروش و لا ادینک خمسة عشر يوما و باید که نه بنیم ترا باز ده روز فذهب الرجل یخطب و بیع پس رفت اندر در حالی که میزدیم کش
 و میفروشد فجاءه و قتل اصاب عشرة دواهم پس آمد اندر نزد آن حضرت صلعم در حالی که تحقیق رسیده و یافته است ده درم را فاشتری ببعضها ثوبا
 و بعضیها طعاما پس خرید و یازده یار از آن در دهم جامه را و بیار از آن طعام را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم هذ اخینک من ان
 بحق المسئلة نکتة فی وجهک یوم القیمة این بنیم کشیدن و قوت از آن ساقین اگر چه شقی و محنتی دارد بهتر است مرا ترا از آمدن سوال کردن
 او نقطه سیاه و نجس در روی تو روز قیامت ان المسئلة لا تصح الا لثلاثة بدستیک سوال کردن نیک نیست مگر سه کس را الذی فقوم قد ولدی
 غوم مطلق ترجمان و ولفظا در حدیث سابق معلوم شد اولدی دم فوج بایر خداوند خون را که در دمنده کنند است مراد بدان دیت است که در بدل
 خون داد و زود یا از غیر خود چنانکه در تفسیر محل حال معلوم شد و راه ابوداود و روی ابن ماجه الی قوله یوم القیمة و عن ابن مسعود و رضی الله
 عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اصابته فاقة یکسر سید و حاجت و درویشی فاقول لها بالناس پس فرمود و او را و او را
 و روی آورد بایشان لم تفل فاقه بته نشود و دفع کرده نشود حاجت او و من انزلها بالله و یکسر فرو داد و حاجت را بخدا او شک الله له بالغنا شبلی
 کند و برساند و انضا ففتح غنی مع معنی فایده و کفایت به غنا کسری غنی یعنی توانگری و مال داری زیرا که فرمود اما موت عاجل او غنی عاجل یا مکر که زود بیاید یا
 بتوانگری که دیر حاصل کرد و توانگری موت حاصل نمیکرد پس این تفصیل وی نشود و اما کفایت موت حاصل است و در اکثر نسخ غنی عاجل بعین جمله است و گفته اند
 که اینچنین است در اکثر نسخ مصابیح و جامع الاصول و در سنن ابی داود و ترمذی غنا عاجل بجزه مد و ده است و این اصح است و روایت و در این کذا قال طیبی و راه ابوداود
 و الترمذی الفصل الثالث عن ابن الفراسی کسره و تخفیف نسبت فراس بن عثمان الفراسی قال قلت لرسول الله روایت است از ابن فراسی
 از پدرش که فراسی است گفت گفتیم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اسال یا سوال کنم یا رسول الله از مرد چیزی نزد حاجت فقال النبی پس گفت پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم لا سوال من و ان كنت لا بد فاسال الصالحین و اگرستی تو که البته میخوای سوال کنی بحجت حاجتی که داری پس سوال کن صالحان از جنت کرم
 ایشان و محال بود آن زرق ایشان و راه ابوداود و النسائی و عن ابن الساعلی و ابن السعدی نیکوین معانی است تا الشام تسبیح و تسبیح قال سئل عن علی
 الصدقة گفت عامل کرد اندر این الخطاب فز بر کوفتن زکوة فلما فرغت منها و ان یتها لیه پس هرگاه در ختم من از هم صدقه و رسانیدم صدقه را بسوی عمر احوالی بحال
 آمد که برای عمر با جرت عمل من علامه بضم من و تخفیف بیم زدگار کن فقلت انما عملت لله و اجری علی الله پس گفت من کار خود را مگر برای خدا و فر دگار من خداست قال خذ ما
 اعطیت گفت عمر بیک خبری که داده میشود فاتی قل عملت علی عهد رسول الله پس بدستی تحقیق من عمل کرده ام در عهد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فخلنی بشتند پس و او جرت عمل را

تفصیل عمار دادون قهلت مثل قولك پس گفتم من بازند گفتن تو که من این کار باری خدا کردم مرد من برخاست فقال لی رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اعطيت شيئا من غير ان تساله فكل ولقد ق چون داده شوی تو چیزی بر ابی انکه سئوال کنی تو بطلبی پس بخور و اگر از خوردن زیاده ماند تصدق کن رواه ابو داود و عن علی بن رضی الله عنه سمع لوم عوفه رجلا یسأل الناس روايت است از امیر المومنین علی رضی که وی شنید روزی فرمودی را که سئوال میکنی از مردم دعا پس گفتم علی رضی الله عنه فی هذا الیوم و هذا المكان ایام این روز که روز عرفه است و روز خاص طاعت عبادت و دعا است و در این مکان که عرفات است محل مردمان حضرت و نزول انوار رحمت است تسال من غیر الله سئوال میکنی از خدا فحققه بالدره پس زد علی رضی آنرا در آبره بکسر دال و تشدید راء الت زدن و خنق سخای محمد و فاقه وقف بدزدن کسی را فحققه دره و به پنهان شنیدن زدن کذا فی الصراح و گفتم طیب خنق بخیزی پنهان زدن داه و زدن و عن عمرو بن قائل تعلل ایها الناس ان الطمع فقر گفتم امیر المومنین عمر رضی الله عنه یا بدیندی مردم که امید داشتن انزال مردم سبب فقر و زیادت حاجت است و ان الا یاس بکسر ه غنی و بدیندی که نوا میدزدن از مردم توانگری و بی نیازست و ان المرء اذا ابتس عن شیئ استخنی عنه و بدیندی که مرد وقتی که نا امید شود از چیزی بی نیاز نشود از آن و از احتیاج بدان و معنی طمع نظر داشتن بر مالی که مشکوک است رسیدن آن یعنی که میدهد یا نمیدهد اما اگر کسی را حق یا اداری بر کسی لازم است با حکم محبت و گرم بقیق دارد بدان انجا معنی طمع محقق نیست قبح رواه دوزین و عن ثوبان مولای آن حضرت است حاضر در کاه و محرم کاه و بیگاه و ملازم سفر و حضر بود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کحل لی ان لا یسأل الناس شیئا گفتم آنحضرت کمیت که ضامن شود مرا و عهد کند با من که سئوال نکند از مردم چیزی یافتکل له بالجحۃ پس ضامن شوم من و عهد کنم مرا او را به بهشت غایت تا کند است بوقع ان بحیث امر الی بدن و وعد صادق و ی در ان انبیا صلوات الله علیهم کای ضامن میشوند ثواب طاعتی مخصوص باذن آتی تعالی و دو کس که نام یکی از انبیاست عم بهمن یعنی است که وی علیه السلام ضامن شده بود برای امت خود به بهشت کذا قبل فقال ثوبان پس گفتم ثوبان انا من ضامن یوم عمه میکنم که سئوال نکند من مکان لا یسأل احد شیئا پس بود ثوبان که سئوال نمیکرد هیچ کی را چیزی رواه ابو داود و النسائی و عن ابی ذر قال دعا فی رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو شتر علی ان لا تسال الناس شیئا گفتم ابو ذر خواندم ان حضرت حال آنکه وی طلب شتر را میکند بزم که سئوال کنی تو از مردم چیزی قلت نعم گفتم پس آن شتر را کردم که سئوال نکنم از کسی چیزی قال گفت آنحضرت و لا سوطك اذا سقط منك و گفتم آنحضرت و نه طلبی از کسی تا بیا نزد خود را وقتی که میفند تا بیا نزد دست تو حتی نزل الیه فاختاره تا آنکه فروانی تو از اسب بروی بسوی تازیان پس چیزی از او این کمال مبالغه است در ترک طلب و سؤال رواه احمد باب الاتفاق و کواهیة الامساك اتفاق پسری کردن و فوج کردن و امساك نگاه داشتن مال و بخیلی کردن بآن و نمک بخیل را گویند و ظاهر آنست که مراد اتفاق و امساك را غیره گفته باشد و لهذا الفقهاء را دیگر در بیان رکنه و احکام آن سابقا ذکر کرده و احتمال دارد که مراد مدح صفت اتفاق و دم بخل و امساك باشد مطلقا خواه از فرض یا قبل و سوقی احادیث مذکوره در باب اکثر ناظر در مرجع سخا و اتفاق مال و باقی نکند داشتن چیزی از آن است الفصل الاول عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کان لی مثل احد فیه لبرنی ان لا یمیر علی ثلث لیل و عندی منه شیئ فرمود اگر میبود مرا مانند کوه حد ظاهر اینست شاید میکرد و اندام اینک گذر در بر من بهشت حال آنکه نزد من چیزی از آن باقی نیست الا شیئ اصد له لدین مگر چیزی که آنگاه که منم و نگاه دارم از برای ام و در بخیلیان نهایت سخاوت آن حضرت معلوم و ترغیب و تحریص امت است باین رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من یوم یصبح العباد فیه الا ملکان یزلیان نیست هیچ روزی که صبح میکنند کای در وی مگر آنکه دو فرشته فرود می آیند از آسمان و یکی احد هاست سیکوید یکی از آن دو فرشته اللهم اعط منفق خلفا و اندام اتفاق کنند و اخلف یعنی چیزی بجای مالی که اتفاق میکند یعنی عوض زیادت قال و یقول الاخر اللهم اعط ممسكا تلفه و سیکوید فرشته دیگر خداوند بخیل را تلف یعنی هلاک شدن مالی که نگاه میدارد متفق علیه و عن سعلاء قالت قال رسول الله صلی الله علیه و روايت از اسماء بنت ابی بکر صدیق رضی الله عنه و وجه برین العوام که از صحابیات منماقب او بسیار است گفت آنحضرت الفقی و لا تخضی اتفاق کن و شمار کن که چند دهم و چه دهم فحصى الله علیک پس احصا کند خدا فی تعالی بر تو و شمرده و دهد بتو را باحصای خدای تعالی قطع داده برکت و سبب بزرگ است یا مراد حساب آخرت است معنی اول ظاهر است و لا تو فی فیو علی الله علیه و نگاه مدار مال را پس نگاه دار در خدای تعالی بر تو اصل یا عطا متاع در دعا است یعنی طرف مراد اینجا امساك ترک اتفاق است از خنق مالت به آنچه مستولی و وضع بقصد و خای عجز اعطای قلیل مراد است که به اگر چیزی از آن باشد و آن حضرت سهالت قدرت آسمان بر تصور کرد و دانست که تصرف دال و زج خود شی سیر نخواهد بود متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعا این حدیث قدسی است که آنحضرت از رب الغر بخل جلالة روايت میکند که گفت فی تعالی انفق علیک اتفاق کن ای پسر آدم اتفاق کنم یعنی فاضله و انتقام کنم من بر تو حکم انفاق شکر نعمت مال است و شکر سبب نیت نعمت متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعا ان تدل الفضل خیر لك ظاهر است که این حدیث قدسی است اگر لفظ حدیث صریح در آن نیست مستلزم آن هم نیست چه اگر چه حضرت رسالت پناه صلعم نیز با این لفظ خطاب بکردن یا تواند و گوید یا در بخل نکردن تو زیاده از قدر حاجت بهتر است تا بدل در با خیر نگاه داشتن چیزی را و ان بمنسکه شرك و نگاه داشتن تو از بخیلی کردن بهتر است تا اولاد را علی کفاف و گوید به بنیوی تویر نگاه داشتن کفاف یعنی اگر کمتر از کفاف نگاه کنی نیست یعنی قوی که باز دارد از بجز و سئوال این مختلف میشود باختلاف اشخاص و احوال و ابدان بمن تعول و آحاد کن در بدل زائد

چنین و این چنین و این چنین یعنی هر طرف و هر جانب چنانکه تفسیر کرد بقول خود من بین بدیه و من خلفه و عن یمنه و عن شماله این پیش خود و از پس خود و از تنای خود و از
 چپای خود و قلیل ماهم و اندک ازین جماعت که این چنین میدهند و میکنند و قال اینها یعنی فعل است و عو با طلاق میکند قول را بر همه افعال چنانکه قال سیده یعنی گرفت
 و قال بر جمل یعنی رفت و مانند این بسیار است در احادیث متفق علیه **الفصل الثاني** عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلعم السخی قریب من الله سخی نزد
 از جناب رحمت و رضای حق قریب من الجنة نزدیک است از بهشت که در آید نزد قریب من الناس نزدیک است از دلهای مردم محبت بعید من النار چون
 نزدیک شد بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ و النجیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار بر عکس حال سخی درین حدیث با لغت است
 در معنی سخاوت و ذم بخل و ظاهر است که مراد سخا و بخل در ادای زکوة باشد یا مراد اتصاف باین دو صفت است مطلقا و لجاها لسخی احب الی الله من عابد النجیل
 و تحقیق جابل سخی دوست و شتر شد با سخی بوی خدا را بخوبی ظاهر نماید اینرا اصطلاحی گفته شود جابل سخی محبوب تر است از عالم بخل یا گوید غیر عابد سخی محبوب
 تر است از عابد بخل و گویند که سلوک این طریقی شامل هر یکی از مقابل بر حکیت با مختصار در عبارت فافهم و رواه الترمذی و عن ابی سعید الخدری قال قال
 رسول الله صلعم و سلم لان تصدق المرء فی حیوته بد و هم خیر له من ان تصدق بماله عند موته گفت ابی سعید خدری گفت آن حضرت سر آن
 تصدق کردن مرد در دیند کانی خود بیکدر هم بهتر است مراد از تصدق کردن وی بعد از دینم نزد مردی می چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد و رواه ابو داود و عن
 ابی الدرداء قال قال رسول الله صلعم و سلم مثل الذی یتصدق عند موته او یصدق حاکم یکصدق یکصدق یکصدق یکصدق یکصدق یکصدق یکصدق یکصدق یکصدق یکصدق
 یعنی نزد مردن کالذی یتصدق ابی سعید خدری گفت ابی سعید خدری گفت آن حضرت سر آن تصدق کردن مرد در دیند کانی خود بیکدر هم بهتر است مراد از تصدق کردن وی بعد از دینم نزد مردی می چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد و رواه ابو داود و عن
 ابی الدرداء قال قال رسول الله صلعم و سلم مثل الذی یتصدق عند موته او یصدق حاکم یکصدق یکصدق یکصدق یکصدق یکصدق یکصدق یکصدق یکصدق یکصدق
 و الترمذی و صححه و حکم کرد بر مندی بصحت این حدیث و عن ابی سعید الخدری رضی قال قال رسول الله صلعم و سلم خصلتان لا یجتمعان
 فی مومن النجیل و سوء الخلق و خصلت جمع نمی شوند در هیچ مومن که مسلمان است یکی بخیلی و دیگر بد خلقی ازین اجتماع چنان معلوم میشود که اگر یکی از اینها باشد و باشد
 و گفته اند که مراد اجتماع این دو خصلت است یا سیدن بدرجه نهایت چنانکه انفاق پذیر نباشد و صاحبان بدان راضی باشد و اما آنکه کاسبی بد خلقی کند و بخل و رز و وجود
 آن نادر باشد و بعذر وجود دشمنان شود و نفس را طاعت کند و با نفس در نزاع باشد منافات مسلمانی ندارد و چندین از مسلمانان باشند که بان گرفتار باشند مگر مراد از ثبوت
 وقوع مکره در سیاق نفی که مفید عموم است مومن کامل باشد اگر چنانچه درین معنی درین عبارت خالی از بعدی نیست یا آنکه حقیقت معنی الجمع بنی از صد و افعال و آثار این دو
 صفت و ترغیب بر ازاله آنها است بر ریاضت و مجاهدت و ترهیب از ابقا و رضا بدست معنی آنکه آنها از شان مومن نیست و نبیاید که در وی موجود باشد و مراد بسوء خلق
 اتصاف بدیخچه مخالف دین شریعت است نه آنچه متعارف است در میان مردم اربعین جانب مسأله در امور زیر که بعضی بعد از قوی را کانی سلمانی است فافهم و رواه
 الترمذی و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم و سلم لا یدخل الجنة خب و لا یخجل و لا یمنان درین حدیث
 این سه کس اول خب یعنی خا و کسین مرد فریبیده که بر خب است که در حدیث دیگر واقع شده است که المنافق خب لئیم و در بخل که در ادای حق خدا و ماسا فقر تفصیل کند
 سیوم منان تشدید در دینت نهند بعد از عطا و تواند که مراد از من معنی قطع و نقص باشد یعنی قطع حق و نقص آن که نجات دزدان و تواند قطع تواد و تحاب از وی لازم
 و سایر مسلمانان از آنها که واجب است محبت و مودت آنها و اویل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است بجهت لایل دیگر که دلالت بر ایمان عصاة دارند و لیکن
 رسول خدا صلعم اقتضای که در انشال این مواطن بر قول بخل از جهت بقای خوف در نفوس مکلفین و تحذیر از آنچه موجب نقص است در دین با عقما را که علمای
 راسخ در دین ارجاع خواهند کرد از آنچه حق است از اصول دین و رواه الترمذی و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلعم و سلم
 مافی الرجل شیخ هال و جبین خال و جبین خال بدترین خصلتهای که در مرد است دو خصلت است یکی شیخ جریع و فرغ کننده بر آنچه حق در وی و طع خرو شدن بر آن
 مکره و معنی شیخ سابق معلوم شد دیگر بدلی و ترسندگی که می بر آرد و جاز از بدین از شدت خوف یعنی بخل شدید و صحت سخت و رواه ابو داود و مسند کرمش
 ابی هریره و سر انجام است که ذکر کنم حدیثی برهه را که اولش این است لا یجتمع الشیخ و الایمان فی کتاب الجهاد ان شاء الله تعالی **الفصل الثالث** عن عائشة رضی الله عنها
 و بر سینه از وی اینا اسرع بلیحی قال کلامی از ما شتاب تر است پیوستن می تو و در یافتن می از بعد از وفات تو یعنی کلامی یکی از بعد از تو پیشتر خواهد مرد و قال
 اطولکن ید گفت آن حضرت شتاب ترین شما از وی لحوق من در ازترین شما است از وی دست یعنی از شتاب ترین خواهد پیوست کسی که در از دست تریب است
 فخذ و اقضه ید و عونها پس گرفتند زمان بی پاره را در حالی که میگردند دست هر یک را و کانت سوده اطولهن ید او بود سوده که یکی از او و اح طولت
 در از دست ترین این زمان فعلنا بعد اتمام کان طول یدها الصلوة پس دستیم که بعد از آن نبود مراد بدست درازی از آن که آن حضرت خبر داده بود بدست لحوق وی بود
 مکره و خیرات که دست وی در آن در از تر و تریز بود یعنی اگر چه سخت حلول ید را بر ظاهر حل کردیم اما فرنگه قاطل و نظایر بنیه و اقضه معلوم کردیم که مراد بطول یکدست شد
 و انعام است و یعنی نعمت می آید و کانت اسرع عونها لحو قاضیه و بود شتاب ترین از او از وی لحوق آن حضرت صلعم زینب حبش که در سال بیت یاسیت و یک از بخت در

نه ان عرض یافت و كانت تحب الصدقة و بود زینب که دوست میداشت صدقه و خیرات را و اله بخاری و فی رواية لمسلم قالت کنت عائشة
رسول الله کنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اسر عکلی لحو قابی اطول کن بدی اثناب ترین شهازی پیوستن من در از ترین شهاست از وی است و كانت تطول
ایتن اطول بدی او بود از نرمان که گردن کشتی و نزاع میکردند در آنکه کدام یکی از ایشان در از دست تر است قالت و كانت اطولنا بدی از زینب پس بود در از دست
ترین از زینب لانها كانت تغل بیدها و تصدق زیر که وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد در هر چه وایت صریح معلوم نمی کرد که سخت در طول بد نظر
حال کردند بعد از آن در یافتند که مراد بدی آن کثرت عمل و صدقه است و شاید که از اول همین معنی فهمیدند بعد از آن تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زینب است فافهم بدی
از حدیث مشکوة معلوم شد که آنکه پیشتر لاقی شد بان حضرت صلح زینب بود و همین است صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه میان اهل سیر و بعضی گفته
که حضرت سوده بود و عبارت بخاری در صحیح موسم است بدان بلکه تصریح کرده بدی آن در تاریخ صغیر خود و گفته اند این خطا است از بخاری و موت سوده در زمان معاویه بود
در سند اربع خمین و در شرح این معنی را بیشتر و بیان تفصیل داده شده است فدیرو عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قال رجل لا
تصدقن بصدقة کنت ان حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل که هر آینه تصدق کنم نظر کرد یا سکنه خود و فخرج بصدقة پس بیرون آورد صدقه خود را فوضعها فی
ید سارق پس نهاد صدقه را در دست فردی فاصبحوا یجدون تصدق اللیلة علی سارق پس صبح کردند مردم در حالی که سخن می کنند بطریق تعجب و کما
تصدق کرده شد شب فردی فقال اللهم لك الحمد على سارق پس گفت از دو بار خدا یا مهربانست حمد بر تصدق کردن بر دزد یا بطریق شکر گفت که باری تصدق
بوجود آمد اگر چه بر دزد بود یا بطریق تعجب یا تسلی خاطر خود گفت باز گفت لا تصدقن بصدقة فخرج بصدقة فوضعها فی ید زانیة پس نهاد صدقه در دست
زنا کار که اجرت میکرد بر زمانه خود فاصبحوا یجدون تصدق اللیلة علی ید زانیة فقال اللهم لك الحمد على زانیة باز گفت لا تصدق بصدقة
فخرج بصدقة فوضعها فی ید غنی پس نهاد صدقه در دست تو بکری فاصبحوا یجدون تصدق اللیلة علی غنی و بعضی نسخ در تاجا اللیلة نیت
فقال اللهم لك الحمد على سارق و زانیة و غنی فاتی پس آمده شدن مردی غنی نموده شد و از خواب فقیل له پس گفته شد مر او را اما صدقت علی
سارق اما صدقه تو بر دزد پس نافع است و بی فایده نیست فلعله ان لیتعفن عن سرقته پس شاید که وی پارسائی و زرد و باز آید از دزدی خود در آن روز که قوتی پوی
رسیده دیگر چه حاجت سرقه است و اما الزانیة فلعلها ان لیتعفن عن زناها پس شاید که وی عفت و زرد و باز آید در آن روز زنا و اما الغنی فلعله ان یعتبر
پس شاید که وی عبرت گیرد و قیاس کند فیتفق مع اعطاه الله پس اتفاق کند از آنچه داده است او را خدا تعالی متفق علیه و لفظه البخاری و عن النبی
صلی الله علیه و سلم قال کنت ان حضرت بنیاد جل بقلادة من الاوص و اثنای آنکه مردی حاضر و ستاده است بیابانی و صحرائی کشاده از زمین فسمع
صوتانی صحابة پس شنید و از وی در ابریک میگردد استحق حلقة فلان آب دهستان فلان از حدیقه مغراریا درختستان از خرمای و غیره ففقی ذلك
السحاب پس کیوشدن بر فافغ مائه فی حوة ففتح فاعطاه و تشدید را پس ریخت آن آب بر آب خورد از زمین سکنستان فاذا اشرجه من تلك الشراج قد
استوعبت ذلك الماء كله پس ناکاه آب را پس از آن آب را بهما و از گرفته است آن آب را بهمه و شجره ففتح شجره و سکن را و بکیم آب را از سکنستان زمین زم شرج
و شرج جماعت ففتح الماء پس پیروی کرد آن مرد که آن آب را شنیده بود آب را که کجا میرود و قادر باید که آن فلان که بحقیقه وی اب فرستاده است کیست و کجا است
فاذا رجل قائم فی حل بقیه پس ناکاه مردی استاد است در حدیقه خود میجول الماء مصبها که بکیم و سکن سین و حاطه میگردد از آب را بیل آبی خود را
له یا عبد الله ما اسمک پس گفت این مرد در ای بنده خدا چیست نام تو قال فلان گفت نام من فلان است الاسم الذي سمع فی الصحابة ان امی که
شنیده بود در بر فقال له پس گفت اینم که شناده بود در حدیقه من مرد را که پرسید نام او را و او شنیده بود در بر یا عبد الله لم تسألنی من اسمی ای بنده خدا
ای چه پیروی مرا از نام من فقال انی سمعت صوتانی السحاب الذي هذا ما اراه پس گفت از دزد که شنیده ام و از وی را در بری که این آب است بقول
استحق حلقة فلان می گفت ان او از یعنی کیسه آواز میگردد آب ده حدیقه فلان را الاسماء من ام ترا پس نام تو را میپرسم تا بگویم که آن فلان توئی فافضح فلها
پس چه کار میکنی خود را در حدیقه خود که این فضل یافتی که در عالم غیب نام ترا می برند و اینم میکنند که برو حدیقه او را اب ده قال اما اذ اقلت هذا یعنی من خود بخوام
که تحقیق حال را اظهار کنم و تو بگویم اما چون پرسیدی گفتی تو این را بگویم تو فانی انظرالی ما یخرج منها پس بپیشگی من کجا میگویم نسوی چیزی کیرون آید
از آن و حاصل میشود در آن فالتصدق بثلثه پس تصدق میکنم سوم حصه آن و اکل انا و عیالی ثلثا و یخو من عیال من ثلث و دیگر از او را و دهها ثلثه
و باز میگردد و صرف میکنم در حدیقه و در زراعت و عمارت ان ثلث از یعنی همه حاصل از سه حصه میکنم کی نفقه میدهم و دیگر قوت خود و عیال خود میکنم و دیگر دباغ
صرف میکنم و او مسلم و عنه انه سمع النبی صلی الله علیه و سلم یقول و هم را بی بر سر است که وی شنیده از حضرت را که میگفت ان ثلثه من منی ثلث
ابو ص و اقرع و اعمی بدستیکه کس بودند از قوم بنی اسرائیل کی میسی و و کل سیوم کور قاداد الله ان یبلیهم پس خواست خدا تعالی که تبارک و تعالی را و
از ایشان نماید که شکر نعمت میکنند یا نه فنبعث الله الیهم ملکا پس فرستاد خدا تعالی ابوبی بنی کس فرشته را فاتی ابوبص پس آمدن فرشته نزد ابوص فقال ای

[illegible]

[illegible]

صدقه لازم باشد کل يوم تطلع فيه الشمس هر روز يك بر آيد و در وقت بابت بعد از آن بيان ميكنند كه صدقه مخصوص بافقان مال نيست بعد از اين الاثنین صدقه را
کردن ميان دو كس و دو اذخر و مظلوم ز ظالم شدن صدقه است و يعين الرجل على دابته و يارى داون و در باره و اب و ي فيجعل عليها پس بر دارد و در باره او بر خ عليه هاتنا
صدقه يا بر دارد و در باره او رخت او را صدقه است و الكحلة الطيبة صدقه و سخني پاكي كه در دي ثواب باشد يا سخن نرم كه بسائل كويد صدقه است و كل خطوة
يخطوها الى الصلوة صدقه و هر كداميك بزدان از اسوي نماز صدقه است و خطوه بضم كام و نفتح بكبار كام زدن و محيط الاذى عن الطريق صدقه و در روز كردن نماز
اذا ركعتم و در مثل نماز و شك و پليدي از راه صدقه است متفق عليه و عن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلق
كل انسان من نبي آدم على ستين وثلاثمائة مفصل پيكره شده است هر شخص از اولاد آدم هم بر سه صد و شصت بند فتن كبر الله پس سگي كبير كويد مير خردار و كويد
الله كبر و حمد الله و ستايش بكنه خدا را بالحمد لله و هلل الله و تليل كنه بلا اله الا الله و سبح الله و بياي كنه خدا را بسمان الله و استغفر الله و طلب
امرزش كنه با ن كنه از خدا و كويد استغفر الله يا الله اغفر لي او عزل حجرا عن طريق الناس يا كويد افكند و در كنش شي را از راه مردم او شوكة يا خاير او عطا يا
استخوان را كنه ايشان را او امر معروف و او نهى عن منكر يا كنه بشر و كنه شايسته ميشود و وجود او در شرع و نهى كنه از نامشروع كه شايسته ميشود و عد ذلك
الستين و الثلاثمائة بكويد و بكنه اين اقوال و افعال را بهر يا بعضي بشماران سه صد و شصت بند خصوصا از امر معروف و نهى منكر كه آن اقوال و افعال بهر يك طرف و
ايند و بكنه طرف فانه ميشي نفع يا و شين معجزه يعني راه ميرود و دود و ايتي ميسر يا و سكون يم و مين بطه يعني شام ميكند يو مئذ در آن روز و قد خرج نفسه
عن النار و حال كنه در انداخته است نفس خود را از آتش و در قول وى يوسف اشارت است بآن كه بايد كه هر روز اين كار را بكنه تا كفايت شود و واه مسلم و عن
الى ذ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بكل تسبيحة صدقة و بر تسبيح صدقة است و بكل تكبيرة صدقة و بتكبير صدقة است و بتكبير صدقة
و بكل تحميدة صدقة و بهر تحميد صدقة است و بكل تهليل صدقة و بهر تهليل صدقة است و امر بالمعروف صدقة و نهى عن المنكر صدقة و
امر معروف صدقة است و بهر نهى منكر صدقة است و في بضع احدكم صدقة و در بضع هر ي از شما يعني جماعي كه بزني بايد و خويكد صدقه است يعني ثواب است و چون در بون
بضع صدقه محل استبعاد و تفصير بود قالوا الفقه صحابيا رسول الله اياتي احدنا شهوة آيا بايد كي ازنا شويت نفس خود را كه جماع است و يكون له فيها اجر و ثواب
بر آوردن شهوت نزد و ثواب قال ايتيم و وضعها في حرام كان عليه فيه و ذكفت آن حضرت خبر و پديد مرثا كه اگر نبيكي شهوت را در حرام ايامي باشد بروى بار كنه
فكنك لك اذا وضعها في الجلال كان له اجر پس همچنين فتى كه بنده شهوت در حلال باشد را و ثواب يني اگر چه جماع در عذات خود صدقه و عبادت نيست
وليكن چون در ضمن آن اداي حق زوجه و نگاهداشت نفس از حرام است بكنه نهى نفس از هر ميوه و كلف وى امر بصحبت متضمن اجر و ثواب باشد و ليد اينجا بكنه في آورد
و كفت في بضع احدكم صدقة بخلاف تسبيح و تحميد و اشغال آن كه عين عبادت است و واه مسلم و عن ابى هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم نعم الصدقة الحقنة الصفي منحة يكو صدقة است شتر ماده زاننده كه شير دار است از وى عطية نفع بكنه لاه و فتح نيز آمده نافع حلوب و انرا
لقوح نفع لاه نيز كويد و نافع بعد از ايشان دوسه ماده نام و لقوح است بعد از ان لبون و صفي بر وزن عني بسيار شير دار و منحه بكنه سيم و سكون نون در اصل يعني
عطية است و غالب طلاق او بر نافع و شاست كه تمجاي را بعبادت دهند تا نشيروى مستغفر كردد و بعد از قضاي حاجت بلكش باز دهد و اين دليل خراز عرفت
بود و آن حضرت صلعم آن را مدح كرده و ستوده و الشاة الصفي منحة و نيز صدقه است كويد بسيار شير دار از وى نفع و نافع و ثواب باشد و بايد ميكند
با و نذ شير و شبا نچه ميكند با و نذ و بكنه يعني بگاه و بگاه شير ميه و و بذي منفع ميشوند متفق عليه و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه و
سلم ما من مسلم يغرس غرسا يبتغي بها حياة مسلم ان يثمر له شاة و حتى را و نذ و ذ و عا يبارك و كشتي را فيا كل منه انسان او طير او بهيمة پس بخورد و از آن آدم
يا بر نده يا چارپاي الا كانت له صدقة مگر آنكه باشد او را صدقه و صدقه بر خ و نصب هر روز و ايت است متفق عليه و في رواية لمسلم عن جابر
و در روايتي بر مسلم را از جابر آمده كه و ما سرق منه له صدقة و آنچه زديده شده از ان نيز او را صدقه است و عن ابى هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم غفر لامرءة مومنة من ثوب يخلط على و اس و كى آرميده شده در زني زاننده را كه كشت بكي بر سر جامي و مومنة بضم ميم اولي و كسر ثانيه يعني
زاننده از و س يعني احتكاك يعني در مالايدن چيز را بچيزي و كى بر وزن كى چاه يلهمث كاد يقتله العطش در ايكه بر خي را و آن سك زبان خود را از تشنگي نجات
كه بكنه او را تشنگي فترعت خفها پس بكنه ان زاننده موزه خود را فاق و فته بكنه اها پس رست موزه را بخر خود را بكنه بخرش زنمان فترعت له الماء
پس بكنه ان زن براي آن سك خيزي از آب كه سر بكنه بدن فغفر لها بذلك پس آرميده شده در ان زن را بان عمل كآب و او ان سك است فكيف يا و خي صا
صالح قيل كفته شد يعني صا بكنه بطريق استفهام ان لنا في البهائم اجوا بهر شيكه ما را در احسان كردن به هميها و سيراب كردن آنها ثواب است قال في كل
ذات كبد و طية احو كفت آنحضرت و احسان كردن به حيوان خداوند بكنه ثواب است و بكنه كنه است از حيات زيرا كه رطوبت لازم حيات است و بعضي
كويد بكنه چون تشنه كردد و تر شود و همچنين چون آتش نماند و شود و بكنه كنه اندك و صغ كريد و بكنه كنه با اعتبار حصول آن بعد از سيراب و در روايتي ذات كبد مراد كنه يعني نذ و

طلق و بدستیکه از بجزیره احسان است که ملاقات کنی تو برادر خود را بر وی کشاده طلق بفتح طاء و سکون لام بمعنی طلق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر مذکور بود و ان تفرغ
 من دلوک فی اناء اخیک و از جمله معروف است که بریزی از دلو آب خود و دانه را در خود و اگر که در دلو تو فاضل ماند در ظرف مسلمان بریزی مراد ظاهر این است یا کنایت است
 از فضل و احسان و او احمد و الترمذی و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تبسمک فی وجه اخیک صدقة تبسم کردن تو در
 روی برادر خود صدقة است در صراح گفته تبسم لب شیرین کردن و امرک بالمعروف صدقة و امر کردن تو معروف صدقة است و نهیک عن المنکر صدقة و نهی
 کردن تو از منکر صدقة است و ادشادک للوجل فی ارض الضلال لك صدقة و راه نمودن تو در زمین گمراهی یعنی در زمین گمراهی که مردم در وی راه کم میکنند مژرا
 صدقة است و نصرتک الرجل الودی البصر لك صدقة و یاری دادن تو بر تباہ بینائی را بر تر صدقة است و اداة بفتح و مد و تباہ شدن و اما طلتک
 و الشوک و العظم عن الطریق لك صدقة و دور کردن تو شک را و خار را و استخوان را که در وی احتمال آزار مردم باشد از راه بر تر صدقة است و افراغت من دلوک
 فی دلو اخیک لك صدقة و ریختن تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود و بر تر صدقة است و او الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن سعد بن
 عبادہ قال روایت است از سعد بن عبادہ رضای که از شایر صحابه است و مقبولان در کاه نبوت بود که گفت یا رسول الله ان لام سعد مانت بشیکه
 ما در سعد یعنی او من مرده است فای الصدقة افضل پس که ام صدقه که بر روح وی کنم یا خمر و تبسم است قال الماء کنت آن حضرت که آب بهترین صدقه است
 که برای منی چاه بکنی و بشکان بهی تحفونبرا پس بکنید سعد بن عبادہ چاهی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد و قال و کنت هذه لام سعد این چاه برای
 ام سعد است و برای دوست ما ثواب این بر روح وی برسد و او ابو داود و النسائی و عن ابی سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 روایت است از ابی سعد خدری که گفت گفت آن حضرت ایما مسلم کما مسلما ثوبا علی عری هر مسلمانی که پوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برکت و عری بضم
 عین و سکون را بر بکنی صدس بضم لام کساه الله من خضر الجنة پوشاند او را خدی تعالی از طهای سبز بهشت و خضر بضم خاء و سکون ضا جمع خضر یعنی است
 بقول غر و بل علیهم ثياب سندس خضر و ایما مسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمه الله من ثمار الجنة و بر مسلمانی که بخوراند مسلمانی دیگر را بخوراند و از خدی تعالی بخورند
 بهشت و ایما مسلم سقا مسلما علی ظمأ و بر مسلمانی که بنوشاند مسلمانی را بنوشاند و در بیشتن فی الصراح ظاهر بیشتن هموزن نشن شدن سقاؤه الله من الریح الختم بنوشان
 او را خدی تعالی از شراب پاک حلس صافی که مکرده شده است طرف آن از جهت نقاست آن و در قرآن مجید فرموده یستقون من ریح مختوم خمر مسک یعنی مکرده
 او را مشک بجای کل که او را را بدان هر یک از جهت نغایت نقاست یا بعد از خوردن از آن بوی مشک می آید و او ابو داود و الترمذی و عن فاطمة بنت قیس
 صحابه قرشیة از مهاجرات و لی است قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المال خمس سوی الزکوة بدستیکه در مال حق است جز زکوة یعنی زکوة مال خود و من
 التبر باید داد و غیر زکوة صدقه نفل نیز مستحب است که می باید کرد چنانکه نماز و روزه و حج هم فرض است و هم نفل ثم قلا یستخرنا حضرت برای اثبات و تأیید این مطلب
 این است که لیس البران تو لو اوجوهکم قبل المشرق و المغرب الا یقاربت وجهه استدلال باین است بر ثبوت حق جز زکوة در مال آنست که حق تعالی مدح کرده است
 و لا مؤمنان را بدو مال محبت و می خوشان و یتیمان و مسکینان را بعد از آن مدح کرده است با قامت صلوة و ایتای زکوة پس معلوم شد که دادن زکوة غیر دادن مال
 و ان صدقه نفل است و او الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن بهیسه بضم موحده و فتح هاء و سکون تحتانیه و سین مملو از صحابیات و حدیث و ما
 در بصریان است عن ابیها روایت میکند از پدر خود قالت گفت بهیسه که قال گفت پدر وی یا رسول الله ما الشئی الذی لا یجمل منعه چه چیز است که
 در امنیت باز داشتن و ندادن کسی را از آن قال الماء گفت آن حضرت آنچه است که منع نمیتوان کرد کسی را از آن چنانچه کسی را جامی و جوی باشد و دیگر را از آن منع نماید
 کرد قال باز گفت یا نبی الله ما الشئی الذی لا یجمل منعه و دیگر چه چیز است که حلال نیست منع وی قال الملح گفت دیگر نمک است که منع آن روا نیست چنان
 نمک نداری دارد مردم را از گرفتن نمک از آن منع روا نیست و در مثل آب تفصیل است که ذکر آن در باب احیاء الموات و الشرب بیاید انشاء الله تعالی و در آنجا
 اشر را نیز گفته که منع آن جایز نیست قال باز گفت یا نبی الله ما الشئی الذی لا یجمل منعه قال گفت آن حضرت ان یفعل الخیر خیر لك کردن تو خیر را
 بهتر است مژرا و این کلمه جامع است بر همه خیرات را یعنی بدو هر چه بخوایی و هر چه از دست تو آید و بیچس از آن منع مکن و او ابو داود و عن جابر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من لحيی ارضا مینة فله فیها الجوزیکه زنده کرد و اندر زمین مرده را یعنی زمین فاو ده را زراعت کند پس ثابت است مراد در آن ثواب و حکم
 آن در باب احیاء موات بیاید و ما اکلت العافیة منه فهو له صدقة و چیرسری که بخورد کسی از حاصل آن زمین پس ثواب آن مراد است و عافیة هر طایفه از
 از انسان و بهیمه و طائر عافی بکی و عافیت جماعت و در روایتی العوافی نیز آمده و او النسائی و الدارمی و بعضی نسخ و او الدارمی و عن البواء قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من مض مضعة لبن کیکه عطا کنه عطیة شیر یعنی ما قیاشاتی دهد بقیقه تا مد شیر آن را بخورد و باز زد کند بوی وی او و دق یا
 عطا کنه عطیة نقره را مثلا و ورق مشهور بفتح و او و کسر را نام دایم مضروب است و مراد قرض و اهرام و ذانی است و آنرا منخ نام کردند زیرا که در کرد و میشود بصاحبش و منخ یعنی
 عطای هلق نیز آید و هدی ذقاق یا راه نماید که برای ریاکاری رشتن از پایته و ذقاق بضم الذی بمعنی کوچک بخار و بدو یعنی برتنه زخم را که در ساقینش نشاند نیز آید برین تقدیر یا از

فرج کرد و گو سپندی را فقال النبي پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ما بقى منها شيء باقی ماند از وی که شانه وی یعنی پشمی که بر سرش بود و فقیران دادند و بخانه ثمره سپید با فرستادند و الا کتف که در خانه ماند ظالم گفت آن حضرت حتی کلاه غنیمت کفها باقی ماند بر شانه
 جز کتف و یغنی باقی آن است که آنچه برده و اوید که ثواب آن در در تقابست شد و آنچه در خانه ماند فانی است چنانکه در قرآن مجید میفرماید ما عندنا من
 آنچه ز شماست پس میگرد و آنچه نزد خداست پانیده است و رواه الترمذی و صححه و عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 يقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را که میفرماید ما من مسلم کسا مسلما ثوبا یا نیت پیچ مسلمانان که پوشانند مسلمانان را جامه الاکان فی حفظ الله که اگر
 باشند آن جامه پوشاننده در نگاهداشتند و پناه وی و در اکثر نسخ فی حفظ الله ما دام علیه منه خرقة تا آن وقت که باقی ماند از آن جامه پاره و رواه احمد و
 الترمذی و عن عبد الله بن مسعود فی ربه روایت است از ابن مسعود در حدیث را میسر میماند آن را بن حضرت قال ثلثة یجبهم الله
 که سزاوارد که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و جل فام من اللیل یلو کتاب الله یکی از آن سه مرد مردی است که برخواست در پاره زشب در حالی که بخواند قرآن را
 در نماز یا در غیر نماز و ظاهر اول است و جل یتصدق بصدقة یمینه تخفینها دوم مردی که تصدق میکند بصدقه بدست راست خود در حالی که پنهان میکند
 اداه قال کان میسر بود و اگر گفت من شماله یعنی تصدق میکند بدست راست در حالی که میپوشد صدقه را از دست چپ و این مبالغه است مد خدا و جل
 کان فی سوره سیوم مردیست که بوده است در پاره زشب که فانهزم اصحابه پس شکست خورد و زیاران او فاستقبل العبد و پس روی آورد دشمنان پس را
 و جبک فتح نمود و رواه الترمذی و قال هل احد یث غیر محفوظ را به است کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است معنی
 محفوظ در مقدمه معلوم شد احد و انه ابو بکر بن عیاش کثیر الغلط یکی از رویان این حدیث ابو بکر بن عیاش است به تخمین و ششین مجید و وی سبب غلط میکند
 حدیث این کلام ترمذی در ساد خاص است از اسانید حدیث با سناد و دیگر صحیح است که از قبل و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلثة
 یحبهم الله و ثلثة ینقضهم الله که سزاوارد که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و سه کس دیگرند که دشمن میدارد ایشان را خدای تعالی فاما الذین یحبهم الله
 پس آن کسانیکه دوست میدارد ایشان را خدای تعالی فجل اتی قوم ما یکی از آن سه مردی که مذکور است درین قضیه که مردی سایل آمد که روی را فاضا لهم بالله پس
 سوال کرد ایشان را بحضرت ام حادی تعالی و انجبت رضای و لم یسألهم بقراة بینه و یلینهم و سوال نکرد ایشان را بقرآنی خوشی که میان او و میان ایشان است
 فمعه پس ندانند ایشان او را آنچه سوال کرد و مختلف و جل با عیالهم توریتی در شرح این عبارت گفته است پس که داشت مردی ازین قوم این قوم را با ایشان
 ایشان نمی ترک داد این قوم را که ندانند پیش رفت و او را با سبقت کرد بر ایشان این چیز پس انداخت ایشان فاعطاه سر اسب و ادانرا نهالی لا یعلم بعظیمته الا
 الله و الذی اعطاه در حالی که نمیدانده و او شده و اگر خداوند کسی که داده است او را در روایت طبرانی من اعیانهم آمده و این روایت اشبه و انساب است بخلاف که
 بعضی تاخر است چنانکه میگویند تخلف کرد فلان از غزوه فلان یعنی تاخر شد و جدا گشت آن مرد از قوم و علوت کرد و با سبقت و او را پویند که اقال التوریتی پس آن مرد که دوست
 میدارد او را خدای تعالی این مردی است که از میان قوم جدا شد و پنهان بسائل داد و آن مرد که آمد قومی را و سوال کرد چنانکه ظاهر عبارت است فافهم و قوم سار و
 الیتهم و دوم مردیست که از میان قومی که راه رفتند تمام شب حتی از کان النوم احب الیهم مما یجدل به تا وقتی که شد خواب دوست داشته شده تر
 بسوی ایشان از هر چه بر او کرده شود و عدیل ساخته شود و خواب بخوبی محبوب تر شد از هر چیز فوضعوا و سهم پس نهادند این قوم سرهای خود را بخواب فقام و جل هم
 پس ایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ فقام احد هم یتملقنی در حالی که مناجات میکند مرا و غایت تفرغ مینماید و یقولوا یا ای و میخواند آیات کتاب را و این
 حکایت قول حق تعالی است که آن حضرت کرده و فی الصراح تملق چالپوسی کردن و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کردن و در ملق باز و نیاز است که میان محب و محبوب
 میکند و اسرار است که جز زبان وقت و حال شکل بیان آن توان شد چنانکه بزبان مجاز اشارت بدان کرده است و حال حقیقت عالیه از آن است نظم
 ای عاشق نازا رجمندان معشوق نیازستمدان چشم گرم تو عین ناز است نازی که در او دو صد نیاز است و لله المثل الاعلی تعالی و تقدس عز و علا شایع
 طریقت گفته اند که یکی از نشانه های بهشت که درین دنیا که نشاند و قیامی است که مجاز در مناجات وقت سحر می باشد اشارت شباهه طبعی که نمون ز و بصیرت که در عالم خواب
 الهم زقا و جل کان فی سوره قلی العبد و فمزموا فاقبل بصدقه سوم مردیست که بود و لشکری پس پیش آمد دشمنان را جنگ پس شکست داده شد و بگریه
 لشکریس اقبال کرد و نیمه و بنی خود یعنی روی آورد و جنگ و در اقبال سینه مبالغه است در قتال جرأت یعنی سینه کشاده بی تحاشی مقابل شد حتی قتل و یفتح له تا آنکه کشته شود
 آن مرد یا کاشیش کرده شود و نصرت داده شود و در او و الثلثة الذین ینقضهم الله الشیخ الزانی و ان سه که دشمن میدارد ایشان را یکی پسرنا کنده است که شرم
 ندارد و دیگری خواب و عدم قدرت بجهنم جنب باطن و کفاری شوت آلوده میشود و این و العقیق المختال و هم در ویش بگریه است که با وجود اسباب
 غیث و ناماوی و شکلی بتویل نفس و شیطان غرور میکند و کسر می نماید کبریت از آن که این نشت تر روز برف و وقت سرد و جامه تر اما استغنائی فقیر و تعفف از سوا
 ناشی از غرور و نیاز بدان و عدم البقات بدنی و اهل آن میگرد است بشیر جارت ایل المؤمنین علی بعض از خواب می گفت پند مرا ای ایل المؤمنین فرمود چنانکه است مدانی تو و لکرا

یا نبی الله ایت الصدقة ماذا هی گفت ابو ذری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر ده مرا که صدقه چه ثواب دارد و فضل وی چیست قال اصغاف مضاعفه گفت
 آنحضرت ثواب صدقه چند و چند است و از احادیث معلوم میشود که ده چند است تا بقصد آیت کریمه کمل جبه اغتبت سبع سابل فی کل سبله فانه تحبیر و لای ترد
 بر آن و عند الله المزیل و نزد خداست زیادت که اگر خواهد از هر مقدس هم زیاده کند چنانکه قول وی بسجانه و الله یضاعف لمن یشاء در آخر کریمه مذکور است یان و
 ضعف بکسرها بمغنی مثل چیزی است چنانکه یکی بر یکی زیاده کند ضعف است بچنین نامیرود و واه احمد باب افضل الصدقة افضل صدقات
 است که این در حد ذات نافع است مردم را و بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هر چه محتاج الیه است در وقتی و حال یا نسبت بقومی یا واقع است بر قاع
 محمود که موجود است و تصدق مثل جمل و برون وی بر طرفی چنانکه در شرح احادیث معنی آن معلوم گردد و صدور آن بر وجه اخص و صدق و انشراح صدر بطن
 و ادنی و مانند آن یا بصدقی که معنی است در تصدق علیه چنانکه بودن و استحقاق احسان و انعام و بودن وی عیال متصدق ذی حم و می یا سوال کننده بوجه او باشد و مثل
 آن و اکثر احوال و یت که مذکورند درین باب از قسم اخیر است الفصل الاول عن ابی هریره و حکیم بن حزام بکسر حاء و زبیر صحابی مشهور است بر ادراک احوال
 خدیجه است از اشرف قریش بود صد و بیست سال عمر داشت شصت در جاهلیت گذرانده و شصت در اسلام قالا قال رسول الله گفتند این دو صحابی گفت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی بهترین صدقه چنانچه است که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند متصدق بر آن و دستخط
 نماید بدان یعنی قمار باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج بگرداند یعنی قوت ابل و عیال را بگذارد و بچیز زیادت از آن مانند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه بگذارد چنانکه
 فرمود و ابل و عیال و محتاج و اتفاق بر یکدیگر غم خاری وی می آید عیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد بکل و شقه خدای عز
 و جل و در تصدق کردن از فقر ترسد و لهذا شایسته کرد آن حضرت بوجوه صدق را چون برادر تمام مال خود و پرسد که در باقی داشته برای عیال خود گفت اسیر فرمود
 افضل الصدقة جمل المقل چنانکه در فصل ثانی بیاید و اما احادیث و معنی اول بسیار است و تحقیق آن است که اگر تو کل درست باشد و عیال نیز و او تنگسند
 به هر چه خواهد و اگر عیال را عیال کند و سابق دارد و جانب نفس عیال را و در جمل المقل نیز فرموده است و ابل و عیال و رواه البخاری و در واه مسلم و در جمل
 و روایت کرده است مسلم از حکیم بن حزام تمنا و بخاری از ابی هریره و حکیم برده کرده پس این حدیث باعتبار روایت حکیم متفق علیه بود و از ابی هریره از افراد بخاری باشد و عن
 ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما اتفق المسلمون فقهه علی اهله و هو محتسبها کانت له صدقة روایت است از ابی مسعود
 انصاری که صحابی مشهور است و او را بدی گفته اند جمهور بر آنکه نسبت او به باعتبار سبک است که در انجمنی بود به بخت حضور خود آن و الله علم که گفت آنحضرت
 چون اتفاق کند مسلمانان فقه را بر اهل خود و حال آنکه وی نیت ثواب و ادای حق کند در آن میباشند آن فقه صدقه اگر چه بفقرا ندهد است باطل و عیال خود داده متفق
 علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دنیا و الفقه فی سبیل الله یک دنیا راست که اتفاق کرده و نیز از راه خدا یعنی جبار
 و دنیا و الفقه فی وقت و دنیا ری دیگر است که اتفاق کرده و از آن گردوننده و دنیا و لصدقت به علی مسکین و دنیا ری دیگر است که تصدق کرده
 بدان بر مسکین و دنیا و الفقه علی هلاک و دنیا ریست که اتفاق کرده باطل و عیال خود اعظمها احوال الذی انفقه علی هلاک بزرگترین آن دنیا بازاری وی
 اگر آن دنیا ریست که اتفاق کردی آن را بر عیال خود و واه مسلم و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل دنیا و نفقه الرجل فاضلین
 دنیا ری که اتفاق کند آنرا مرد دنیا و نفقه علی عیاله دنیا ریست که اتفاق کند از ابر عیال خود و عیال مردوزن و فرزند و هر که در نفقه و مؤنت او باشد و دنیا و نفقه
 علی و ابی بنی سبیل الله و دنیا ریست که اتفاق کند از ابر چار و ای خود و ده خدا که برای جهاد است و اما چار و ای سواری که برای جهاد عیال نیست کو یا که حکم عیال
 دارد و دنیا و نفقه علی اصحابه فی سبیل الله و دنیا ریست که اتفاق میکند از ابر یا این خود و ده خدا که این سه محل افضل مصارف صدقه است از غیر خود
 اما افضل یکی از اینها بر دیگری ازین حدیث معلوم نمی گردد و یارب مکر تقدیم ذکر اشعاری بدان توان نمود و احادیث دیگر صریح است بدان و واه مسلم و عن ام سلمه
 قالت قلت روایت است از ام المومنین ام سلمه که گفت گفتم یا رسول الله الی اجوان اتفق علی نبی ابی سلمه آیا مرا نزد و ثوابی است از حبت آنکه اتفاق میکنم بر این
 ابی سلمه انما هم نبی نیستند پس این ابی سلمه مکر پس این من و ابو سلمه شوهر ام سلمه بود پیش از آن حضرت صلح و از کبا صحابه بود چون از عالم رفت ام سلمه در خانه آن حضرت نه
 و از ام سلمه پس این را ندهد بود و ام سلمه بر ایشان اتفاق میکرد پس پرسید از آن حضرت که مراد از اتفاق برای ایشان ثوابی است که آنها چون پس این شوهر من اند کو یا پس این را
 و در پس این ابی سلمه نه ام سلمه نه ام سلمه نه ام سلمه نه نسبت آنها با ابی سلمه چندان فایده ندارد و آنها محروم و زین بود که در میان حضرت بود و نقد بر فقال اتفق علیهم
 فلک اجروا الفقه علیهم پس گفت این حضرت اتفاق کن بر پس این ابو سلمه پس است اجر آن اتفاق کنی بر ایشان متفق علیه و عن زینب امه عبد الله بن
 مسعود روایت است از زینب زن ابن مسعود که صحابه است و متعلق بکرم و غایت آن حضرت بود و روح وی و ابو هریره و ابی سعید خدری و عایشه از وی روایت
 دارند قالت قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در ترغیب نساک اتفاق تصدق یا معشر النساء تصدق کنیدی که زنان و ولو
 من جلیکین اگر چه از زبیر ای شایان باشد قالت خرجت الی عبد الله گفت زینب پس بر شتم از مجلس آن حضرت که این کار از وی دران شنیدم بسوی جمل رفعت

انك وجعل خفيف ذات اليد پس كنتم بدستيك ترموى هتى بسكست يعنى فقير كرانى مال ندارى وان رسول الله و بدستيك بنعيم خدا صلى الله عليه وسلم قلنا
 يصدقة تحقيق امر کرده است ما را بتصدق فاته فاساله پس بيا آن حضرت را پس پرسيد و يعنى كفايت ميكند كه بر تو بر ولا تو تصدق كنم تا وجود داشته را ك و اختلاطى و از دقا
 كه را بايست فان كان ذلك مجزئ عني پس اگر باشد آن يعنى تصدق كردن بر تو و بر ولا تو كه بسندى ميكند از من و اكتم انرا و صرف كنم بر شما و الا صرفه الى غيركم و اگر
 كفايت نكند صرف كنم بر غير شما و بمر آنرا بسوى غير شما الى غيركم و على غيركم مرد و روايت است قالت فقال لى عبد الله بل انتيه انت كفت زيب پس كفت مر اجاب
 بلكه يا تون حضرت را يعنى تو خود برد و بپرس و التكليف كن كى يادى مرض شرم داشت از پرسيدن آن كه محل جيا و حاجت قالت فانطلقت كفت زيب پس نفتم من زود حضرت
 فاذا امرأة من الانصار و باب رسول الله پس ناكاه زنى از انصار ايتا ده است بر در غير خدا صلى الله عليه وسلم و حاجتى حاجتها مدعالتى كه حاجت
 من حاجت او است يعنى آن نيز براى پرسيدن اين سخن و استفساى هين ببله آمده بود كه ايا اتفاق كند بر شوهر مستعلقان و كاه و كان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم قل القيت عليه المهابه و بود آنحضرت كه بتحقيق انداخته شده بروى بزرگى و ترس و هيب و عظمت كه هر كس نيتوانست در مدبروى بى ذوق وى حالت مخرج
 علينا بلال كفت زيب پس برون آمد بر بلال از نزد آنحضرت قلنا اله ايت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجبره ان امثالين بالباب پس كفتيم ما
 بلال را بيا آنحضرت را پس خبر كن كه دوزن برد ايتا ده نكستالانك التجزئ الصدقة عنهما على ارجلهم و على ايتام و محجور و هاسوا لى كندن دوزن
 ترا ايا بسندى ميكند تصدق كردن از ان دوزن بر شوهر ان ايشان و بر بيماني كه در كنار ايشان نكند بظاهر آمد بقصد سوال از اتفاق بر از و لاج بود ظاهر سوال از اتفاق بر بيماني
 دل مضمر و شتهن با الان بخاطر ايشان رسيد فافهم و لا تخبره من مخن و خبر كن آن حضرت كه چه كسانيم يا يعنى نام ما را در حضرت وى مبر كه مبادا بشنيدن نام تصديق كند
 شريف وى لازم آيد بطلبيدن و حضور و اجبت عدم حاجت بدان قالت فدخل بلال على رسول الله كفت زيب پس بد آمد بلال بر غير خدا صلى الله عليه وسلم
 فساله پس پرسيد آن حضرت را اين سله فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم من هما چه كس اندان دوزن قال امرأة من الانصار
 و فطلب كفت بلال يك دن است از قبيله انصار و ديكرى زيب است فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لى الزيانب پس كفت آنحضرت كدام يكى از
 زيبها است زيب نام چندين از صحابيات بود پس پرسيد نيكي آمده است كدام يكى از انما است بلال باقما و آنكه مشهور بين زيب امرأة عبد الله خواهد بود مطلقا و در روا
 نام آن زن و ديكرا نكند و اين را شنيد قال امرأة عبد الله كفت بلال زيب زن عبد الله بن مسعود است فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت بنعيم خدا صلعم نعم ارسى
 كفايت ميكند اتفاق بر شوهر ان و بر بيماني كه در كنار ايشان و در بعضى نسخها نعم نيت بهمين كفت كه لهما اجران اجر القوا به و اجر الصدقة مرا به و ذى را بغير قربت
 و خوشي است كه شوهر ان و بيماني دارند و اجر صدقه است پس افضل و اكمل باشد از تصدق بر غير ايشان متفق عليه و اللفظ لمسلم و عن ميمونة بنت الحارث
 انها اعتقت و ليدتة في زمان رسول الله ر فات است از ام المؤمنين همچون كى وى از او كرده و او خانه زاد در زمان بنعيم خدا صلى الله عليه وسلم قلنا
 ذلك رسول الله پس ذكر كرميمونه آنرا رسول خدا را صلعم فقال لى اعطيتها اخوالك كان اعظم لاجرك پس كفت آن حضرت كرمي و دى تون و او تعالمان
 خود را كه محتاج بودند بخدا و ميسود بزرگ تر مر ثواب ترا از انجا معلوم ميشود كه صلعم افضل است از اخلاق متفق عليه و عن عائشة رضى الله عنها قالت كفت
 يا رسول الله ان لى جاد و بن بدستيك مراد و همسا يانه فالى ايهما اهدى پس بوى كدام يكى اين دو بهر يفرسيم قال لى اقر بها منك باا كفت آنحضرت بفرست بسوى
 كسى كه نزديك تر است در وى از تو پس معتبر در همسا يى و دين باب نزديكى در است اتصال خانه و قربان و واه النجارى و عن ابى ذر قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم اذا طحنت مرة فاكلوها و همسا يى كى بپزى شور باى را پس بپا كن آب كن و نعا هك جبرامك و باز پرس كن همسا يى خود را بفرستادن شور با نجا يها
 و مرق نفع مسم و آشور باد واه مسلم الفضل الثانى عن ابى هريرة قال يا رسول الله اى الصدقة افضل كدام يكى از انواع صدقه فاضل تر است قال
 جهل المقل كفت افضل صدقات صدق است كرم و قليل المال مشقت كشد و آنچه در وسع و طاقت او است بدهد و جهل بضم جيم و فتح آن بهره و لغت است و
 بعضى كويند نفع بمعنى مشقت و بضم معنى وسع و اين بر بقدر صحت و طول و قوت يقين و موافقت عيال است و اگر ايشان را ضى نباشد ر و هيت و لهذا فرمود
 و ابد آمن تعول و بايت كن كسى كه عيالندى آنها ميكنى و نفقه ايشان واجب است بر تو چنانكه كشت و واه ابو ذر و عن سليمان بن عامر بن جهم
 و نفع مشكوة سليمان بن جهم سن و بياى تخمانيه و گفته اند كه ثواب سلمان است بفتح سين يى و بياى سلمان صلوات الله عليه و آله و سلم صاحب كتاب و در مخفى كويد كه سليمان
 همسا يى است مكر سلمان فارسى و سلمان بن عامر و سلمان بن عبد الرحمن بن سلمان كه آنها بى يار است و سليمان بن عامر صحابى است و عذر وى در بعضى است قال قل
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الصدقة على المسكين صدقة تصدق كردن بر مسكين يك ثواب صدقه دارد و هى على ذى الرحم ثلثا صدقة و صلة
 و صدقه كردن بر كسى كه قرابت ولادت و رحم دارد و ثواب دارد و بى ثواب صدقه ديكر ثواب صدقه رحم و واه احمد و الترمذى و اللسانى و ابن ملجه و اللالك
 و عن ابى هريرة قال جله و جل الى النبى صلى الله عليه وسلم فقال عندى دينار و كفت ابو هريرة آه مردى نزد آنحضرت پس كفت زون يك دينار است قال
 انفق على نفسك كفت آنحضرت من خرج كن ان يذرت خذ قال عندى آخر كفت آخر زون من نيار ديكر است قال انفق على ولدك فرود خي كن ان يفرز نيار

خود قال جندی اخو گفت نزد من دنیا و دیگر است قال افقه علی اهلک فرمود اتفاق کن از بر کسان خود جز اولاد و از زن و مادر و پدر و خویشان و صراح گفت
 کسان مرد و کسان ساری قال جندی اخو گفت نزد من دنیا و دیگر است قال افقه علی خادمتک فرمود اتفاق کن بر خدمتکار خود و گو یا مرکب را در حکم خادم داشته
 قال جندی اخو گفت نزد من دنیا و دیگر است قال افقه علی خادمتک فرمود اتفاق کن بر خدمتکار خود و گو یا مرکب را در حکم خادم داشته
 الفسائی و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بخیر الناس گفت آن حضرت ای خبر بکم شمار به بهترین مردم و محل
 بعنقره فی سبیل الله بهترین مردم مردیست که گاه دانه است همان اسپ خود را در راه خایعی سوار شده و منتظر جنگ با کافران باشد و هرگاه او را نیت کرد و از طریق
 جسر الناس است و الا شخصی که اطمینان و امانی و جشی و از هر در و دنیا باشد و جهاد بر روی فرزند نباشد بهتر خواهد بود ازین شخص که قالوا الا اخبرکم بالذی یقلوه ای خبر بکم شمار به
 که تابع و تالی دست در تبه و جل معزول فی غفلة له بودی حق الله فیها تالی وی بر دست که گوشه گیرنده است در کوشندگی چند که مراد است که او را میکند حق خدا
 در آن کوشندگی از قصدی بر نقره الا اخبرکم بشیر الناس ای خبر بکم شمار به بهترین مردم و محل بیال بالله و لا یعطى به بهترین مردم مردیست که سوال کرده میشود
 بنام خدا و نمیدهد به بدین برین تقدیر بیال بلفظ مجهول است و لا یعطى بلفظ معلوم و بعضی بیال بلفظ مجهول ضبعا کرده اند یعنی سوار
 میکند بنام خدا و داده نمیشود بدین و باعث تنگ حرم است اسم الهی تعالی میکند و رواه الترمذی و النسائی و الدارمی و عن ابن مجید بنعم موده و فتح جیم و سکن
 تخمینه در آخر دال صحابه انصار ریا است قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و لا یطلب محرق بازرگانی سائل را که در پیسم سوخته باشد و ظلف بکسر فای محمد و
 لام سم شکافته که او کوشندگی و این مبالغه است و در محرق زیاده مبالغه است و رواه مالک و النسائی و دوی الترمذی و ابوداؤد و معناه و عن ابن عمر قال قال رسول
 صلعم هر چه عطا و ناسفا عینده و کسیکه پناه طلبد از شر شما یا از شر غیر شما بنام خدا پس ناه و میدارد و من سأل بالله فاعطوه و کسیکه سوال کند و بخواد از شما چیزی بنام خدا پس
 اورد و من دعاکم فاجیبوه و کسیکه دعوت کند شما را و بخواند بطحا پس اجابت کنید و قبول کنید دعوت او را اگر مانعی نباشد حسی یا شرعی و من صنع الیکم و فافکفوا
 و کسیکه بکند بسوی شما نیکی کنی پس پادش و میدارد یعنی شایسته نیکی کنی با وی و صنع بضم نیکو کنی کردن یکی و معروف نیز نیکو کنی و صنع اینجا بمعنی فعل است فان لم تجلوا
 ما فکفوا فقه فادعوا له پس اگر نیاید چیزی که با او دشمنید پس در آنجا که او را احتیج و توان قتل کافرا فکفوه تا آنکه بداند و گمان برید که کفایت کرد دید او را و اگر بر حق
 ادر یعنی مبالغه کردید و هر که گریه نماید حاصل کرد و مثلیت در نیکی و شیخ میفرمود که کفایت میکند درین باب قول خدا که ان الله جلیب و فی رجب روت
 غیر است از نفس خود در مکافات و تفویض می بخشد بجهان تعالی و رواه احمد و ابوداؤد و النسائی و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یسأل لوجه الله الا الجنة
 سوال کرده شود و طلبیده نشود بوجهی بذات وی و بنام وی مگر بهشت و در اینجا دو معنی است یکی مناجات و یکی سوال کردن از مردم لوجه الله زیرا که چون سوال کرده نشود بوجه خدا
 مگر بهشت و بهشت خود از مردم سوال کرده نمیشود و لازم می آید که سوال کرده نشود از ایشان چیزی بوجه الله و دوم آنکه سوال کرده نشود از مذهب چیزی از متبع دنیا از جهت سخاوت فکاف
 و هر که سوال کند بهشت سوال کند که عظیم است باقی و مقصود مبالغه است و رواه ابوداؤد الفصل الثالث عن ابن عباس قال کلن ابوطیحة اکثر الانصار بالمدينة ما لا
 من نخل انش گفت بود ابوطیحة که از شما میر میوه است و روح ام انس بود و شیرین انصارند و میال از دشمنان شما و کان لحب امواله الیه می چاهد و بود محبوب ترین الهی ابوطیحه
 بسوی ابی طلحه میر چاهد که نام بوستانی بود و تحقیق این لفظ اختلاف است و مشهور بکسر موحده و قصر و دست در اول کتاب گذشته است و کانت مستقبلة المسجد و بودیجا
 مقابل مسجد نبوی صلعم و کان رسول الله و بود و پیچید اصلع بدی خلها می و آمدن بوستان و اویش ب من ما فیها طیب و خور و از آنی که در وی بود خوش و شیرین
 قال انش فلما نزلت هذه الایة گفت انش پس بر گاه که فرود آمد این بیت که انش لا اله الا الله جرت تفقوا اما تحبون بر گزینی باید یکی را تا آنکه اتفاق کنند آنچه دوست تر دارید از اقام طیحة
 الی رسول الله ابتدا و ابوطیحه و رفت بسوی پیغمبر صلعم فقال پس گفت ابوطیحه یا رسول الله ان الله یقول بدرستیکه خدی تعالی میگوید که من تبارک و العزیز تفقوا اما تحبون
 و ان احب مالی الی یوحا بدستیکه محبوبترین مال من بسوی من بر جاست که تبارک و العزیز و انما صدقة الله تعالی را حریب ها و بدستیکه این بیجا صدقه است
 باری خدا امید دارم یکی را بموجب این آیه کریمه و ذخرها عند الله و امید میدارم ذخیره نهادن از نزد خدا و فضعها پس بر آنرا یا رسول الله حیشا را که الله انجا که
 بنهاد ترا خدی تعالی و قراییده ای تو بر این چنین بد به هر که میخواهی و هر جا که مناسب الی فقال و رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم منخ منخ ذلک مال را منخ خمی خمان
 یعنی بر هر مالی سودمند است بر تو تفقوا و منخ کلمه است که گفته میشود در ذوق و مریح و رضا بخیری و خود در فارسی سخن او است و تکرار کرده میشود برای مبالغه و آخر وی سالک است و
 چون وصل کند مجروح و منور گردد و می خفت است و گاهی می شود و نیز آید و فرمود آن حضرت و قد سمعت ما قلت و تحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتی تو از نسبت خیر
 وانی اودی ان یجعلها فی الاقربین و بدستیکه من می نیم و میدارم که بکرداری تو از بر خویشان خود و تصدق کنی بر ایشان تا ثواب صدقه و صدقه می هر دو تر باشد فقال
 ابوطیحة افضل پس گفت ابوطیحه بکم هر چه فرمائی و بگردانم از از خویشان خود یا رسول الله فقمهما ابوطیحة فی ما قادیله پس شتمت کردن را و ابوطیحه در خویشان خود
 و بنی عمه و در پسران عم خود این میان قرار بست یا از آنها بر خویشان مراد است و آورده اند که معاویه در زمان ماریت خود از ابوطیحة مال فروان خرید و قصرهای
 بلند بنا کرد و متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصدقة ان تشیع کبد لجا بیا فاضل ترین صدقه آنست که سیر کردانی جزو کنه را طیبی گفته که میگویند

باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق رواه البیهقی فی شعب الایمان باب عادت مولف است که گاهی ذکر میکند باب بی ترجمه و ذکر میکند در تحت باب سابق را و بعضی نسخ باب صدقه المرأة من مال الزوج واقع شده و بعضی باب نفقه المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیت براه خازن خادم را نیز شامل است
 الفصل الاول عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلعم اذا افقت المرأة من طعام بليها غير مفسدة چون اتفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه خود را آنچه خورده میشود و ذخیره نموده میشود در حالی که تبا نه بکند و در سرف نماید است کان لها اجرها بما افقت باشد زن از ثواب این بلیها حق کردن وی و از وجهها اجره بما کسب و باشد مرد شوهر را ثواب و بسبب کسب کردن آن مال را که ملک اوست و الخازن مثل ذلک و باشد مرد کنیز و از کارهای طعام حاکم است مانند آن ثواب که زن را و شوهر او است لا ینقص بعضهم اجر بعض شیئا کم فیکون بعضی از این سنتن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام است و موجب نقصان متفق علیه و این حدیث مطلق است در جواز تصدق زن از طعام مرد و خواندن کند یا نه و بعضی میگویند که جایز نیست زن را تصدق هیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی پس حدیثی که در ویل میکند یا اینکه این حدیث بر عادت اهل حجاز که اهل و خادم را از زن کرده میکردند در اتفاق و تصدق از آنچه در خانه است بر سلطان ضعیفان حدیث آمدیم صحیح است در جواز بی مردان و شاید که این جماعت حمل کنند از ابرار مبدیه فافهم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلعم اذا افقت المرأة من کسب حرام من غیر امره چون اتفاق کند زن از مال شوهر خود بی امر وی یا علم زن بر رضای زوج صحیح یا لا و چیزی اندک باشد که انی الحواشی و تشریحات گفته که امر او را راجع است بعادت مرد و خواه شری باشد یا روستائی مختار همین قول است فلها نصف اجره پس زن را دست نیمه اجر آن یعنی مشرک است میان ایشان متفق علیه و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلعم الخازن المسلم الامین الذی یعطى ما امر به کنیزه و ارسلان امانت داند که میدهد آنچه امر او شده است و آن و حکم کرده است بدن مالک کاملاً موقفاً بحال و تمام طبیعت به نفسش در مالیکه خوش است بدان نفس می که امانت نمیدارد و نمیکند بقیه نماید قیل فیه الى الذی یصلیه پس میرساند از بسوی کسی که امر کرده شده است مرا و بدان محل المتصدقین یکی از ده تصدق کنندگان است و مراد به تصدق کننده یکی مالک که کیفیت تصدق میکند دیگر همین خازن متصف بصفات مذکور و تصدق است که در حکم تصدق کنند است بظاهر و این عبارت از قبیل قول ایشان است که میکنند العلم احد السائین و الخال احد الابون و مراد مشرکت است در اجر و ثواب المتصدقین بکسر قاف از خوانده اند متفق علیه و عن عائشة رض قالت ان رجلاً قال للنبی صلی الله علیه و سلم انی اقلمت فمها کنت عائشة که مردی گفت من آن حضرت را که مادر من بوده است بمرکب گمانی و فکله محلی نگاشتم و من کاری و افکالت بعضی را بودن نیز آید و اظنه لو تکلتم تصدقت و کان میبزم لوراک اگر سخن میکرد و به شجاری بود تصدق میکرد و بجزیری و وصیت میکرد بدن فعل لها اجر ان تصدقت عنها پس ایست مراد از ثوابی اگر تصدق کنم از جانب منی قال نعم گفت آن حضرت آری میرسد و از ثواب تصدق می که میبزم از جانب منی متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه ثواب میرسد بسبب تمجید و استغفار برای میت و مذمب اهل حق که اهل سنت جماعت اند این است و در عبارات متنبیه اختلاف دارند مثل نما و نما و قرآن و مختار و وصول ثواب ملا و قرآن و درین عالم خلاف آن افتد و الله المحیب الفصل الثاني عن ابی امامة قال سمعت رسول الله صلعم يقول فی خطبته عام حجة الوداع گفت ابوا مامه شنیدم آن حضرت را که میکشید و خطبه خود سال حجة الوداع لا تتفق امرأة شیئا من بیت زوجها الا باذن زوجها اتفاق نکند زنی هیچ چیز را از خانه شوهر خود مگر باذن شوهر خود قیل گفته شد ما رسول الله و لا الطعام و طعامه نیز اتفاق نکند زنی شوهر بی اذن شوهر با وجود آنکه در امانت آن قدر نیست که در هم و ذانی مشاقتال ذلک افضل اموالنا گفت آن حضرت یعنی طعام بهتر یا امانت است که افضل است بکفایت معیشت و بقای بنیه است مراد بطعام اینجا جویند است نه مطبخ و نه خواند عامتر باشد و بعضی نسخ افضل اموال الناس و و اما المقصدی و عن سعد قال لما بايع رسول الله صلی الله علیه و سلم النساء کنت سعد بن ابی وقاص قتی که ما بیعت کرد آن حضرت ثانیاً قامت امرأة جلیله کانهما من نساء انصار باشاره زنی بزرگ که او را که آن زن از زمان قبیل مضر است بضمیم و فتح ضا و محبة کقبیه مشهور است از قبایل عرب را و اولاد مضر بن زار قال کنت پرس گفت آن زن مانعی از ما کمل علی اماننا و اماننا و اماننا فاما بجل لنا من اموالهم بدستیکه ما کریمیم بر پدران پس بر شوهران خود پس چه حلال است شمار از امانت ما ایشان و کل ففتح کاف و تشدید لکمرانی و خیال و گوی مستغنیت در کار خود قال الوطی تا کلند و فقل منه گفت آن حضرت حلال است شمار از اموال ایشان از آن ترا از آنچه زود تبا نه میکرد و مثل شرب و شیر و میوه و تره و امثال آن میخورد و شاکان را و هدیه میکنند و می فرستند از آن برای هر که میخواستند و حاجت نیت بدان بستانند از غیر این حرف و عادت جاریست بمساحت در آن الطعام خشک چاره نیست بدان از آن در رضا لایسبی گفته که این در آبا و ابناء و امانت و در ذلک و زواج و زوجات جاریست مگر باذن انتی و حدیث صحیح است در شمول از و از و در معروف و عادتست چنانکه گفته شد و رواه ابو داود الفصل الثالث عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من عین و فتح میم که صحابیت حاضر شده ففتح غیره را و روایت دارد از مولای خود که ابی اللحم است و از قدیمی صحابه و مشایخ ایشان است اما خبر شد بدو و شریعت خبر خیر و ابی اللحم لقب اوست بجهت بزرگ بودن او از گوشت مطلقاً و بعضی گفته اند که در پیغور و در جاهلیت از آنچه در کعبه کرده میشد برهنام قال گفت عمر بن الخطاب فی مولا فی ان اقل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سلم کبریا و در حدیث یکبار آورده گفته است رسول الله صلی الله علیه و سلم باید که بر پیکر کند آن مرد و در حدیث ضعیف است و اما علم و علی بن ابی طالب صلی الله علیه و سلم قال لقد دایت النبی صلی الله علیه و سلم بالعج کف تحقیق و یوم آن حضرت رابع نفع من مصل و سکون و انام موضع است میان که و مدینه و بعضی گفته اند موضع است بدین نصیب علی و اما الماء میخیزد آن حضرت بر سر خود آبر و هو صائم و حال آنکه آن حضرت روز و بار و در آن عطش میخیزد آب از جنت تشکی او من الحویا زجبت کرمی شک را و است و رواه مالک و ابوداود و دوعن شد و نفع میخیزد و تشنه و مدینه و سکون و او انصاری بر روز و از حصان بن ثابت و او را پدر او را صحبت حیات و رسول الله روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اقی دجلا بالبیق آمد روی را بیق که تعبیر مدینه مطهر است و هو یحجم و آن روز هجرت میکرد و هوا خن بیدی و آن حضرت گیرنده بود دست الهامی عشره خلعت من رمضان و وقتی که جمعه شب که شنبه بود از رمضان فقل پس گفت آن حضرت نظر الحاج و المحجوم روز که شام هجرت کننده و هجرت کرده شده یعنی فاسد شده روز و رواه ابوداود و ابن ماجه و الدارمی قال الشیخ الامام محی السنه دحما الله علیه و قواله بعض من رخص فی الحجامه و ماویل کرده است این حدیث را که ظاهرش در فساد و صوم است بجماعت بعضی از کسانی که رخصت کرده اند در جماعت میگویند که روز هجرت نمیشکند و میگویند بنقول خودی تعوضا لا فضا یعنی پیش از آنکه هجرت را برای فضا و روز یک است که بشکند روز ایشان الحجوم المصنف اما محجوم بجماعت ضعیف و سننیک عاض میشود و در واجب خون که در این حدیث یک است که ضعیف کند و بجماعت آن خود روز و در مالهک نشود و الحاج لانه لا یا من من ان یصل شی الی خوفه و اما هجرت کننده زیرا که وی این نیست از رسیدن چیزی از خون بشکند و بعضی الملازم میگویند شنبه هجرت در میان طریق خون که میکنند که بر موضع خون شنبه میزنند و شام باشد که از انجم که نیکو بسم بر آن موضع نهاد و بعد از آن یکشنبه و یکشنبه جای آن دارد که خون در دهن در آمد و از دهن در رفت و روز و ملازم جمیع طریقه بسم و در روز هجرت که جمیع میکرد و در وی خون بدینکه جمهور علماء بر آنکه هجرت نمیشکند روز که و مکروه نیست در صائم اگر بجماعت طریقه منصف و این مذنب اما تخفیف و شافعی است و بعضی است بر وی افعال آن حضرت صلی الله علیه و سلم و جماعتی از اصحاب بر رضوان الله علیهم اجمعین مثل سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر و بن ارقم و ام سلمه و در گفته اند نام احمد و طائفه از علماء شافعی بن المبارک و از داعی و حق و ابی نوره که هجرت فضا است صوم حاج و محجوم را چنانکه ظاهر حدیث است و واجب است قضا و تشدید که عطا و کفارت را نیز واجب گردانید و بنقول احمد قائل شده اند بعضی از شافعی مثل ابن خزمیه و ابن المنذر و ابن جبار نقل کرده و بعضی از شافعی که گفت روایت کرده شده به این پیغمبر صلی الله علیه و سلم که هجرت کرده و وی صائم بود و روایت کرده است که فضا را حاج و محجوم و من هیچ که لم از حدیث را ثابت نمیدانم پس اگر اقتضای صائم هجرت را باشد از من محبوب تر و اگر بجماعت نمیشکند که فضا کرد و گفت ترمذی که شافعی چون رخصت و بود منع میکرد از رخصت و چون صائم میل کرد بجماعت و در فتح الباری گفت که بود شافعی که میگوید حدیث ابن عباس در احتجاج آن حضرت مثل و ارجح است از حدیث اسناد و با وجود آن اگر اقتضای کند بهتر است از هجرت احتیاط و قیاس موفق حدیث ابن عباس است زیرا که بجماعت بیرون می آید چیزی از داخل بخارج و در می آید چیزی از خارج داخل و نیز بجماعت موجب ضعف و کسر است و ملوک صام است و جماع هم که در جماعت است و ولیکن ثابت شده است اقتضای آن من رخصت علی است و محفوظا اصحاب و تابعین عامه مل علم عدم فضا بجماعت است و قوی میگویند که هجرت اگر چه بفضیلت ماکروه است از هجرت طریقه منصف و خوف بلاء و علمای مذنب احمد را گفته اند در تصحیح حدیث فضا را حاج و محجوم و تأکید مذنب خود و شریعت آن بقبول و منقول گفته اند که در رواه نظر فرمایید روایت کرده اند حدیث در بطاب جمهور و ماویل میکنند از آنکه ملازم فضا را تعرض برای و است و وقوع آن چنانچه مؤلف در کتاب نقل ارجحی نمیتوان کرده است بعضی میگویند این قول یعنی فضا را حاج و محجوم و در بعضی معین را بود که باجماعت را بجماعت امری که کفر صوم بود و میگوید که از هجرت جماعت آن امر غیب بود و احادیث بطلان غیب صادر شده اند بعضی میگویند که آن حضرت نزدیک شام حاج و محجوم که نشت این قول فرمود و مقصود بیان فضا را بجماعت نشان بود و این خوب نگردد و از هجرت ماکروه است و لیکن باک نیست که وقت شام در رسیده است بعضی میگویند که رخصت بعد از نیت است نه منسوخ است و اما علم و علی بن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من افطر یوما من رمضان من غیر رخصه و لا امرض کیک افطار کند روزی از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه سفیر پیغمبر من لم یقض غده صوم الذ هو کله فضا کنه از وی رواه تمام عمر و ان صامه لکره و رواه تمام عمر و بن عمر و بن حنیف از باب تشدید و بسالغ است در آن است که فضیلت روز و فرض در آن مرتبه است که روز و فضا و در توان یافت اگر چه مدت عمر بود و الا کافه بر روز و دو ماه کفایت میکند در آن و رواه احمد و الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و الدارمی و البخاری فی قبحه باب و روایت کرده اند از بخاری در ترجمه باب یعنی بطریق حدیث نیار و در است چنانچه احادیث صحیح بخاریست و قال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری و گفته است ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را بقول میگوید بخاری ابوالعطوس بنعم مسموعه طایع کسر و امشد و در آخرین جمله الواری که را وی این حدیث است لا اعرف له غیر هذا الحدیث نشانهم و از این حدیث و گفته است بکنان بنیرم پدر او را شنیده باشند از ابی هریره و ابن خلف و طریقه گفته است که این حدیث ضعیف است احتجاج کرده میشود مثل می که ان فی بعض الحاشی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صام لیس له من صامه الا الطما بسیار رواه و اگر نیست مازاد حاصل از روز و خود که در شکی چنانکه رواه دارد و دروغ و غایب و دیگر ناسی خود را باز ندارد و کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر و با شنبه خیزد که رخصت را و در عالمی از قیام خود که بر بیدی چنانکه نماز در زمین منصرف کند و از کتاب ناسی نماید و بنابر فرض بجماعت در عایت را که آن آداب آن عباد ندارد و ظاهر تحقیق من مردود و مقصود تشکیک یا تشکیک است و اما الدارمی ذکر حدیث لقیط و ذکر کرده شده است میثاقا فیه فیه کلام و کسوف بن صغره نفع صام و مکروه که در وی ترک بسالغ در شتاق است در صامها فی باب سنن الوضوء اگر چه در صایح اینجاست که در است الفصل الثالث عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلاث لا یفطن الصائم یرخصت است که روز و نمی کشاید و روز و در ایام الحجامه و الوقی و الاحلام مراد بقی آن است که سبقت کند و غالب آید و بعد نمکند که وی فضا است چنانکه کثرت رواه الترمذی و قال هذا حدیث غیر محفوظ و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است و عبد الرحمن بن زید الواری یضعف فی الحدیث و گفته اند که روایت کرده است از ابی ارقطی و بعضی در روایت کرده است ابوداود و در وی از اصحاب بنیرم صلی الله علیه و سلم و او را محکم گفته که حدیث ابوداود است مصلوب و از روی گفته که اصح است و عن ثابته البنانی بنعم موصوده و تخفیف نون از کبار تابعین است و ابی یحیی که از انس قال گفت مثل

[illegible]

[illegible]

طالبا فیه ولدت ربکم ان حضرت در درود میخوانند از اسمان و مکه اتر علی در درود روز و شب میخواند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فی المسجد گفت بودم که نماز میکردم و بعد از آن عاقی النبی پس خواند بر من صلی الله علیه وسلم طم لجه حتی صلیت پس جواب ندادم آن حضرت اما خواند که از دم تم نیتیه پشتم زد و گفت
بعد از تمام کردن نماز فقلت پس کتبم بعد از نماز آن جواب داد رسول الله انی كنت اصلى به رستیکم بودم که نماز میکردم این جواب ندادم قال گفت آن حضرت الم یقل الله انک انت صلیت
تعالی استجیبوا لله وللرسول اذاد علیکم یا صبح و بر سر خدا و رسول را وقتی که خواند رسول خدا شهادت طاعت کند فرمان داد که خود را از جانب حق است طاعت و طاعت حق ثم قال پس گفت آن حضرت
الا اعلیك اعظم سورة فی القرآن یا تعلیمکم و نماز نماز برتر از کتب سوره که در قرآنست قبل ان ینخرج من المسجد پیش از آنکه بیرون آید از مسجد فاحذ بیدی پس گرفت دست را فلما ادخل
نخرج پس بیست و یکم که بیرون آیم فقلت کتبم یا رسول الله انک قلت لا اعلیك اعظم سورة من القرآن بدستیکه نوشتی که بر این سوره نماز برتر از کتب سوره از قرآن قال گفت آن حضرت اعظم
سورة از قرآن الحمد لله رب العالمین هی السبع المثانی این سوره سبع مثانیست و القرآن العظیم الذی وایتیه وین سورة قرآن عظیم است که داده شده است را بسیار است بقول حق سبحانه
و تعالی و لقد آتیناکم سحاسن الثانی و القرآن العظیم یعنی تحقیق او بر تمام انکاح و محبت است که هر چه شود و نماز قرآنست می باشد که ده شده است بر آن فصاحت و الجواهر و شاکوئید است بر خدا بخیریک و ی سبحان اهل ان
که در بدن فاحذ است و او بر قرآن عظیم را و آن نیز فاحذ است و مبالغ فرمود که قرآن عظیم همین است و جزو عظیم قرآن است تحقیق فی کتب التفسیر و رواه البخاری و در حدیث ترمذی از ابی هریره آمده است
که این قصه نبوت باقی بن کعب است و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تجعلوا بیوتکم مقابله لیکرانی فانها ی خور را خالی از ذکر و تلاوت و معابد مثل مقبره که
مانند مرده در وی افتاده باشد بعد آن ذکر و چیزهای که افضل و انفع است بر این اهل آن را که تلاوت قرآنست و فرمود ان الشیطان ینفخ من البیت الذی یقروءه فیه سورة البقرة
بدستیکه شیطان میگوید از خانه که خوانده میشود و وی سورة بقره و او مسلم و عن ابی امامه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اقراءوا القرآن کنت ابوابا مرفوعة
میگفت آن حضرت بخوانید از خانه فاتی يوم القيامة شفیعاً لاصحابه پس بدستی که قرآن می آید روز قیامت شفاعت کنند هر تلاوت کنند کان خود را که تلاوت میکند بر آن اقراءوا و من یخون الله
سورة و من یخون الله یخون الله و سورة آل عمران فانها قاتیان يوم القيامة کانها غنما متان پس بدستیکه آن سوره می آید روز قیامت
گویند که آن دو سوره و در بر غنم بود و در قاضی غنم بر غنم او غنیان به و وی تخانیه بر چه سایه کند بالا هر بر و جز آن او فرغان من طیر یا و جماعت نظیر صوف منف زده و فرق کسوف و کسوف
و اصل کل کسوف از تشبیه یکا این سوره است تحاجان عن اصحابهم در حالی که محبت میکنند از جانب خوانندگان خود و تلاوت کنند کان خود را تخصیص کرد بفصل سورة بقره و فرمود اقراءوا
البقرة بخوانید سورة بقره را فان اخذها جبرکله پس بدستیکه که رفتن این سوره برکت و سبب ید نعمت و سعادتست و تو کله محسرة و لذت آن سبب یدین و پشیمانیست و لا یطیعها
البطلة و توانائی ندارد خدا ترا اهل بطالت و کسالت و کاهی بطله ساحران فاجران نیز را و می آید و او مسلم و عن النواص ففتح نون تشدید و او بن سمعان بنجع من مطهر و کسرتن محاسن است
شام قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یوتی بالقرآن يوم القيامة و اهله گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت آورده میشود قرآن روز قیامت و اهل قرآن الذین کانوا یعلمون
انکسانی که بودند که عمل میکردند با حقا قرآن فقد مده بضم دال سورة البقرة و آل عمران بشیئ سکران سورة بقره و سورة آل عمران کانها غنما متان گویند این سوره و در بارند و طلقان سورة آل
یا و سالیان سیاه و نصف سیاهی نجت از دام و تر که و بر نه شسته بعضی بعضی است بدینهما مشرق در میان این دو سوره و فرج و فرج است از جهت فصلی تمیز به تشبیه و مشرق در اصل کاف و کون
که سفند بعضی مشرق انجا بعضی مشرق و در تشدک گیرند و آن نیز تشبیه است او کانها فرغان من طیر صوف تحاجان عن صاحبهما و او مسلم و عن ابی بن کعب قال قال رسول
صلی الله علیه وسلم یا ابا المنذر یمنیم سکون نون کسره دال محبة کینیت ابی بن کعب است اندر وی آیة من کتاب الله محلک اعظم می در بابی که آیات است از کتاب خدا بزرگتر
قلت کتبم الله و رسول الله اعظم خدا و رسول خدا داننا تر است قال باز گفت آن حضرت یا ابا المنذر و اندر وی آیة من کتاب الله محلک اعظم قلت این را کتبم بزرگتر است از کتاب خدا
الله لا اله الا هو الحق القیوم یعنی آیت الکرسی قال گفت ابی بن کعب فغروب فی صد دی پس زود حضرت دست بر خیزد و بعضی نسخ سید مرقا ذکر است و قال له هذک العلم
و گفت آن حضرت که ابا با بر اعلم یا ابا المنذر و من کتبم بزرگتر است از کتاب الله یعنی آیت الکرسی است اگر چنان دریافت بتصرف القای آن حضرت بود و بدینک بنجع تحمانیه و سکون و کسرتن
و در بعضی نسخ بدینک بنجع اول من است بدینک تحفیف است و او مسلم و عن ابی هریره قال و کلنی رسول الله گفت ابو هریره و کل که را ندید بر من صلی الله علیه وسلم
بمحفظ ذکوة و رمضان بخانه شستن زکوة و رمضان که مراد صدقه فطر است که بر وی رضی الله عنه سپردند و وقت یکدیگر میان هم بخشش کنند فاتی آت پس آمد مرا آئینه یعنی شخص مد فحل محشون
الطعام پس شروع کرد آن شخص آئینه که میگوید بهر دو دست از آن طعام که صدقه فطریه و فاحذ پس که فرستم آن شخص را و قلت لا دفعناک الی رسول الله و کتبم بر این بریدم ترا و میرم
بسوی غیر جند صلی الله علیه وسلم چنانچه فرستادم ترا و حاکم میرد قال گفت آن شخص انی محتاج و علی عیال بدستیکه من فقیرم و بکردن من عیال است ولی حاجه شدید و مرا حاجی
سخت است قال گفت ابو هریره فخلیت عنده پس برادر دم و را فاصبحت پس صبح کردم و در غیر فرستم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا ابا هریره ما فعل اسیرک الی ارجه
چه شد بدی شیب تر قلت کتبم یا رسول الله شکی حاجه شدید و عیال لا اکره حاجت سخت و عیال را فرجتم و خلیت عنده پس بهر بابی کردم و او را دردم و او را قال اما الله قل کلک
گفت آن حضرت که با شکر و حق دروغ گفته است بود قول او که من محتاج و عیال دارم و حاجت سخت دارم و سیعود و زحمت که باز آید فحرف اند سیعود پس استمرد و می بانی که بقول
رسول الله انجت کتبم پیغمبر صلی الله علیه وسلم اندر سیعود که در وی بانی آید فوجدته پس منظر نشستم را مجاهد میخوش من الطعام پس آمد در عالمیکه میگوید طعامم بر و گفت دست خود فاحذ
پس کردم و او فقلت لا دفعناک الی رسول الله پس کتبم بر این بریدم ترا و میرم بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم قال عنی فانی محتاج و علی عیال لا اعود کتبم که با بدستیکه
من محتاج و بر من عیال است یا کتبم فرجتم فخلیت سبیله فاصبحت فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا هریره ما فعل اسیرک الی ارجه قلت فادرسول الله شکی

[illegible]

الحمد لله الذي جعل
العلم منتهى النعمان
والدنيا دار فناء
والآخرة دار بقا

[illegible]

[illegible]

وفا کردن در وی یعنی ثواب سجده خواندن این آیات بعد از بخوابیدن از خواب برای تجدید شکر و ذکر است و حدیث و عن مکحول روایت است از محمول شامی که از مشایخ تابعین است قال گفت
 من قرأ سورة آل عمران يوم الجمعة صلت عليه الملائكة إلى الليل کی که بخواند سوره آل عمران را در جمعه در روز و میفرستند بر آن شخص استغفار کنند و در نظر حقان باشد و اوها الدارمی روایت
 کرد این مرد حدیث ما در وی و عن جابر بن سمیر و فتح و مده و مکن و تمانیه بن نفیع بن معمر بن و فتح فاهو کن یا در روز اربعه ثقات تابعین شامی است و از ضعیفین است جابلیت اسلام و در روایت آن رسول الله
 بعد از آنکه یک پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال گفت آن الله ختم سورة البقرة بالعتیق بدینیکه خدی تعالی ختم کرد سوره بقره را به و آیت اعطیتهما من كنز الذي تحت العرش داده
 شده اند ما این روایت از زید بن کثیر حدیث که در عرش است فاعلموه من پس بامروز آن کلمات را که در آن روایت اند و علموه من نساکم و بیاوردید نماز زمان خود را و اهل بیت خود را فافها صلوة زیاده آن کلمات
 در آن روایت اند استغفار از خطای که در صلوة ملاک آمده و قربان بضم کاف که در آن سبب قربان به جناب صمیمیت زیر که ذکر اند و دعا و دعا شامل طالب نیاید آخرت رواه الدارمی مرسل و مکن جاب
 روایت است از کعب بن فاک که صحابی مشهور است آن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قرأوا سورة هود يوم الجمعة بخوانید سوره هود را در جمعه و از هر کس ثواب آن نکرد از جهت ظهور آن
 یا اشارت بکثرت و عدم احصای آن رواه الدارمی و عن ابی سعید ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من قرأ سورة الکہف فی يوم الجمعة ضاء له النور ما لم یحتمل
 روایت است از ابی جعد خدی که آن حضرت گفت کی که بخواند سوره کف را در روز جمعه روشن میگرد و برای وی نور ایمان و هدایت در میان رفتی که میان و جمیع است رواه البیهقی فی دعوات الکبیر و عن
 خالد بن معدان نفعیم و مکن عن ابن اثنات تابعین شامی است که هفتاد و تن از صحابه را روایت کرده است که گفت روایت از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اقرؤا المنجیه بخوانید سوره که در کتابی است
 از عذاب نیا و آخرت و هی المیزل و آن سوره المیزل است که در وی آیت سجده است فانه بلغنی ان رجلا کان یقرأها زیاده بیتی و اریده است که مردی بود که میخواند آنرا باقیقوا اشیاء
 غیرها میخواند هیچ چیز را غیر این سوره یعنی بخوانید ه بود برای خود و برای خزان سوره و کان اکثر الخلق یا بود و بسیار کتابها را فشت و جملها علیه پس بکنند مگر این سوره باز وی خود را بر آن
 مرد یعنی آمد و بروی افتاد و در دنیا خود گرفت کثرت ظهور ثواب تسبیح خواندن آن قالت و ب اعفوا له پس شفاعت کرد این سوره و گفت ای پروردگار من باین مرد را فانه کان اکثر قراءتی پس تسبیح
 آن مرد بود که بسیار میخواند مرا فشفعها الرب تعالی فیه پس قبول کرد شفاعت او را پروردگار تعالی در حق آن مرد و قال التبو اله بكل خطیئة حسنة و گفت پروردگار را بفرستگان بنویسد
 برای این مرد و بدین یکی یعنی بدین ای در ایام زید و بنیکم را بیدیدید بلکه بدیدید بر بی نیکی و ثابت کنید بدل عتاب ثواب و افعال و درجه و بفرستگان را بکتاب کنید بلکه بفرستگان را بفرستگان
 و قال ایضا و گفت نیز انها تجد ادل عن صاحبها فی القبر بدینیکه این سورت خصوصت میکند در قبر از جناب خواند خود که ملائمت میکرد خواندن آن را بقول جلال الخیرین یکدیگر میگوید
 اللهم ان کن من کتابک فشفعنی فیه خداوند اگر قسم من سوره را کتاب تو پس قبول کن شفاعت را در حق من و ان لم کن من کتابک فاحمینی عنه و اگر قسم من از کتاب تو پس مخرج من
 من کتابک و انها تكون كالطير و بدینیکه این سوره هر یک و در قدرت الهی همچو جانور پرند و تجعل جملها علیه سیر کند و می اندازد باز وی خود را بر خواند خود و فشفع له پس شفاعت
 میکند او را و اقمه من عذاب القبر پس منع میکند او را از عذاب کور و قال فی تبارک مثله و گفت در سوره تبارک الذي سیده الملائکة انزلین و کان خالد لا یبیت حتی
 یقرأها و بو خالد بن معدان که راوی این حدیث است شب نمیکرد و بخواب نمیرفت تا آنکه میخواند این سوره و قال طاووس گفت طاووس یمانی که از مشایخ تابعین است فصلنا علی
 کل سورة فی القرآن تفصیل داده شده اند این سوره بر سوره که در قرآن است بسنتین حسنة بنصت نیکی و رواه الدارمی روایت کرد از زید بن اسلم و حدیث است که در وی روایت
 کرد وOLF از اجماع کرده و قول طاووس نیز حدیث دیگر است که در آن روایت کرده و این حدیث مرسل اند و لیکن در حکم رفع اند زیرا که این اخبار معلوم نمیکرد و در حدیث رسول خدا که در آن
 حدیث اشارت کردیم بآن و عن عطوف بن رباح یفتح و تخفیف ای موده تابعی است از اعلام علماء و اهل حقها و ثقت شیعیه حدیث است امام ابو حنیفه گفت ندیدم من از آنها که در این مقام اشاره
 فاضله را خطابان رباح و بود وی رضی الله عنه اسود و اور اطلس اهل عجم و در آخر عمر می شنید حدیث از ابن عباس و ابی هریره و ابی سعید و جابر و ابن عمر و عائشه رضی الله عنهم شتاد و شت سال
 عمر یافت در سند و پانزده از عالم رفت قال بلغنی ان رسول الله گفت رسید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال من قرأ این فی صدر النهار قضیت حوائجه
 گفت کی که بخواند سوره پس او دل روز پر دخته شود حاجتهای وی رواه الدارمی مرسل و عن حقل بن معمر و مکن و کسوف بن یسار و فتح تمانیه بن مکر و مکر المزنی بن معمر و
 فتح و بنون بنبت بنزیه که نام قبیل است صحابی است از اهل بیت الرضوان و است کرده و زید بن جبر غیر وی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من قرأ این ابتغاء وجه الله تعالی
 کی که بخواند سوره پس را از برای طلب رضای خدی تعالی عفو له ما تقدم من ذنبه آمریزه شود و او را چیزی که پیش قدم است از گناهانی فاقرا و هاخذ موتاکم پس بخوانید آنرا و مرد را
 خود یعنی شما که مشرف مورت اند تا بشوئید از ایشانرا و بکنید معالی آن را بر دلای ایشان پس کرد و در حکم قرات کرد و بسبب خفرت ذنوب احتمال دارد که خواندن این سوره را خالصی باشد فخر
 ذنوب کی که مشرف باشد بمرت فخر و خواند شود و زید و رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن عبد الله بن مسعود انه قال روایت است از ابی سعید و کدی گفت ان کل شیء سنا ما سنا
 مر جبر یافت بلند است و سنام القرآن سورة البقرة و بلند ی قرآن سوره بقره است سنام فتح مکر و مل کوان شتر است بعد از آن استعاره کرده شد مر جبر بلند را و سنام زید مر جبر بلند
 بعد از آن استعاره کرده شد بر یخت و بلند ی و ان کل شیء لبابا و بدینیکه مر جبر از علامت است و ان لباب القرآن لفصل بدینیکه خلاصه قرآن فصل است آن ال رجحرت تا آخر قرآن و قول
 و در اینجا اقول است که در باب الفرة از کتاب الصلوة گذشت و رواه الدارمی و عن علی رضی الله عنه انه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول کل شیء عروس و عروس
 القرآن الرحمن و روایت از ابی المرزبان علی رضی الله عنه که وی گفت فانی سینه شکر است که بکشت و مر جبر از عروس است شعری قرآن حدیث است از ابی سعید و کدی گفت که مر جبر بلند را و سنام زید مر جبر بلند
 مر جبر بلند است که لازم عروس است و ان کثر اقول است تعالی فانی لا بدیکه بکتابان حرم جلال خاص می باشد و مر جبر از عروس است که سنا سنا است اضافت کرده شد بسوی عروس و عن ابی سعید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مرا در صحیفه آن بود که در وقایع و مخاف و قرآن بود و بر حضرت آنچیز در خصه بود و تواند که شک و اوی باشد محرق بجای مطهر و خای هر مرد و وایت است و اول اکثر است و ظاهر حدیث آنست که آنچیز در خصه بود و بعد از
و خای و عده و در دین سوختن و اختلاف است و در عدد مصاحف که فرستاد عثمان رضی الله عنه با قاف مشهور آنست که پنج بود و او دو گفته شنیدم یا ما تمسحتانی را گفت هفت مصحف بود که فرستاد کنار یکدیگر
شام و دین و بحر و بصره و کوفه و کاهلست یکی را بنده قال ابن شهاب فاجزینی خا و جبه بن و ذیل بن ثابت گفت ابن شهاب زهری پس خبر داد و فرمود که پس ازین ثابت است و از اهل علم
تابعین یکی از فقهای سجد بنیه مطهر است اندر سمیع و ذیل بن ثابت که وی شنید زید بن ثابت را که در اوست قال که گفت زید بن ثابت فقد ت آیه من الاخراب کلمه دم آیتی را زوره و خراب
حین فحننا المصحف و وقتی که نوشتم مصحف را طاهر آنست که این در وقت انتساح مصحف در زمان ابو بکر بود و معلوم شد که آن نیز با اتفاق صحابه بود و اگر چه متعدی نوشتن آن زید بن ثابت بود و علت
اسمع و رسول الله صلی الله علیه و سلم بقوا بها تحقیق بودم من که می شنیدم آن حضرت را که میخواند آن آیت را فالتسناها فوجدناها مع خزيمة بن ثابت الانصاری پس طلب کردم
آن آیت را پس باقیم آنرا باقریه انصاری صاحب شهادتین آن آیت این است من المؤمنین و جال صدق و ما عاهد و الله علیه فالتسناها فی سورتها فی المصحف پس التی
گردانیدم آن آیت را در سوره و می که سوره اعراب است در مصحف مثل اینکلام در آیت سوره تو نیز گفته است چنانکه گذشت مقصود آنست که نوشته زید بن ثابت را می یافتم چنانکه معلوم شد و او الیخاری بنیه گفته اند که
جمع و قرآن صبار واقع شده یکی در حضور پیغمبر صلی الله علیه و سلم لیکن در مصحف واحد و مرتبه ثانی در حضور ابی بکر رضی الله عنه و از خبری که یکی از تابعان علی مرتضی است رضی الله عنه آمده است که شنیدم علی رضی الله عنه
عنه که میگفت عظیم ترین مردم در مصحف زید بن ثابت بود و ابی بکر است رحمت کند خدای تعالی ابی بکر را و وی دل کسی است که جمع کرد کتاب خدا را و بعد از آن ثابث جمع عثمان جمع کرد صحابه پس نوشتند در مصحف
بلغت قریش و فرستاد در هر دفعه مصحفی بود آن در شمس و عشرین و اذ علی رضی الله عنه بنده میخورد که فرمود و کوی عثمان و خبری که رسو کند و وی که خبر کرد و در حضور جماعت صحابه و اتفاق ایشان گفت چنانکه
و شان این قرآن تحقیق رسیده است بمن که بعضی میگویند قرات من بهتر قرات است از یک است که گفت با شنیدم پس ج رای زهری و مصلحت چه می بینی گفت آن نمیگویم که جمع کرده شوند و هم مصحف چه
پس نباشد و وی فراقی و اختلافی گفتیم بایک است که تو دیدی گفت علی مرتضی رضی الله عنه اگر نمیکرد عثمان آنچه کرد میکردم من از آیت می گفتم که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان رضی الله عنه آنست که جمع ابی بکر از
آن بود که سب و از قرآن جزیری بود و جمع عثمان برای آن بود که اختلافی واقع نشود در آن حارث محاسبی گفته است در دردم آنست که جامع قرآن عثمان است رضی الله عنه و چنین است کاری که وی رضی الله عنه
عنه کرد آن بود که مردم را جمع کرد و بلغت قریش چون رسید وقوع فتنه ایمان را طلاق اهل شام و در وف قرات و پیش از آن بود مصاحف به حروف سحر که نازل شده بر آن قرآن بحسب تیسر و تسبیح چون
به اجماعت نماز و بر عهد سنان شد و در هر یک لغت کامل نزول بر آن بود و ماسبق جمیع جمل ابی بکر صدیق بود و انبوی آورده اند که لعیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز جمع کرد قرآن را بر ترتیب نزول و گفته اند
اگر آن مصحف معول شدی و مشهور کسی علم شایران حاصل شدی که معرفت نامح و منسوخ است و اما که وی نسخه عثمانی است اختلاف آنرا بر وی کار نیار و ده تا همه عالم یک و در هر یک نسخ باشد و اما علم
ابن عباس قال قلت لثمان ماحکم علی ان عهدهم الی الانفال چه خبر داشت شما برین که قصه کردید بسوی سوره انفال و همی من الدثانی و حال آنکه این سوره و ثمانی است نزد عثمان
از سبع مثانی بقولی که بر او آن سبع سوره طولی است که در اول قرآن است و الی مواءه و قصه کردید بسوی سوره بارات و همی من المین و حال آنکه این سوره و ثمانی است نزد عثمان و جمع مائة است بعضی میگویند
آن سورتها است که بعد از ثمانی اندر آنکه هر سوره از آن زیاد بر صدت است یا نزدیک آن بعد از ثمانی توانی است آن سوره که کم از صدت باشد کوی که توانی تابعین اند و من و ایل اینها و یا انجبت آن
اینها منی و در سخته میباشند ششتر از من بعد از آن فصل است این چنین قسیم و تمیز کرده اند سورتها را که تا آنکه در السوطی فی الاثنا پس ابن عباس ثمان گفت ثمانی را در اهل ثمانی که نام سبع سبع طول است و
براهه را از منین با حید و چون آن انفال کوی تر از ثمانیست و بر تفسیری که بعضی میگویند که اندیشیدیم بر آن ثمانیست چنانکه گفت فقیرم بدینهم پس زید بکر و یسار بن این دو سوره و هم که تک و اسطر و شوی
سطر بسم الله الرحمن الرحیم را و وضعتموها فی السبع الطول و نهادیدن را یعنی سوره انفال را را مواءه را و رفت سوره در ز ما حکم علی فلک چه حامل باعث شد شما بر آن و در بعضی نسخ و کس که ابی بن عباس
و سوال کرد از عثمان جواب اعمان آنچه حاصلش آنست که در این سوره و اشتباه است بوجهی که هر دو یک و ده و یا بیستیت نهادن نهاد بر سبع طول و نوشتن پس در میان آن نهاد دست شد و بود و کرد و
سوره و اندر اینها صله در میان آنکه اندیشیم چنانکه گفت قال عثمان گفت عثمان در جواب ثمانی ابن عباس کان و رسول الله بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم ما یاتی علیه الزمان و آنکه
که می آمد بر وی ثمان و هو نیل علیه السور و ذات العدد و حال آنکه آن حضرت فرمودی اما فرموده و فرستاده میشد بر وی سورتها میفهمد و یا سورتها میگوید و می آیت متعده است و کان اذ
علیه شئی و بود آن حضرت که چون فرمودی آمد بر وی چیزی از آیات دعا بعض من کان یکتب میخواند و می طایفه بعضی کسان را که می نوشت و می را و سورتها را چنانکه زید بن ثابت و غیره فبقول
پس یکتب آن حضرت ضعوا هؤلاء الآیات فی السورۃ التي یذکر فیها کذا و کذا انبید و بنویسید این آیتها را در سوره که ذکر کرد و میشود و در چنین و چنین فاذا نزلت علیه الا یتفقول
ضعوا هذه الآیة فی السورۃ التي یذکر فیها کذا و کذا انبید و بنویسید این آیتها را در سوره که ذکر کرد و میشود و در چنین و چنین فاذا نزلت علیه الا یتفقول
و دفتره بظاهر بکر می نماید و فرق نیست میان هر دو که چنین که در اولی آیات مذکور است و در ثانی آیت مقصود و دفتر و بکر نیست و کانت الانفال من و اهل ما نزلت بالمدینه و بود سوره انفال از
جمل اوایل سورتها که نازل شد بنده که در وی ذکر قصه مذلت و کانت مواءه من آخر القرآن و فرمود بود سوره براهه را از قرآن در نزول که در وی که تفسیر ضعیف منیع از خول مشرکین در حدیث است
و کانت قصتها ضعیفه و قصتها بود و دفتر انفال بنده براهه در خلاف کلمه وین که کونسا را می از مشرکین منافقین قبض و رسول الله پس قهر کرده شد و بر داشت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم و لم یبین لنا انها من ایهان بکر و تخفیر برای که این سوره جزوی از آن سورتهاست هر دو یک سورتهاست یا هر کلمه سوره علامه من اجل ذلالت قرئت بدینهم پس این جهت نزدیک کرد
میان هر دو سوره و لم یکتب سطر و نوشتیم سطر بسم الله الرحمن الرحیم و وضعتموها فی السبع الطول و نهادیدم مجموع هر دو سوره را در سبع طول و یکبار صله در میان که اندیشیم بر آن ثمانیست و اما که در حدود و حدود
اوین را ذکر کرد و زیرا که در کوه صحرا و رسول ابن عباس قرآن و سورتها را یک سوال شد و در قرآن می بینم من المین تقریبا یا میان اقصا شنیدم رسول الله

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

وینا چوینا چوینا چوینا
چوینا چوینا چوینا چوینا
چوینا چوینا چوینا چوینا
چوینا چوینا چوینا چوینا

[illegible]

[illegible]

ذلک قالوا الله ما اجلسنا الا ذلک قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اما انی لم استخلفکم قمه لکم لکنه اتانی جبرئیل ولیکن آدم جبرئیل فلیخبر فی ان الله عز وجل
بیاهی بکم الملائکه یجسروا و امر که خدی تعالی سبابت و معاشرت میکند و می نازد شما فرشتگان را و او مسلم و عن عبد الله بن سمران و جلال قال روایت است از حضرت
بن سکر عقیب ذکر وی در فضل ثانی که زشت که مردی گفت که یا رسول الله ان شرا یحی الاسلام قل کثرت علی تحقیق ثمر نعمتای سلام و احکام آن تحقیق بسیار شده بر من تحقیق
فشیئ التثبث به پس خبر ده مار پیچیزی که چکل در خم دور آفریم بوی یعنی خبر ده مرا بچلی که مستحب ثواب کثیر باشد که لازم گیرم و در خود سازم آنرا بعد از ای فرائض و مستغنی شوم بوی
از سائر نوافل و او را و اینچنین تفسیر کرده اند این کلام را قال لا یزال لسانک و طبا من ذکر الله گفت آنحضرت باید که همیشه باشد زبان تو تراز ذکر خدا معنی این عبارت در فضل ثانی که زشت
رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن فزید و عن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سئل ای العباد افضل و ارفع
در حدیث عند الله یوم القیمه روایت است از ابی سعید خدری بدستیکه آن حضرت پرسیده شد و کدامین بنده از بنده کان فاضله و بلند پایتر است نزد خدا و زیارت قال الذاکرون
الله کثیرا و الذاکرات گفت آن حضرت مردان و زنان ذکر کنند خدا را بسیار قبل گفته شد یا رسول الله و من الغارنی فی سبیل الله ذکر کنند کان فاضله و بلند پایتر است
نیز فاضله و بلند پایتر است قال گفت آن حضرت لوضرب بصفیة فی الکفار و المشرکین غازی اگر بزنده شمشیر خود در کافران و مشرکان حتی تیکثر و یختضب دما تا آنکه شکسته گردد و در کوب
گیرد و چون شمشیر با غازی فان الذاکر الله افضل منه در حدیث بدستیکه ذکر کنند خدا را فاضله است زدی از وی در حدیثی و اگر فراد که از بار کفار باین سر حدیث رسد باز ذکر فاضله است چه جای
مجد و جاد و کاندازد و او را احمد و الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الشیطان جاثم علی قلب
این آدم شیطان نشینده و چسبیده است بر دل آدمی فاذا ذکر الله خلص پس چون ذکر میکند آدمی خدا را پس می رود و جدا می گردد شیطان و از غفل و وسوس و چون غافل می گردد و ذکر
خدا و سواس میدهد و جزو سینه بر زمین نهادن مرغ و آدمی و موش و جران از آنچه بر زمین میخیزد از جانوران و خزوس پس ماندن و سپس چیزی پنهان شدن و سواس اندیشیدن و بدل دادن و
النجادی تعلیق را وایت کرده است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق که معنی خود کردن اسناد است از اول و بخاری این قسم حدیث در تراجم ابواب آورده است چنانکه در مقدمه گذشت و
عن مالک قال بلغنی ان رسول الله روایت کرد امام مالک گفت که رسیدم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان یقول بود که میگفت ذاکر الله فی الغافلین کالمقاتل خلف
الغادرین ذکر کنند خدا را میان غافلان مانند قتال کنند است از پس که برینندگان یعنی جماعت که نجات از جنگ که بعد از ایشان شخصی قال میکند و قال با کافران همیشه فضل دارد و خصوصاً بعد از آنکه جماعت
جماعت و ذاکر الله فی الغافلین کخصم الخضر فی شجر یا بس همو شاخ بنده است در درخت خشک و فی روایة و در وایتی گفته مثل الشجرة الخضر فی وسط الشجر مانند درخت
سبز است در میان درختان و ذاکر الله فی الغافلین مثل مصباح فی بیت مظلم مانند چراغی است در خانه تاریک و ذاکر الله فی الغافلین و ذکر کنند خدا را در میان غافلان بریده الله
مقعد من الجنة و هو حی یمتد و را خدای تعالی جای نشست او را در بهشت در خواب یا در بیداری یا قیومی می بخشد چنانکه گویا می بنید و ذاکر الله فی الغافلین یعفوله بعد کل
فیصح و اعجم آنزیده میشود و او را کاندان بشمار هر کویا و الفصحیح فبما آدم و مراد فیصح آدمیاند و الاعجم الیهائم و مراد باعجم چارپایان اند و او را در زمین و عن معاذ بن جبل
رضی الله عنه قال ما عمل العبد عملا ابغی له من عذاب الله من ذکر الله گفت معاذ بن جبل رضی عنک بگوید بنده هیچ عملی بر سر نگاری دهنده تر مراد از عذاب خدا تر ذکر خدا که از هر
عملها نجات دهند و است بنده را از عذاب و او را مالک و الترمذی و ابن ماجه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی یقول
انا مع عبدی اذا ذکرنی بدستیکه خدی تعالی میگوید من باینده خودم بر جنت و اعانت و توفیق و قتی که ذکر میکند مرا و تحوکت بی شفا و می جنبه بگردن هر دو لب و می مراد با جماعه و کفر طلب
و لسان است و آن افضل است تا آنکه تفسیر کنی است چنانکه بعضی فقها میگویند که ذکر مختصر است در ذکر لسان و او را البخاری و عن عبد الله بن عمرو عن عن النبی صلی الله علیه و سلم
انه کان یقول آن حضرت بود که میگفت کل شیء صقاله و صقاله القلوب ذکر الله مراد خبر از آنچه نزدیک میگرد و و دان است و زود و دان و اما ذکر است صفات زود و در شمشیر
آینه و جران و صقل زدنیه و شمشیر سیاقه جمع آن و مقفله بکسریم آلت زود و دان فی الصلح و ما من شیء ابغی من عذاب الله من ذکر الله و نیست هیچ چیزی از اعمال نجات دهنده تر
از اعمال از عذاب خدا تر ذکر خدا قالوا لا المجهاذ فی سبیل الله گفته صحابه و زیاده را ذکر کردن در راه خدا و جو آن محنت و مشقت که در آنست قال گفت آن حضرت و لا ان یضرب
بسیفه حتی یقطع و نه که بزنده شمشیر خود تا آنکه بشکند شمشیر یعنی اگر جاد باین مرتبه برسد نیز ذکر فاعمل تا آنست چنانکه در حدیث ابی سعید که زشت و در حصن حصین و لا ان یضرب بسیفه حتی
تقطع نفوقانیه و بعضی نسخ نبون و از اینجا معلوم میشود که این جاد خاص مستثنی است و این مخالف حدیث دیگر است پس چاره نیست از هیچ یک حدیث بدستیکه یا قول بوم را و یا نه و یا یکی
که فی شرح مولانا محمد زینی با گویند که مراد بجاد و مفضول جاد است که حالی است از ذکر خدا و اگر در جاد و نیز اگر باشد شک نیست که وی افضل خواهد بود و اسد اعلم و او را البیهقی فی الدعوات
الکبیر کتاب اسما حلاله تعالی بدانکه اسما تعالی توفیقی است یعنی موقوف است بر سماع و اذن شارع هر اسمی که در شرع اطلاق وی بر باری تعالی باشد همان اطلاق با دیگره فارغ نیست
بحکم عقل نامی نباید داد اگر چه هر دو اسم یک نوعی باشند مثلا اسد تعالی هم گویند و عاقل و جاد و گویند و شافی و شافی گویند و طیب و ختم امام محمد غزالی آن است که اطلاق با اسما بعقل بطریق متعین
جائز است اما بطریق تشبیه را نمود و این سخن بیانی دارد که در شرح آورده شده است و آنچه میگویند که بنده متصف بصفات حق و متعلق با خلق و می تعلق هر یک و بعضی این سخن را آنست که بنده بعضی
صفات حق متصف گردد و حاشا یا صفات بنده مثل صفات وی سجا شود و مثل آن را گویند که جمیع وجوه مشارک بود و وی تعالی پس کلمه شیئی است بلکه مراد آنست که بعضی از وجوه بر وی است
حق مناسب حال بنده بران می افتد چنانکه این اسم را بران اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلا مشارک نیست جز اطلاق لفظ مثلاً رحمت و قدرت و عزت که صفات حق تعالی اند حقیقت دیگر و از دیگر

و برین وجه می شود مثل آنست تعالی اند عن ذلک و تعلق در غیر اسم است از اسمای صفات و آنچه تعلق در جمیع اسم است که اتفاقاً معانی آن کرده و بعد جهت توجیه آن باشد و حق عبودیت بدان او است
و بعد در آن تعلق و تحقق بدان شود چنانکه در متن شرح بیان یابد و اما در اسم تعالی تعلق است تعلق الفصل الاول در بیان هویت و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لن الله تعالی تسعة وتسعين اسما مائة شکیک علی تعالی را نود و نه نام است اگر گویند تحقیق ثابت شد باز نسیب اهل سنت و جماعت که تعلق تعالی را محقق نموده است پس این اسمای مکتوبه
از کتاب است و نیز اسمای تعالی بیشتر از نود و نه است پس در تخصیص این عدد چیست جواب از اول آنکه اگر چه صفات هفت است ولیکن افعال بسیار است پس کثرت اسماء از آنجا است و فی الحقیقه را جمیع صفات
و از ثانی آنکه تخصیص این عدد و حصر در این اعتبار این صفت است که فرمود من احصاها دخل الجنة شاید که این خاصیت مخصوص با این اسم است چنانکه پادشاهی که صد هزار سوار دارد که یک هزار سوار را
که بر جا که فرمایم آنجا برسد و فتح کند اگر چه سواران بسیار اند اما این صفت مخصوص با این هزار است که از اقالیم بعضی را متصرفه گفته اند که هر نفسی از نفوس انسانی را نود و نه خصلت مندرج در علم غنی است پس
آن صفت صلی الله علیه و سلم نود و نه اسم از اسماء التی اختیار فرمود که از هر اسمی نوری مناسب از آنست که در وقت طلوع یکی از آن خصلتها فایض گردد تا با نوار این اساطعات آن خصلتها زایل گردد و
النوار برسد و الله اعلم ما فی الا و احلة و در بعضی نسخ و نسخه ای تا صد یک که این تا یک است نود و نه را زیاد کرده و کم خیال کنند یا در کتابت اشتباه نشود و تسعة و تسعين را سبعة و سبعين یا سبعة
تسعين یا تسعة و سبعين خوانند من احصاها دخل الجنة کی که احصا کنند آن اسماء را در آیه پشت با مقربان و ساقیان و در ابا احصا حفظ است و بعضی گفته اند که علم بجای آن و ایمان بدان
و تعظیم اسمای آن و بعضی گفته اند که عمل بقتضای هر کسی ب حسب طاقت که معنی تعلق و تعلق است و فی روایتی این عبارت را زیاد کرده و هو و توجب الوجودی تعالی و شریک
دوست میدارد و تر و تر کبر و او قبح این صفت و طاق است چنانچه یکی و سه و پنج مثلا و اطلاق این اسم بر حق تعالی یعنی خداست در ذات غیر قابل تجرید و انقسام و در صفات یعنی مشابه و لا
در افعال یعنی لایعین له و لا شریک و بعد در دو مشابهت بوی تعالی در بعضی این معانی و محبت و تر معنی ثواب و ادن بر آن و لندار عات کرده است عدد و تر در مواضع کشیده و
شرح متفق علیه الفصل الثاني عن ابي هوريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تسعة وتسعين اسما مائة شکیک علی تعالی را نود و نه نام است من احصاها
دخل الجنة هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم ظاهر دای عبارت آن بود که اسماء را بطریق تعدد ذکر میکردند ولیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کرد و نذر محبت و وصف کردن در حق خدا
یوحی است و اخبار کردن از وی بصفتها کمال و تعلیم کردن طریقی احصا را و ذکر کرد که اسماء را تا فا ده که در نقطه شوق و ذوق و لذت بتوحید خدا و صفات ویرا و اشعابا که از اسم ذات است و دنیا
صفات و نیز ثابت مراد و در ضمن این تعداد نیز حاصل می گردد و در مواضع تبارک است بذات مجرد و در حقیقت مطلقه و الله شاکر است بربوبیت جامع صفات و در احاطه الرحمن الرحیم تفصیل صفات و
ذات بآن مفصلا پس برای اتصال سرت و انتد برای مشابه روح و الرحمن الرحیم بر وی مشابهت قلب و مر این قوم را شرح کلیه کلمات عجیب اشارات غریب است که نطق بیان از آن نکند
الکون شوی حکیم توفیق الله و کرم الله نام بوجود حق جامع صفات الوهیت مفرد و جود حقیقی است و هر بوجودی که جزا است استفاده و جود از وی کرده و در ذات خود معدوم است و وجود و
از آن جهت است که نسبت بوی دارد و در وی بآن جانب دارد و باین معنی است آید که کل شیء مالک الاوجه و درست بود که لا موجود فی الحقیقة و بالذات الا الله و الله علم است مر ذات واجب الوجود
که جود و حق است و الی بعضی جود مطلق است حق یا باطل و در مفهوم وی جامعیت جمیع صفات تا خود است باقی اسما و حالات می کنند که برای احاد صفات و این اسم بر غیری تعالی اطلاق میکنند
بحقیقت نه بحد و اسما و یکبار اطلاق میکنند اگر چه مجاز بود پس وی اعظم اسما باشد و اسمای دیگر اسما اند میگویند نه عکس و معانی اسماء متصور است که متصف شود بنده بان و تعلق کرد بوجوبی مذکور
شد و این اسم بر وی تعلق است نه تعلق و نصیب بنده از این اسم تا است که تمام دل خود مستغرق یابد و وی کرد و التفات با سوا وی می کنند و امید بغیری می نازد و در غیری ترسد و در وی
شهر و غیره را نه بیند میت رفت از میان همین خدا نده خدا فقر اتم بولند نیست الرحمن الرحیم این مرد و اسم شمس از رحمت اند برای ببالغه و حسن المبع است که شامل رحمت دنیا و آخرت و
مخصوص است بذات تقدس وی تعالی و رحمت فاضله خیر است بر تمام جلال و ارات آن برای ایشان رحمت حق عالم است متناول نعم دنیا و آخرت و شامل ضرورات و حاجات و مزایا و خواص محض جود و رحمت
بی شائبه و محض نصیب بنده از این اسم است که چون شناخت که منعم حقیقی و ولی نعمت مطلق است باید که توکل بر وی کند و همه کارهای خود را بوی سپارد و ملکیت خود را بتوجه بجا
رحمت و باشد و در غیری می دهد بگوید و بغیر روی نیارد و این وجه تعلق باین دو اسم است و تعلق آنست که رحمت کند بنده کان خدا او همه نظر بصحن رحمت کند و دراز انکس می کند و تا تواند حاجت
محتاجان برآرد بطریق حمایت و اراوت خیر بغیر و عوض اگر چه حقیقت رحمت از آدمی وجود پذیرد و بوی غرض و عوض نباشد المالك پادشاهی که ملک و عالم در حیطه قدرت و تصرف او است
و پادشاه حقیقی او است و بر همه اشیا غالب است و در همه چیز تصرف بایجاد و اعدام و احوال و اموات و منیع و عطا و اراست و تسخیر است در ذات و صفات خود از هر بوجود و محتاج است بوی هر بوجود و
و صفات و جود و بقا و افعال و تأثیر هر چیز که سوا وی است ملوک و منقاد او است و وی مستغنی است از هر چیز فقر است بقدر و تدبیر خود و بچکس نیست رد کند و حکم او را سر کشند و از اراد
وی پس است پادشاه و حاکم علی الاطلاق و ملک اخضر المبع است از مالک و هر ملک مالک است و هر ملک ملک نه و چون بنده شناخت که پادشاه علی الاطلاق او است بنده در کار و ملک
گویا باشد و طلب غرت از آستان خدمت و طاعت وی کند و چون آنست که هر چه سوا وی حق است محتاج است بوی و متنازل و محض است حکم او و تفضلی او و اوجب است که تعلق کند بحجاب
قدرت و تصرف وی بی نیاز گردد از مردم بالکلیه و ظاهر بگوید از احتیاج خود را بایشان بسم و امید ندارد از ایشان و تعلق باین اسم آنست که تصرف کند در ملک نفس و طلب غالب خود و مالک گردد و
و قوی خود را و سرگردان ایشان را بر طاعت حق و حکم شرح تا پادشاه عالم وجود خود و باشد در طالبان و مرشدان نیز تصرف کند از بعضی شایخ و صییت خواستند فرمود پادشاه دنیا و آخرت باین معنی
قطع کل حاجت و شوق خود را از دنیا و یک پادشاهی و ملک را بی نیاز از وی و بی نیازیت الهی و من بغایت پاک و منزله از اسما نقصان و لوازم حدوث و امکان بلکه منزله از هر صفتی
که باید آن خاص و یا تصور کند خیال و برسد بآن و هم لایا حاط کند بدن عقل چنانکه گفته اند کل ما یحس ملک او خطری نخواهد داشت و راه بیت هر چه اندیشی پند برای فناست و آنچه در اندیشه نایم

آن خدست و نصیب نده از این اسم آن است که بدانند که ممکن نیست وصول بجناب قدس وی که بعد از عروج از عالم حس و فرج از غلظت اجسامیت و تصفیه لوح قلب از نقوش اغیار و تزیینات
حق است گفت اما مغزالی قدس بعد از تعلیم و است علم خود را از تعلیق تمیزات و محسوسات و موهومات و ارادات خود را از غلظت قابضیت که راجع از بشوشت و غضب تبائی نماید و از این که در بعضی غلظت
مکرر بقای می شود و مکرر بقریب و بچشم تعالی السلام اصل یعنی ملائمت و مراودا و بیجا بختی سالم است کسی که سلامت ذات وی از غیب و صفات وی از نقصان و افعال وی از شکر که در نفس و جگر
باشد و حکمتی بود و افعال وی تعالی بجزایر و بالذات و شرفیت و کبریا و لطیفی فوق در میان قدوس و سلام گفته که قدوس و اللات میکند بر پاک بودن از نقیصه که مقتضای ذات بود و سلام بر شرف
از نقیصه که عارض کرد و بعروض آفت و بعضی گفته اند که قدوس درازل است و سلامت درلازال و این قریب باول است و سلام یعنی سلامت بخش بودن از آفت کفر و غلبه آخرت و بعضی سلام کننده
در بهشت چنانکه قول وی سبحانه سلام قول من رب جم بران دلالت دارد و اما مغزالی گفت هر عبادی که سلامت ماند از غل و غش و حقد و حسد و ادا و دهر دل و وی سلامت ماند از معاصی و آثار مرفعی
و سلامت باشد از درگونی صفات و اخلاق وی و است سلام از بندگان حق مشرف بقریب از جناب السلام تعالی و تقدس و مراد بزرگونی در صفات آنست که عقل از سیر شهوت و غضب اسیر عقل مطیع
وی باشد و وصف کرد و میگوید و سلام و سلام مکرر کسی که سلامت ماند از سلیمان از دست و زبان می و بیاید خدا را بقلب سلیم المومنون امان و دهنده خلق را به سید کردن اسباب امان و آلائش چنانکه
اعضا و حوس و اغذیه و ادویه و حیوت و حصول اسلحه و جنود و اعوان و انصار و در دنیا و امان و دهنده از آفات آخرت بکفر توحید چنانکه فرموده لا اله الا الله حصنی من غل خصمی من غلبه بلایان که حصن است
از آفات دنیا و آخرت و این در جهان در راست و در غیر ایشان هر بوط ساخته بسابی که موجب امان است از هلاک و عدم و همه محل آفات و مخافات و هلاک و فساد اندر پیش هیچ استی در علم نیست مگر از جناب حق
پس است مومن مطلق و از جمله آفاده اس است که تعین کرد دست مومنان از انج و بر این بر صدقین و فاضله نموده از انوار حقین برای حفظ ایمان و تأیید نموده است و توفیق داده است برای حفظ محبت
از معاصی و مومن یعنی مصدق رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود باجای موجودات و اهل کائنات که گفته اند حق بنده این است که چون دانست که اوست تعالی شایسته امان و دهنده آن
شرف نفس مگر سلطان التجار و بجناب می و لسن طبر از وی در جمیع آفات و مخافات ظاهر و باطن و غلبه و تعلق باین اسم آنست که ائمن دار و خلق را از شر خود و سبب دفع خوف و هلاک ایشان کرد و در دین و دنیای
ایشان و سزاوارترین بندگان با اسم مومن کسی است که سبب امن خلق کرد و از خدا بخدمت بیدیت ایشان بطریق حق و ارشاد و وسیل نجات و این حرف انبیا است و برترین ایشان سید انبیا است صلوات
و سلامه علیه و آله و علیهم و پیران ایشان از علما دین و بدانند چنانکه وی تعالی مومن است بخلق اسباب امن و همچنین خوف و بپردن او تعالی مخوف منافات ندارد و مومن او
مومن چنانکه بودن و مخوف منافات ندارد و بودن او مذل و قابض و باسط و بخار و نافع و لیکن اطلاق مخوف در شرع نیامده و اسما الله توفیق است چنانکه سابقا معلوم شد و بعضی گفته اند که
بجایان و آنجا مینماید که دیگر از خوف که معنی رقیب است باز یاد است با لغز و خطا و مراهبه نام مغزالی گفته که معنی می و حق باری تعالی آنست که وی سبحانه قائم است بر خلق با اعمال و از برای ایشان و قیام
وی تعالی باطلاع و استیلا و حفظ است و هر که مشرف و مطلع است بر کفر و چیزی مستولی است بر آن و حافظ است بر آن میسر است و جمع نمیکرد و دین معانی بر وجه اطلاق و کمال کرد و یا غر و جل و بنده را باید که
چون بناسد که خدای تعالی میسر و رقیب است بر احوال ظاهر و باطن و مراقبت کند از نیکی و احوال خود و شرم دارد از وی که شایسته کند و در زبان قوم این را امر ائمه گویند و تعلق باین اسم آنست که مراقب و ملاحظ
باشد بر دل خود و مشرف و مطلع بود بر احوال و اسرار وی و غالب و مستولی کرد بر راست و درست از احوال و اوصاف خود پس همین کرد و نظر بنفس خود چون قیام نماید بحفظ احوال بندگان بر پنج سده و
ارشاد و حفظ وی از این صفت و فروا تم باشد العزیز معنی غالب و قوی می باشد آید و بر آن وصول با و آسانی دست ند و غریز گویند و این صفات بر وجه تمام و کمال از حضرت پروردگار تعالی شایسته است
نباشد مگر آنکه وی تعالی از رفیع غرت خود نصیبی بخشد و تعالی من کان یرید العزیزه طلاله العزیزه و لرسوله و للمؤمنین و کیکی شناخت که دست تعالی خیر غرت از وی خواهد و غرت جز در طاعت و خدمت وی
نخود و هیچ مخلوقی بغر غرت و جلال بیکر و مکرر کسی را که وی غرت بخشد و غریز کرد آید و بهیت غریزی و خواری و توختی و بس غریز تو خواری نه بنیزد کس و در جخلق آنکه بنفس میروی خود غالب بوده و تو
و صورت وی بنفس شیطان سخت بود و آبروی خود را بطمع و سوال و مذلت بر دوا و نیاز بر دوا و احتیاج بغیری وی تعالی بخند و در علم و عمل عظیم المثل و صعب الوصول کرد و چنانکه کسی بر رفت
که حال وی را بنود و الحجاب و چتر کشته است و میگوید کرون حال کسی را و بر زور و غلبه بر کاری و دشمن کسی را و معنی علو و ارتفاع نیز آید بخلاف جبار که میگوید درخت خردا که از بلند سی دست بان نرسد
و جبار با لغز و جبار است و نام آنرا معنی ثابت است و ذات پاک خداوند تعالی را و بحقیقت و کمال منحصرت در وی است و هر کس که شکست و بصلاح آرد و و نیکو کرد آید و نیکو کرد آید و نیکو کرد آید و نیکو کرد آید
از او و جمیع موجودات در تحت غلبه و فرمان شیت و نیند و بچکس را مجال طلاق می نیست و بنده باید که همیشه در حضرت جبار تعالی شایسته شکست و دل و نیاز نمند و بطبی جناب می باشد تا شکستی او را
بندی حاصل شود و حال می و وی بصلاح آرد و دائم در اقامه و احکام تشریف و ارا دی اتمثال و استیلا نماید و از خول و توت خود تمیزی باشد و بدین و اختیار ترک کند با بصفتی عبادت و عبودیت
متصف کرد و در جخلق این اسم آنست که ناقص نفس خود را تحصیل کمال استمال فضایل جبر نماید و در مقام صلاح بوده و ساحت حال را از فساد پاک گرداند و بنفس مکرر مسلط و غالب بوده و اهل بر ملازمت توفیق
و مو طبت طاعات حاصل کرد و از بهین قیاس نسبت بخلق خدا جبار کسور و مصلح احوال و در شکر شکستگان باشد و در اجرای امور شریعت با معروف و نهی مکرر غالب و مسلط بوده و هر کس که بهیت بلند
دارد و المتکبر و متکبر و متکبر نموده و گردن کشی کردن و کبر یا بزرگی و ارم و مبالغه و کمال و کبر یا است و بچکس سختی که را دلائق آن خدای تعالی نیست و کبر یا علی الاطلاق است و کبر یا کبر یا حق با
و علو قدر او را شناسد باید که دل متعرق کبر یا می او گرداند و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی وی نرم گرداند و او را احکام مبرر از بند و تعلق باین اسم آنست که بهیض و غیر
وصول بجناب قدس می تعالی و آنجا سبب حصول است از شرفات دنیا ملک مستلذات آخرت را نیز خود و حقیر داند و دنیا و اهل دنیا و بنابر خلاف و شهوات آن سفر و دنیا نذوق می دهند از
جنت علوشان انسانیت و رفعت مکانین از جهت تعظیم نفس و تجر ذات خود الخالق البادعی المصود این اسم سه بار فاده معنی پیدا کرد و آفریدن و اختراع نمودن یکی از ناما کبر
معنی خاص دارد و خلق معنی اندازد و گردن دست پیش از پیدا آوردن و بر این معنی ایجا و پدید کردن و تصور یعنی صورت کردن و بیات بخشیدن بر هر چه از عدم وجود می بچکس است و لا بداند که گردن پس از آن خیزد

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

ایشان را تا جایی که ایشان را بر احدی بین چنانکه و تقدیر بقدرت کلمات العباد و اما المرسلین و انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و وی تعالی کاشاد دست بردارای مومن را بر ای معرفت و کاشانید است
در ای مغفرت و یاری دهنده در ماندگان و عکس از نگران است و با حق و اجماع است و رفیع ابواب خیرات و افاضه انواع برکات را چون بنده دانست که دوست تعالی قیام باید که بشنید و بداند
وی با مبدی فتح و نصر و انتقام حصول افضال بی طلال و سبوح الی تسلیم و سکون تحت جریان حکمیت همه در با کمال بر خود فرو بندد و او کبر و ایم دل درو بندد و تخلق با آن است که سحر کند که در بر وی طلال
خیر ز مال و علم کجاست و فصل خصومت میان مردم بکند و غلو مان در ماندگان را نصرت و هدایم مبالغه عالم است و وی تعالی عالم است با شکار و نهان و بختیارات دل و آنچه نبرد در دل
خطو نکرده و علم و محیط است بکلیات و جزئیات ظواهر اشیا و باطن آن و کینه حقایق آن و غیر مستباهی است حلوات وی و چون دانسته شد که وی تعالی عالم است با ظهور و سر بر ظاهر و باطن و غیر
نشاید و نیامد با یک باید کرد و در حفظ علم خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت و خواجه ازین اسم است که تحصیل علوم دینی و تکمیل آن و حقایق و معارف که سبب تکمیل نفس و باعث بر عبادت کرد
و موجب صلح حال ظاهر و باطن شود که علم با حق عبارت از آن است به عا و مذرب زدن و غلبه مشغول و مشغوف باشد القابض الباسط قبض کر فکری و تنگی و بسط فراخی و گسترانیدن صید که گیرند و وی
تعالی تنگ میکند رزق را بر هر که میخواهد و منسرخ می کرد و اندر هر که میخواهد رزق حی باشد یا معنوی و قبض میکند رزق را از اشباح و دانات و بسط میکند رزق را و از ان نزد اجماع قبض میکند رزق و بسط
میکند رزق را تا یک میگرداند و اما از بحر و طلال تجلی صفات قدر و جلاله و فرخ و بیک نفع هر چه مسرت ظهور صفات لطیفه و جلاله و گفته اند که قبض میکند صفات را از اغنیاء و بسط میکند آنرا از فقر
و این نوم را در حق قبض و بسط و آداب آن کلام است که در شرح فقر الغیب از تفصیل از کلام بعضی مشایخ عظام نقل کرده شده است و چون بنده دانست که قاضی و باسطا دوست تعالی شانه بر
قبض صبر میکند و امید واری باشد و بر بسط خیر موزد و ترکاری باشد و هر جا قبض و بسط می نماید آنجا میماند و اما مغزی گفته اند که قاضی و باسطا از بندگان آن است که قبض میکند و باسطا از بندگان و با حق و خدا
بکمال خود کبر باری و بعنوان غلبه و بلای او و بسط میکند به شادان دادن و عطف و عطای او و بصرف آلا و نعمای او و قبض میکند و تنگی می آرد و بکمال میوزد و بر حقایق اسرار الهیه از غیاب آن و افاضت و نشر
میکند و باطل را تهی و بعضی گفته اند که خلق با حق و اسم آن است که با نفس به فراموشی و با هر که در تحت ضبط و سیاست است باین و وصف معاطه میکند تا تربیت بکمال باشد هر که بسیار طالت
و سامت به ایشان رسد بسط و دفع کند و هر که بسیار حرات کند و دلیر شود قبض ضبط آن نماید و گفته اند که سیاست نفس اگر بر طاعت و بندگی آرام دارد و از حد تجاوز نماید و تا پروردگار و طلال
بکار بخند که طاعت با بسط و نشاء قبول نزد یکتر است اما اگر در پی هوا و محسوس و در متابعت شیطا کند تدریس سیاست بلیغ نماید به طاعت اگر کسی یک آرزوی خود تمام و توصیف بلیس را بدو بگوید
الحاق فی الوافع خفف فرو دشمن رفیع و دشمن فرو می آرد که از ترس اید بختی و بر میدرد و مومنان را به نیک بختی و بر میدرد و دستار از نبرد و یک گردانیدن و فرو می آرد و دشمنان را به نبرد و یک گردانیدن
به فرو می آرد کسی را که میخواهد با سفل سافلین بسجعت و بر میدرد بعضی را با علی علین محبت و فرو می آرد و یکی را به برکات تجسیم و بر میدرد و دیگری را بختات نعیم و این دو وصف و احوال است
بسیار است و بنده چون شناخت که وی تعالی خافض و رافع است باید که پناه بوی برد از فقر و دی و مجاورت اشتیاق و در خلد بطنی درجه و مصاحبت معارف را در در و جهان و تخلق حق و در در
آنست که نسبت کرد و باطل را و بالا کند حق را و خفف کند از حدی و این را و دشمنی دارد و با نشان و در می کند و درستان حق را و دوستی آرد و با نشان که انضیل الاعمال المحب تند و خفف تند است و ترش را
که عدالاه است خفف کند و مقام دل و روح را رفیع کند و در برادران دین مشایخ اهل تقیین را بلند و بالا بید و مقام خود را از بر سر است و اندو خوردان میند و اگر میند و در ناکس بندیت نبردند
که در بر پا و سر وید و خود عیب و نیکان نبرد وید حکیمانی که در اندیش بودند و دلی خلق و در خویش بودند المعز المذل لغز اغریز کرد و اندین و لال خوار کردن و غریز کرد و اندین که خواهد و در دنیا خفقی
طاعت و هدایت و حمایت از طریق حصی و ذلال و عجبی بعلوم مرتبه نعیم جنت و دریت ذات پاک خود و خود میگرداند کسی را که میخواهد با صد این صفات نام مغزی گفته است و است که مبدی ملک با
بر که خواهد میکشد ملک را از سر که خواهد و غر دلم و ملک حقیقی در خلاص از دل حاجت و اسیر نفس و غلبه شهوت و وسوسه جمل است پس کسی که بر داشته شد مجاز و دل می مشاهد که در جمال خیر
غیر را و در وی کرده شده و اور ملک قناعت و بی نیازمندی از خلق و مدد کرده شد بقوت و تائید و غالب شد بصفتا نفس و تحقیق غر و داد و داد و اور ملک بین دنیا و کسی که در در چشم او را
بسوی خلق محتاج کرد و او را ایشان مسلط گردانید بروی حرص و مهر و کم گردانید رفاقت و مغر و کرد و این نفس و استدرج و مانده در تاریکی جمل تحقیق خوار گردانید و او کشید و وی ملک استی این خراز و اول
حقیقی و جانیست که نام و کرد و در خوار و ذلال جسمانی نیز رصفتا و افعال و غر و علا است چنانکه قوت و کمال و جاه و جلال و مال منال و شرف نسب و ظاهر به تباع و انصار و اهل دنیا
اگر ظاهر کرد و دفع و ضرر آن در دین و باقی ما غائر آن در اهل دین و بنده چون دانست مغر و مدل است تعالی غر و دنیا و آخرت از وی خواهد و از خوار و مدل پناه به در که غر و وی دارد و بد
که غر و طاعت است و خوار و در حصی و بصر و طمع و شهوت نفس خود را خوار کرد و اند حکایت آرد و اند که دو کوک و باز می میگردد و یکی مان خشک داشت و دیگری مان خود شش را
کوک باین کوک و دیگر گفت مرا هم مان خود شش به گفت بیا سک من باش تا زمان خود شش و هم آن کوک را صنی شد ریمان و گردن او کرد و یکشیر فتح و مصلی دید فرمود اگر این کوک بمان خشک
قناعت کردی سک یا خود کنشی بیت بنان خشک قناعت کنیم و جائه دلق که با محنت خود به که بدست خلق و تخلق آن است که غر و در او آنرا که خدای تعالی غر و زکر داند و بعلم و معرفت و
مخالفت با طوط و خوار و در او آنرا که خوار گردانید و کفر و فضالت و مخالفت و موافقت نفس و جمالت و شهوت السیمیح البصیر این دو صفت است حق تعالی را که منکشف میکند و در
سموعات و بصیرات انکشاف مام بی احتیاج بآلت و حاسه و وی تعالی شنو است به گوش و دنیا است به چشم و این لکل است زیرا که جوارح و آلات محل تغیر و اوقات اند و دور و نزدیک و بگو
بر اول است و شنیدن و دیدن چیزی را از شنیدن و دیدن چیزی دیگر مانع و مزاحم نیست و اثبات این دو صفت محل حذر از تشبیه است و چون ثابت شده است تزی و وی تعالی از صفات
چشم ثابت شده تزی و وی از ان و قرآن مجید باطل است ثبوت این دو صفت و تاویل آن بعلم خلاف حق ظاهر است و هر که دانست که حق تعالی سمیع و بصیر است تکلم نمیکند که بگویند چیزی است
و وی تعالی از ان و هر چه گوید یا بد گوید و از غیب و بتان و لاف و کراف و مدح نفس و لعن و طعن بر پیر و زنجیر و نه شود و مگر کلام خدا و رسول خدا و با جان و با آنچه الهی است حق تعالی را

و در هر حال که در چشم بر مرتب دنیا و ذنبت آن برپایه و نظر کند بصنائع و بدائع الهی و عبرت گیرد از ان و لازم گیرد و او را مقرب و مطالبه نفس مجاسبه و اشارت بلیس و بی مبصر هم بر نیست الحکم
بطنی عالم است و وی تعالی عالم علی الاطلاق است بگویم شرعی و ادوای و حکم کننده است میان خلایق بر فتح قاعده نظم و دفع طریقه جفا و انصاف تساند و غفلان است ز غفلان در روز جزا
و حکم کننده بشعادت و سعادت بر بندگان و در تماموس گفته است که حکم یعنی قضا است و اما مضافی گفته که از حکم شش می شود قضا و قدیس تدبیری تعالی اصل و وضع اسباب را حکم
که عبارت از امر است و کلیج البصر است و خلق اسباب کلیه مانند زمین و آسمان و لو اکب قضا است و بتربیب مسلمات بر اسباب لحظه بلخه تقدیر است و این ربانی است که نام در شرح
اسما چینی گفته و حمل از ان در شرح آورده ایم و چون وی تعالی عالم است باید که بنده مستسلام کند حکم او را و انقیاد آورد و او را راضی باشد بقضای او و او را برای ذمه خود کند از حقوق و انصاف
خلق بر خند باشد و اگر کسی را با او خصوصی اقتدا انصاف نکند یا در دوزخه غافلان محسوس کرد و در روزی که وی تعالی حکم کرد و رسوا نشود و از سابقه حکم از لی برسان و اندوین باشد و خلق
که در دفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف و در بر نفس خود حکم باشد بجهاد و در ریاضات تقدیر مسلمات که نفسی بصلح دنیا و نیست العدل عدل و در هر مصلحتی ادو و دینیه
و عدل ضد ظلم و جور است و بعضی استقامت و اعتدال و برابر کردن چیزی را به چیزی نیز می آید و وی تعالی نمره است از جور و ظلم چه ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک است و همه افعال حق
منصف و معتدل است و متضمن حکم و مصالح و لاتخصی چنانکه باید و شاید بهیچان نیست قوله تعالی یا متری فی خلق الرحمن من تفاوت و وی تعالی با هر یکی معامله برابر عمل می کند و در
محبت و نعمت کرده و این از عدل باشد و گاهی عفو کند بکسیست بجهت مصلحت و چون بنده دانست که حکم مطلق است و همه بقضا و قدر است و در همه افعال و احکامات
باید که در افعال او تدبیر حکمت و اقتراض نکند بلکه بهر حق و عدل داند و تخلی آنکه در مردم عدالت و در خصوص او آنکه رعیت و است و در ملک و وجود است و شهنش و غضب را در تحت سیاست
عقل و دین اسیر کرده و افعال می بر عدل استقامت و توسط و اعتدال بود و بیت سعادت برود و رستی کن که منزل برود و کجرفار اللطیف لطف نرمی و نازکی در کار
و کرد و یکی کردن کسی و لطف خدا بنده توفیق طاعت و عصمت از محصیت است و از محله لطف او بنده کان اعطای می است فوق لغایت و تخلیف او و درون طاقت و رسانیدن به حاجت
ای بسجی خفیف در مدت قصیر که عمر است بلکه در یک ساعت چنانکه کسی که بیان آورد و گاهی شقت بجهاد و کلفت در ریاضت لطیف و نرمی آسان میگرداند و اگر خواهد بی زحمت ریاضت بجهاد
منزل مقصود میرساند و تقرب و قبول درگاه خود و مخصوص و مشرف میگرداند و لطف را بعلم بد قاتی مصالح و خفیات امور و رسانیدن آن به مصالح برسیل نفی و نرمی نیز تفسیر میگرداند و این
هر دو امر یعنی احاطه حق سبحانه بد قاتی و خفایا و در فرق در افعال و لطف وی در ان احواطه و حیاطیان پیرو نیست و تنبیه میگرداند است اما در غزالی در بعضی مثل آن و گفته چنانکه لطف او و خلق
جنین تا آخر عمر و رسانیدن قندچه در شکم چه در حالت رضاع و بعد از ان در اخراج شیر صافی شیرین از میان خون و سرکه و بر آوردن جوهر نفیس از میان اجار و بیرون آوردن عمل از کس و ابریشم
از کرم و در از صدف و جلیبتر از همه پدید کردن آدمی که تسود و معرفت و حامل امانت و شهادت ملکوت مملکت و ارض و عارف ذات است و صفات است و امثال این بیرون از حد حصرو احصاء است
و هر که دانست که وی تعالی لطیف است و عالم بملکات و فهارست و موصل جلایل نعم باید که ظاهر و باطن را از ذکر و تمییز و ترک ادب و اخلاق و ذممه نگاه دارد و شکر نعمت می گوید و توفیق خیر و
طاعت از وی جوید و بتقصیر خود معرفت آید و تاب و متعذر گردد و خلق آنست که بنده کان خدا لطف و در دوزخ می کند چه در افاق حیه و نیو چه در رماض ریح و حاتیه و نیو و دعوت الی الله و
ارشاد بطریق حق برقی و لطف و حکمت و موعظه حنه و علم خفایا و فهم دقایق پوشیده باقی و سهولت و نرمی بخلاق برساند و افادات نماید الخیر خبر که می خیر کاه و دانا و نیست شیخی
در ملک و ملکوت و متحرک و ساکن میشود در زمین و آسمان و دوزخ و مصلحت و مصلحت میگرداند و در کون مکان نفسی خبر میگرداند که آنکه در دوست تعالی شایسته از ان خبر و با منی خبر راجع بعضی عالم کرد و
که آنکه خبر مخصوص با جبار داند و بعضی عالم با جبار که نیدام غزالی گفته که خبر بعضی عالم است لیکن علم چون اضافت کرده شود بخفایا می باشد خبرت گویند و صاحب آن خبر نامه است و گاهی خبر
بعضی خبر میگرداند یعنی خبر رسیده از کتون علم خود و وی تعالی خبر رسیده است از گذشته و آینده بکلام خود و باین معنی راجع بصفت کلام کرد و در خبرت و اختیاری معنی آن نمودن تیر آید و وی تعالی از اینده
بنده کار را امر و نهی و تکلیف شرعی چنانکه فرمود بسبب که حکم احسن عملا بنده چون دانست که حق تعالی خبر است مراقبه علم او را از دست ندهد و تصدیق نماید از انبار او را آنچه خبر داده و امر و نهی را بجا
آورد و خلق آنکه بکارهای دین دانا و باریک بین باشد و از آنچه در عالم قلب و قالب او میرود خداوند بصیرت و خبردار باشد و از ملکاید نفس و فکر و خندان آن بر خند بود و خبر رسیده باشد مردم را از ان
و مستند و داعی ایشان بود بطریق نجات از ان و از نایده بود ایشان را بدان الحلیم عالم هستی و بر و باری و حلیم آنکه او را ختم از جای خبر و باعث بر استحال عقوبت بنده و مسارعت انتقام کرد و
با وجود اقدار که توبه تدارک کند عفو فرماید و اگر خواهد بی توبه نیز رحمت کند حلیم علی الاطلاق حق سبحانه است و بنده گاهی به استحال نمی کند و عقوبت و لیکن به عزم می باشد و کینه نگاه میدارد و تازد
فرصت کینه را می کشد و وی سبحانه خود را با انتقام نیرو و صف کرده است پس حق عباد است که از انتقام وی خائف باشد و از بهت علم می آید و عفو باشد که چون در حال علم کرده است در آن نیز عفو کند
و باید که از چنین فانی را که با وجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیکرد و عفو میکند و نعمت کرده داده است باز نمی سازد شکر گوید و شرم دارد و در نظر چنین کریمی بغیر فانی کند و خلق آنست که بنده پابندی می گرداند
از جاز و د و تمکین و وفار دند و بعقوبت زیر و ستان تحمل نماید و صغ و خف و شیم خود سازد و ذکر و باجای حد و در شریعت العظیم العظم و العظم بزرگ شدن و عظمت کاسی در اجسام که مسکات ابعاد
اطلاق باید و گویند که این جسم عظیم است و آن جسم عظیم تر از دست و وقتی است و مساحت وی در طول و عرض و عمق آن بیشتر از این باشد با این ده قسم است یکی آنکه بر یکدیگر چشم را محیط میگرداند و بامر
بمان خا که فیل و امثال آن می گوید و دیگر است که محیطانی کرده و صراطی و چنانکه زمین و آسمان و این اعظم است از اول و گاهی در مسکات بصائر استحال کنند و تان نیز اقسام اند قسمی است که عفو
میشود و اما که حقیقت آن محض و قسمی است که قاهر است از ان که محض و بعضی قسمی است که تصور نیست اولی محض و احاطه وی بجهت حقیقت آن و عظیم مطلق است که عظیم تر از همه است و مجاز است از عظم
و برهان از این است که هر یک از این صفات و صفات وی رسد و آن ذات حق است تعالی و تقدس و یکسان است خلقت حق است و خورده نفس خود را بجهت خلقت و او قائل که با قبال و امر و نوا می و احکام و شیعی

بیراث رسید گفت الهی ما باین دایم تمسک آفریده اما محافظت این حضور طلب را تفرق میرساند و خداوند توفیق از برای من بخا دارد و هر چه بود بمهر ربود و ایشان را پس برگاه که اورا بخیر تسخیر می یافت
تعالی آن را در غیب بوی میرساند و چون بنده دانست که پروردگار او حفظ است باید که از همه آفات و مخافات و از غلبه نفس و هوا پنا و حفظ و حمایت او بدو بیت هر کس بخدا پناه آرد و از او بلا
دارد و توفیق آنست که حد و دو احکام شرح را بخا دارد و جوارح را از معاصی و دل را از ذکر اسامی و سوا از ملاحظه اغیار محفوظ دارد و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و وفو
ماندگان و عاجزان را دست گیرد و محافظت نماید و محافظ قرآن و حدیث کرد و معانی آنها را در دل بخا دارد و المقتضیات خالق اوقات و رساننده آن بایان و قوت خورشید آن خیریت که بخا
بر پایستند بن انسان از اطعمه و اوقات خورشید و این قوت ابدان است و قوت احوال معرفت و ایمان است و مقیت معنی توانا و بخا دارد و کلاه و حاضر نیز آید و قول تعالی و کان لهم
علی کل شئاً مقیاً ای مطلقاً در اوست و جامع معنی علم و قدرت باشد پس بنده باید که قوت و قوت تن و جان از وی خواهد و معلوم می گانند که انبیل تشری پسندند که القوت خال ذکر الهی الاموت
و بعضی این چنین بگفتند که از وی برسد که قوت تو نیست گفت الله گفته مقداری که از ان چاره نیست گفت از الله چاره نیست گفته از چیزی میرسد که قوام حید با آنست گفت قوام حید با آنست
اگر شما اندامی شناسید و توفیق آن است که سرکنار اطعام دهد و غافلان را ارشاد کند و از احوال نفس خود مطلع باشد و بر اصلاح حال خود اقرار نماید الحسب کافی و بسنده و جمیع کار را چو
بسنده آمدن چیزی از جنبه الی می گویند معنی کافی یعنی پسندیده شد از این چیز پس حسیب معنی محاسب است و این وصفی است که مقصود نیست ثبوت و سی حقیقه غریقی تعالی را زیرا که احتیاج بکفایت
جهت وجود و دوام وجود و کمال وجود است و هیچ چیزی نیست که کافی باشد جزیر اگر الله تعالی زیر که با و است و جو و اشیا و دوام وجود و کمال وجود و انهار و سبائی که آنها را داخل است در وجود اشیا و
کمال آن به توفیق و این پس اوست حسب مطلق و بعضی گفته اند که حسیب معنی محاسب است چنانکه مجلس و ندیم معنی مجالس و مناد است و وی تعالی حساب میکرد و از خلق را در قیامت و
میشمارد بر ایشان انفاست ایشان را در دنیا و آخرت و بعضی گفته اند که حسیب معنی شریف است از حسب معنی فضائل و مناقب شمردن و چون بنده دانست که وی تعالی بکفایت باید که کفایت
کند بوی و بکسند و بوی توکل کند و جمیع امور بوی و من توکل علی الله فحسبه و چون دانست که انفاست او را می شود و بران حساب خواهد کرد در ضبط کفایت افعال خود و نیک کرد و احوال خود را چو
دانست که مراد است شرف و کمال ظاهر کرد و بوی خاست نفس و ذات آن پس بکشد ذات خود و عجب نیارد با فعال خود و توفیق آنست که سبب کفایت حاجات محتاجان کرد و با نفس خود
محاسبه کند پیش از آنکه حساب گرفته شود از وی و نفس خود را بمعرفت و طاعت شریف کرد و از الجلیل الجلال و العلی العزیز و بزرگ قدر شدن و اوست تعالی بلیل مطلق جامع نعوت جلال و صفات
کمال امام غزالی گفته رحمه الله علیه که بکمال کمال ذات است و جلیل کمال صفات و عظیم کمال ذات و صفات جمیعاً منسوب با دراک بصیرت که محیط بان توان شد انستی و در اصطلاح قوم
انار صفات قریه را جلال خوانند و ظهور را انار صفات لطیفه را جمال و جمیل نیز در اسما الهی آمده اگر چه در وایت مذکور نیست و جمیل در اصل موصیع است در صو ظاهر مد که بصو از آنچه محسن و جلالت
ظاهر بصو موافق آن باشد بعد از آن نقل کرده شد بصو را طبع که مدرک بصیرت کرد و چنانکه سیرت جمیل و خلق و جمیل مطلق او است تعالی چنانکه جلیل مطلق او است و غرض از آنست که هر کس که در عالم
حسنی و جمالی و کمالی و جلالی است پر تو از انوار ذات و انار صفات اوست و چون بنده شناخت که جلیل حق و جمیل مطلق اوست تعالی و تقدس تغلیظ کند که از او دوست ندارد و مکرر او و بداند که در او متعالی
انوار جلال و جمال و عظمت و کبریا و جل جلال و عظم شأنه و در مجازی خود را در زبان و کلامش آرد و نیست مطلق کرد و تا هست مطلق فکر کند چنانکه گوید شعر شرقی غرضی از جوی من وطنی اودا
تغیبت بد آن بد عیسی که شدم در کم شدن دین نیست نیستی رستی آئین نیست تو در کم شو که بجز دین بود کم شدن کم کن که تفرید این بود و توفیق آنست که نفس خود را بصفت کمال و صفو
کرد و از صفات باطنه خود را نیک کرد و از اخلاق و سیر را تزیین کند با جلیل جمیل کرد و در خدا و خلق همه دوست دارد و الکرم بزرگ و عزیز گفته اند که چون کسی را وصف بگویم کردی بر صفات نیکه
اثبات کردی و گفته اند که اگر کم آنست که چون کار کرد و عفو کند و چون وعده کند و وفا کند و چون عطا و پیش از امید دهد و هر که او بوی التجار دارد و از صفات نیکه دارد و از جمیع وسائل و شغفای دنیا که در او کم
کم تر گفته اند چنانکه جلیل معنی محل داشته اند و معنی او نیز آمده و تمام این معانی بر وجه کمال خاصه ذات کریم متعالی است نقل است که اعرابی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سوال کرد که یا رسول
حساب ما در قیامت کند سلی فرمود که خدای تعالی خودی خود حساب کند و اعرابی را خوش آمد و قسمی کرد پس پسندید که چرا قسم کردی گفت که می چون عیب میزند بپوشد چون کار بد شود عفو کند و بنده باید
که وظیفه شکویم و کلام و عفو و جو کند و دوستی این چنین کری در دل کرد و توفیق آنست که سعی کند در تحصیل آن و تحلف کند در انصاف بدان تا حاصل شود و او را چیزی از این یا سمر آن بران و جلال
بشان او است و انبیا صلوات الله و سلامه علیه همه متصف اند بدان اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیا علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها و همه کلمه و کرم و متروا و است کرم الا کرم
بعد از تعالی و اما بعد از او و انبیا و علمای همه اهل کرم اند علی حسب درجات و مراتب الوقیب فی الصلح و رقیب نجبان و چشم دارنده و موکل طیبی گفته رقیب خیفه که رقیب باشد شیاد و ملاحظه کنند که
پس غایب نکرد از وی مقدّم زده در زمین و در آسمان امام غزالی گفت رقیب جلیهم خلیف کسی که مراعات کند چیز یا آنچه خفا کند و در ملاحظه کند از او ملاحظه لازم و دائم دارد رقیب خوانند پس رجوع معنی تفت
بخطم و حفظ باشد و لیکن باعتبار لزوم و دوام و سبب آنست که میسر را تفسیر بر رقیب کرده اند لیکن اندر کرده اند در معنوم وی مبالغه در رقابت و ماینو ج فرق بود میان هر دو و در توفیق و توفیق ظاهر است که
خود باشد خود را غرض نفسی و قلبی از کرم و قلب بخا دارد و دایم در نظر حق با ادب باشد و از ناشایسته پرهیزد و بداند که وی تعالی رقیب و شاهد است در جلال ظاهر و باطن و بداند که نفس شیطان و دیگران بنده
و فرصت محاسبه میدهد و باعث اندر بر غفلت تا چون فاضل کرد و در خود را بکشد و کین خود بکشد پس همیشه پرخیزد و از ایشان بسیار بود و از کرم و لیس ایشان و بر بنده راههای و آید ایشان بنی مراقبه نیست
اجابت جواب دادن و اجابت ماکردن او است جواب و همه ذکر او را خواند و اجابت کنند به هر سوال را و او است اجابت کنند و دعای مضطربین بر زبان حال و حال بلکه اجابت
کرده است پیش از آنکه دعا کنند و او است پیش از آنکه می طلبند و از حیل اجابت اوست دعوت خلق و کفایت او حاجات ایشان را که تدبیر کرده است کار ایشان را
پیش از آنکه پیدا کنند ایشان را به پدید اگر دن اسباب از ازا ق و آلات در آسمان و زمین پس بنده را باید که اجابت کند دعوت حق را در امر و منی و اجابت کند بنده

ذات و کمال صفات وی اگر چه از ادراک کائنات و صفات عاجز و قاصر است و بهر جهت خطبه بر نام تو خوانند این همه از تو بخرا می نهند این همه که چه توحید تو میخوانیم با هم تو میمانی که ما تو را ندانیم و بهر جهت
 باید که از آنرا خبر حصول و اطلاع حق و از نشاندن وی بر اعمال غافل نباشد و بهر جهت وی بر عقلی رسول و صدق وی مصدق بود و احکام دین اسلام را منبوع و بر کمال ذات و صفات و صفات حق و متعلق
 و متعلق معنی اصل با جمیع معنی علم و خبر است و معنی ثانی سعی کند که تحصیل عدالت و تزکیه و تصفیه اناهل شهادت در دنیا و در روز قیامت و شهادت بر وحدانیت حق و بر مشایق انبیا کرد و
 اسلام را خواص عباد الله باشد الحق بمعنی ثابت و مست و در مقابل او است باطل بمعنی نیست و ناچیز و معدوم و ثابت و مست مطلق است تعالی است و سایر موجودات اغیث است امکان معدوم و دنیا
 و غیث که در حد ذات ایشان از وجودی و ثبوتی نیست چنانچه گفته است الاکل شیء ما خلل الله باطل و تفصیل کلام آن است که اینجا سه چیز است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجبی و باطل بوجبی پس
 متعلق بالذات باطل مطلق است و ممکن لذات حق است بوجبی و باطل است بوجبی و او را از جهت ذات خودش وجودی نیست اصلا پس باطل است بذات و مستفید است وجود را از غیر خود
 از وجبی که بجانب عقید وجود دارد و موجود است پس وی باین وجه حق است و این است معنی قول وی سبحانه کل شیء بالک لا وجه پس معلوم شد که حق مطلق همان موجود حقیقی است که
 بذات خود موجود است و هر چه وجود دارد وی میگرد و آن خداست و جل تعالی و تقدس و حق بمعنی صدق و درستی که اقوال و اعتقاد است و مذاهب را بدان و وصف میکنند نیزستی
 بوجود و حق دارد با اعتبار ثبوت این جهت او را حق می گویند و حق بمعنی سزاوار نیز می آید و او است تعالی سزاوار الوهیت و اقوال و افعال وی از نشانی بطلان و کذب منزه و مبرست و تخلق
 است که مستحق گردد بنده و متابعت حق که شریعت نبوی است صلی الله علیه و سلم تا انان نوری و حضوری بر دل مستولی گردد که بدان مستغرق گردد و در وجود حق و ذکر وی و حضور وی میستغنی
 گردد و معنی همانیت نام غزالی گفته رحمه الله علیه رحمة واسعة که هر چه حق است و لیکن حق بذات خود نیست بلکه هستت مجزا و ذات وی تعالی بلکه بنده بذات خود و باطل است اگر موجود است
 حق را و او را نمی بود پس خطا کرد کسی که گفت انا الحق هر کسی که از دنیا و ایل و انجمن را دور کرد و وی حق است و میگوید این تاویل بعید است زیرا که لغت و آلات ندارد بران و بکار اندکین مخصوص بوی نیست بلکه
 هر چه با خودی است حق است تاویل دوم آنکه مستغرق گردد و در وجود حق تا آنکه در باطن وی بحسب شهود و گنجایش غیثانده و هر چه کلیت چیز را و تمامه او را و کبر و دور وی مستغرق گردد و میگوید و مبالغه
 میکنند که او است و از اینجا گفته است اناس من اهلوی و من اهلوی انما را استغرق و استنلاک داشته است انبی کلام الامام می موجود بحق وای نور مطلق افاضه کن بر ارحامیت و فورانیت
 وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان تو و شود و تو و منور گردان نور اسم خود دل بنده خود را تا چنانکه اسما و صور و جلال حق است و حقیقه و معنی تکریم و با وجود آن آگاهی و هویشاری پیدا
 آرد و از نسی و بخود نیکی دارد تا کوید با بعد الحق بکمی آنگاه دیگری انا الحق گفته است انک علی کل شیء قدیر الوکیل و کیل آنکه کار را با وی گذارند و تمام تصرف در دست وی دهند و وی تعالی خود بخود
 کارهای بند کار را بر خود گرفته و قائم شده با امور عباد و مبداء و عا و تحصیل هر چه بدان محتاج اند و نهایت میکند بغایت و کرم و خدمات همه را می توکیل و تفویض کند و کیل کاهی و فانی میکند قدرت
 قدرت وی بامری که وکیل است دران و وکیل مطلق آنست که امور موقوف باشد بوی و وی کافی باشد بقیام آن و وافی بود با تمام آن و ان کرم و غایت باری تعالی است پس بنده باید که بمساک
 خود را بحضرت وی سپارد و بتبیری وی باز گذارد و بیکلیت خود متوکل گردد و بروی و بسندگی کند باستغاث و استمداد وی از غیر وی میت کار خود را بنده انا گذار گشت نمی نیم ازین بهتر کار
 و حقیقت توکل ثقه است بغضات حق و اکثر استعمال توکل در امر ذوق است و مفهوم او عام است و تخلق آنست که در کارهای ضعیفان و فروماندگان سعی کند و در کفایت مهم ایشان کوشش
 نماید و در انجام مارب و تحصیل مطالب ایشان چنان شود که گوید وکیل ایشان است و وکیل خدا گردد بر نفس خود و خضم نفس کرد در استیفا حقوق الی و اقتضای اوام و نواهی وی تعالی العفو
 المیتین قوی توانا منین استوار اما غزالی گفت قوت دلالت میکند بر قدرت تمامه کامله بالغه و منانیت دلالت میکند بر شدت قوت و الله تعالی ازین جهت که قدرت بالغه و کامله دارد و قوت
 و ازین حیثیت که شدید القوت است متین است که در قرآن مجید وصف کرده است خود را بنده القوه المتین و مرجع این معنی قدرت است و ذکر آن بیاید و وی تعالی از غیر مانگی و ضعف فرو
 مانگی منزه و مبرست و بعضی گویند قوی متین بمعنی خالق قوت و منانیت است فعیل بمعنی مفعول پس در همه کار قوت و نصرت از خود خواهد و خود را و همه کس را و همه چیز را و همه مقادیر او داند و در
 وقت جرات و بی ادبی از قوت و قدرت او هر سان باشد و تخلق آنست که بر بر او ای نفس قوی و جبره باشد و در دین مصلب و سخت بود و دقیق قوی و متین باشد و در اجرای احکام شریع و
 وستی با خود راه ندید بیت نفس کا فر کش را بر خویشتن سلطان کن دشمن است او هر چه فرماید که آن کن آن کن الولی محب و امرو حق سجا محب مومنان و متیقان است و نصرت میدهد
 ایشان را و وی تعالی دوست میدارد مومنان را الله ولی الذین آمنوا ولی بمعنی متولی امور نیز آمده و وی حق سجا منمولى امور صالحان است بلطف و اصلاح که توکل کرده اند بروی و تفویض
 کرده اند امور خود را بوی و متولی امور تمامه خلاق است از آنچه محتاج اند بان از امور محاش و معاد و بمعنی قریب نیز آمده و همت و وی تعالی قریب است بمحسان و اذا سالک عبادى عني قریب
 قریب پس بنده باید که بتکمیل شعب ایمان خود را شایسته مزید دوستی سجا گردد و در همه کارها مدد و نصرت از وی جوید و بر تولیت و محبت وی شکر گوید و از قرب وی تعالی آگاه بود و التفات و انظار
 نکند و تخلق آنست که دوست دارد او سجا را و دوستان او را و کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او و سعی کند در تقضای حاجت خلق او و نظم مصالح ایشان تا شرف گردد و باین اسم نامیده شود
 او را و لی الله یکی از نشان ولایت آنست که وی تعالی دائم دارد و توفیق و نصرت او را و محمول و مطرود ذکر اند و از آنرا اگر قصد محصیت و بدی کند بکارها و اولاد آنرا و اگر ناکا و دران بقیه بتوبه و انابت
 زود باز گردد و دران نگردد اینست معنی اذا احب الله عبد لم یضربه و ذنب و از نشان ولایت است که او را در دل و دوستان خود جای دهد زیرا که دل ایشان بکل نظر حق است و چون او را در آغوش جای
 لایزال و توان بر وی نیز افتد بیت دل بست آرد و لی در هر حال صلی داری اللهم رزقا للحمید حمد و محبت ستودن و ستوده شدن و او است ستانیده ذات خود و ستایش کننده صفات
 خود بکلام خود و در نازل و تثبت آیات نبات و ملائزال لا حصی ثمار طیک انت کما تثبت علی فتنک دلیل آنست و ستانیده انبیا و اولیا و مقربان است بغضلیت ایمان و احسان و وفایان و
 ستوده شده است بتائیس خود و ستایش جمیع آفرینش خود که و ان من شیء الا اسیج بحمد و یا حمید بمعنی تسبیح جمیع محامد است که توصیف بکل کمال و عطا کننده هر نوال است و هر حمد و ثناء را بهر بذات

[illegible]

او است جل جلاله و عم نو اله و بیچ یکنوی و احسان نیست که اگر کسی دوست بخواهد متولی آن و تفصیل بر خدا و احسان بیرون است و آن تعد و انعام انداخته و بدهد باید که
شکر نعمت و مروت خدا بخالد و بخلق خدا یکی و احسان نماید مخصوصا بدو و پدر و اقارب و همسایه و سایر اهل حقوق و مستحقان بلکه غیر مستحقان نیز داده و اند که شخصی حضرت غوث الثقلین شیخ محمد
عبد القادر جیلانی مالی آورد و در غیر مال نکوه و گفت مستحق از راستی تمیز نیان اینها نیستند انهم و تمیز میان اینها نیستند هر که فرمالی به هم فرموده به مستحق را و غیر مستحق را تا بهر حدی تعالی تا بهر حد حق
آتی و مستحق آن نه التواب توبه بازگشتن از گناه و اصل معنی توبه رجوع است چون نسبت به بند و کند به رجوع از خصیصه مراد از بند و اگر بر سرورد کار نسبت کند رجوع به محبت و توفیق داده و نماید
و وی تعالی نیز بهر یک میگوید توبه را و توفیق میدهد بند را بان و بیدار میکرد از خواب غفلت بختیفات و تخذیرات و تنبیهاست بر و خاصیت عواقب معاصی پس رجوع میکند بند توبه
و مذمت و رجوع میکند وی سجده بغضل و کرامت پس حقیقت توبه حق سابق است بر توبه بند و چنانکه فرمودیم تا بهر حدی تعالی بگویم توبه و می نشینیم و بند باید که دائم در میزند
و در نوبه می بر بند و از غلبه حق توبه طلب دارد و از گناهان ایشان کرد و در کوشش بخت با دارد و توبه تا بهر حدی تعالی و از جمله التوبه قبل الموت را مثال کند حکایت عیسی ابن مریم و از کوه بخواران
میر از غلظت را چنانکه حالت است میر سید ذین کبیر زالی به کجاری شسته بود و گفت چنانکه می بین کسیت این بند است از چمن غایت حق افتاده و بان طایر بسلا کشته عیسی بن مریم شنیده و غلظت
خوب بازگشت و ترک کرده و از توبه مشرف شده و بیک مبارک مجاد و رکشت و تخلق آنست که از زلات بندگان اعراض کند و اگر اعتقاد نمایند و توبه بکنند قبول کند کرم و انعام بر ایشان و
نماید و هر که بعد از نماز چاشت صد بار بگوید اللهم اغفر لی و تب علی انک انت التواب الرحیم کنایه از آنست که توبه و شوقند از جانی کتب الحدیث المنتظم انتقام به عقوبت پاداش کردن و یکی از صفات
حق سجده انتقام است آن اند غریز و انتقام و این بعد از انداز و اعمال شده و اغلاظ است از معاجلت و مسارعت و وی سجده انتقام میکند و عقوبت میکند کافر را و تندر و ان را سبب کهور
کشی و معاصیان و فاسقان را اگر خدا به عقوبت کند و اگر خدا به بخشش پس بند را باید که از انتقام حق پر خرد باشد و از معاصی مجتنب و محتاشی و تخلق آنست که در حفظ خود و شرع و احکام آن در
و بند کند و انتقام کند از دشمنان این دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و نمری و اغیبت که چون از انتخاب معصیت کند یا در عبادت تقصیری نماید انتقام از او کشد و عقوبت کند باز به
بسطای گفت که نفس من کما سکر در دوشی از شهاب از در پس بختاب کردم و او را منع کردم و از آب خوردن یکسال الهفو محو کننده سیأت و در گذرند و از معاصی قریب یعنی غفورا است و لیکن این نیست
از آن زیرا که غفران یعنی از معنی سترو کتمان است پس غفار یعنی پوشنده گناهان است و غفو مشعر محو و اعدام است و بنده هر چند که کار بد و بغیر پروردگار امید دارد و پس دست به بر میانی هیچ مجرم نتواند
بنا به نداد و شاید که موی که به بخشش با قامت حد شرع و حکم دین بیت رو مکن بد را چه دانی در ازل نام و در نامه لیکن بود و در و در جای لیکن این کان بر تو در و در و زنا تا فانی بود و تخلق آنکه
تقصیرات مردم و جزایم ایشان را که دخی او کرد و اند غفو نماید تا درجه الخاطیون الغیظ و العافین عن الناس در باب الرؤف رفت شدت رحمت و غلبه آن بعضی گفته اند از ذات احسان است
که صاحب آن شفقت محسن است و رحمت انسانیت که بدان حاجت کسی است که احسان کرده بوی دوی تعالی عذر بانست بر بندگان در سال رسد و بیان شریعت که موجب عفو ایشان است
از اسباب عقوبت عقبی و عصمت از زلت المیخ است از غفران معصیت پس رفت عبارت از معنی اول است و رحمت از ثانی و بیان تعلق و تخلق در باب اسم الرحمن الرحیم که شدت ممالک
الملک نافه است حکم او و مشیت او و مملکت وی با سجده و اعدام و انقا و افا و وجه تعلق و تخلق در شرح اسم الملک که شدت ذوالجلال و الاکرام آنکه هر کمال و بر کمال ثابت است مراد او
و هر کرامت و هر کمالات مراد است از وی جل جلاله و عم نو اله پس جلالت منعت ذات اوست و کرامت فعل اوست که فاعل است از وی بر بندگان او و انواع اکرام او و بندگان را با جرح
از اندر حصه و ثنای است و مجمل آن در ضمن قول دی و لعل که معنا می آید و آن تعد و انعام انداخته و بدهد و هر که کرام او دارد
شکر گوید مراد پس خدمت نکند غیر او و سوال نکند غیر دی و تخلق آنست که تحصیل کند در نفس خود را جلالتی و شرفی و کمالی و انعامی و اکرام کند بندگان حق را چنانکه لائق و منزه او راست المقسط
قسط و جور و سباده و اقساط عدل و داد گسترده و مقسط عادل که انصاف میگوید مظلوم را از ظالم و کمال این معنی آنست که در روز قیامت ظالم و مظلوم را از یکدیگر بشود و در و چنانکه در حدیث
آمده است و شرح این در اسم العدل که شدت الجامع جمع کرد آوردن و کرد آئینه خلق تماثلات چنانچه آدمیان بر روی زمین و بر آئینه اند ایشان در محشر و حسابات بیچ جمع میان آنها
و گویند و بر زمین و دریا و حیوانات و نباتات و جمادات و معدن مختلفه و میانها مختلف اشکال و الوان و طعوم و اوصاف اند و همه را در زمین جمع کرده و همه را در عالم جمع کرده و همه را در زمین جمع
کرده و حیوانات میان استخوان و پی و درک و مغز و سایر اجزای حیوان و جمیع کرده و میان متفادات چنانکه عناصر و کیفیات آنها را در مزاج و این المیخ و جود جمع است و جمع کرده و دلهای عارفان را
تقدیر خلاص شده اند از اسباب تفرقه و دیت و سلطه و حادثات و جمیع کرده و همو ایشان را در طلب خود و دلهای ایشان را بکند خود و اند که اندک عظمی القلوب و جمیع کرده و فضایل و کمالات و درخشا و
اولیا و علما و جمیع کرده در بعضی از کمال اولیا علم و سیادت و کرامت و غر و قدرت و جمع کرده و فضائل اولی و آخرین در سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و اصحاب و انبیا و جمیع بند باید که مایل
و تعلق کند به خلق صنایع و بدایع الهی و افعال غیر متناهی و تخلق آنست که جمیع کند میان علم و عمل و کمالات نفسانی و جسمانی و معرفت ذات و صفات حق و صفات حمید و اخلاق کرده و در وظایف عبادات
و احوال و غیرات و مبرات و سایر فضایل و کمالات معنی و معنی و سکون طلب و محبت مع انتمی و در محبت کوشش با همه ذات شوی ترسم که بگراند شوی با شوی الهی المعنی غالی نیاز شدن غ
بی نیاز کردن و وی تعالی غنی است که در ذات و صفات و افعال از همه بی نیاز است و با وجود آن بی نیاز که دانیده است و بزرگوارانند کان خود و لیکن آنکه میگوید و با غنی غیر غنی مطلق
تو با وجود فقر اگر از امثال خود غنی کرد و معنی خود محتاج است و غنی مطلق حق است تعالی و تقدیر الله الاناس اسم العقر الی الله و الله معنی الحمید و بنده چون دانست که حق سبحان بی نیاز است
نیاز محض است و برده چون دانست که بی نیاز از دهنده است طمع از همه قطع کند و سوال نکند مگر از وی و وی نیاز ندارد و مگر بوی و از خلق بی نیاز کرد و مطلق با سبغ می کرد و با چون نیازمند از محبت
گیرد و آنچه تواند رفع احتیاج ایشان کند و آنچه افضل نعمت حق نزد او است فقر و مساکیین با فاضل کند و از سوال بی نیاز کرد و از خلق الناس المعنی نیز باید المعطی المانع هر که را هر چه خواهد و هر که را

نه چنانکه این علم و لا محطی لما منع و بنده چون دانست که حق تعالی محطی و مانع است بعطای او امید دارد و در تمنی و خواهی و تمنی که می خواهد حاصل آن را و فاسقان و ظالمان مانع نماید پس روح را از انوار حضور و طاعت عطا کند و نفس و طبیعت را از انوار شهادت مانع آید و درین روایت ابی هریره که در کتاب مذکور است ذکر لفظ نیست و منع را بر این روایت تفسیر میکنند بر دو سبب اول و سبب نقصان در ایمان و ادیان بخلق عقل و وضع شرع و باین معنی راجع و آیل معنی الحقیقت میشود چه منع از اسباب هلاک از ضروریات حفظ و لازم است و حاصل نمیشود حفظی و لیکن منع از اضافت بسبب مملکت میکنند و خطرات اضافت بحر و س از هلاک نیامد و مقصود از منع و غایت و بی خطاست پس هر چه در اسم الحقیقت از معانی و وجوه تعلق تعلق مذکور شده در اسم مانع نیز ملحوظ خواهد بود و در فرق میان این دو معنی آنست که منع بمعنی اول منع از عطا است و بمعنی ثانی منع از لطیف ظاهر است از خدا و گاهی منع از عطا نیز لطیف میباشد ولیکن معنی منع میکنند وی سبحانه از روی و شهود بترا از نفس کسی که میخواهد مخصوص میکرد و از بفضل و کرامت خود و از اهل خصوص کرداند و منع از ادوات و اختیارات را از قلب کسی که میخواهد داخل کرداند و از برای خود و مقام اهل خلیص از مرتب اهل خصوص بلندتر و بنده چون دانست که مولی تعالی اسباب و هلاک نقصان از وی منع میکنند و در حفظ خود نگاه میدارند و هر چه در حق بر این نعمت و تعلق آنکه مانع آید و در برابر شادان طریق فساد و هلاک خود و باطل صلاح بخاطر دین را و اهل دین از آفات و مخافات الصناد و المانع خالق خیر و شر و مانع و ضرر است تعالی و آفریننده درود و اورنج و شفا و گرمی و سردی و خشکی و تری است تعالی گمان نبرید که در مانع مانع خود است و هر ملک بنفس خود و طعم بنفس خود میسیر کند و آب بذات خود سیراب میسازد اینها همه اسباب عادی اند بمعنی آنکه عادت بران جاری شده که وی سبحانه اینها را اسباب ساخته است و بواسطه اینها تعلق میکند اگر خواهد اهل اینها نیز پیدا کند و اگر خواهد وجود اینها بکنند و همچنین کل جزای عالم از علویات و سفلیات و وسایط و اسباب سحر قدرت کامله تا مبادی تعالی اند و همه اینها نسبت بقدرت ازلیه مانند قلم در دست کاتب اند بی توقف و قدرت ممتنعی است شامل اکثر صفات خصوصاً صفات فعلیه و فرق بنجوم و خصوص و جمات و حیثیات است و بنده باید که غرض از دفع جمیع احوال و عالم اسباب را مغلوب قدرت و شناسد و حکم قضای الهی تسلیم کرد و تقویض امور بوی کند و نه کاری کند وی در خلق در راحت و خلق از وی در راحت حکایت آورده اند که موسی علیه السلام زور زدند از بحضرت حق تا باینکه حکم شد که طلاق کیا هرگز ندانند نه تا آرام گیرد کیا بر ندانند و آرام گرفت بعد از مدتی باز ندانند و در کردیم از آن کیا بر ندانند و در زیاد است گفت الهی این بان کیا است که تو تعلیم فرمودی خطاب با عتاب در رسیدگان که تو توبه بجناب ما کردی شفا و ایم و این کثرت توبه بکیا کردی در روزی که او را بدیدیم تا بدانی که شفا و هدیه و ایم کیا و تعلق آنست که با الهی و حکم شریعت ضرر رساند و زجر کند و دشمنان دین را دفع سازد باری دهد و در و شان را با مقتضای ارا دت و امر بر و عمل کند که جمیع میان حقیقت و شریعت این است انوار نور در عرف عام بمعنی روشن است و نور در اسم الهی تعالی بمعنی منور و وی تعالی روشن گرداننده ستم است کجاکب و سیارات در روشن گرداننده زمین و بانیان و اولیا و علما و مؤمنین و مؤمنات و بسایق و ریاحین و روشن گرداننده دلهای مؤمنان و عارفانست بنور ایمان و طاعات و اخلاق و معارف و حقائق نور علی نور میدی اندیشه و من پیا و نزد خواص نور عبادانست از چرخیک ظاهر تر بود و ظاهر نگشته غیر خود را چون متعالی گردیده و وجود را بعد مظهر و وجود را باشد و مخفا هم عدم را و هیچ چیز را بیکر عدم نیست پس کسی که بری باشد از عدم بلکه از امکان عدم و بیرون آورنده باشد با هیات را از ظلمت عدم سر و انداخته است از غیظ که نامیده شود و او را نور وجود نور نیست که فاضل است بر جلالت و وجود و همه از نور ذات اوست اند نور السموات و الارض و درین مستحکام رساله در تفسیر این کرمه زیبطه آمده است که شکل ابرار اسرار و اطهار انوار شده است و با همه التوفیق و بنده و باید که از ظلمات طبیعت و کدورات نفس برآید و اقباس انوار شکست هدایت و مصباح شریعت نموده بنور علم عمل بیک از تمیز نماید و خواطر شیطان و انفسانی را از ملکاتی جدا کند بزرگان گفته اند که هر حالی که قیو علم نباشد اگر چه آن حال عظیم باشد غمرا و بیشتر از نفع بوده دیگر رعایت ظاهر علم و آداب شریعت فرو گذاشت کند حقیقت نور بدل و فرود نیاید و تعلق آنست که منور باشد بنور ایمان و عرفان و منظر باشد احکام دین را و در بایضت و مجاهده و ترک کینه نفس و تضعیف قلب و تجلی روح و بقا در نور الانوار فحای ظلمات بشریت نموده و بقا بنور الانوار حاصل کرده عین نو کرد و اللهم اعطنی نوراً و اعظمی نوراً و اجعلنی نوراً و الهادی هدایت راه نودن و بنبرل مقصود رسانیدن راه نمای همه راه و راه او است هر که راه دنیا میرود راه فنا و است و آنکه راه عقبی میسیر و در هر دو است و آنکه راه وصول بجناب قرب وی میرود و بادی جذبات غیبت است میت که نه چراغ لطف توره نماید از کرم قافلهای شب روانی نبرد و بنبرلی و انواع هدایت پروردگار تعالی را حاضر غیبت الهی اعطی کل شی علفه ثم دی چنانکه طفل را بجهت برآدن از شکم بکین پستان هدایت کرد و جو را بجهت از غیبه بچیدن و از راه نمود و کس شند را به بنام نودن خانه بر شکل مسدس که موافق ترین اشکال است بوی هدایت فرمود و شرح این دو در دراز است و محصل و عظم هدایت راه نودنست بطور که موصل بجنات نعیم و رویت و چه کریم اوست و ادب ابر کردن در باطن عباد از انوار توفیق و اسرار تحقیق که سلب هدایا است بطاعت و بمعرف و بهره مندترین بندگان محقق و مخلوق باین اسم انبیا و اولیا و علما که با دی خلایق اند بصراط مستقیم و طریق تویم خصوصاً سید انبیا و ختم رسل صلی الله علیه و سلم و علی و اوصیای و انبا و هدایه طریق الحق و جمیع علوم الدین اللهم فضاء و اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و ذوالنون عمری گفت قدس سره چه چیز از اخلاق عارفان است که تکیه عمر زکان را بکشاد و باز آرون و نیتها حق تعالی را با غافلان بسا دودن و بزبان توحید مسلمانان سخن را نمودن یعنی روی دل ایشان از دنیا بدین و از معاش و معا و آوردن البلیغ تمثیل و مانند و هر که در ذات و صفات و افعال بتمثیل و مانند است آن بر بیع مطلق است و آن جز باری تعالی کسی نیست و بدیع بمعنی مبدع یعنی نویسنده آورنده و نیز دارند و بهره و تفسیر کرده شده است قول وی سبحانه تعالی بدیع السموات و الارض و بنده باید که در هر چه از بدایع و صنایع نظر کند دل بجدایی بی مثل و مانند که مبدع اوست بر و در انصاف و شاد و بر وجود قدیم استدلال نماید و قول رسول صلی الله علیه و سلم در وقت دیدن توباه و هلا قرب الحمد من بی قرآن معرفت است و هر بنده که مخصوص است بخا صیغتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم و روح و تمثیل و بی نظیری یا نوید آورنده است چیزی از امور خارج بصفت کمال جمیع و یا با در هر خود را بر بیع گویند و بدایع مخلوقات محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و اوست فرد کامل و اوست در انصاف بصفت حق و خلقی با سمای وی تعالی علی الاطلاق که یکسک او را مثل نظیر نیست اللهم صل وسلم علی محمد بعد و کل ذرة شعر منزه عن شریک فی محاسنه فخر هر نفس فی غیبه مستقیم علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اتمها و اکملها الباقی و ایم الوجود که

اگر چه باشد که نام او مانند کف دریا در کثرت متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال حین یصبح و حین یمشی یکبیر بگوید در پنجاه مرتبه
 کند و در پنجاه مرتبه شام کند یعنی در صبح و شام که در سجده و تحمید و تهنیت با فضل ملجاء به نیار و بیچ کی روز قیامت علی فاضل از آن
 آورده است و ای عمل را الا احد قال مثل ما قال او زاد علیه کریم که گفته است مانند آنچه گفته است و ای باز یاده کرده است بر آنچه وی گفته است متفق علیه اینجا و
 می آید یکی آنکه از ظاهر عبارت این مضموم میشود که هر که گفت مانند آنچه وی گفت و آورد مثل آنچه وی آورد و باشد از فضل از آن و این ظاهر است اشکال دوم آنکه زیادت بر تعهدیات
 شرع و عباد و جانیست چنانکه در چهار رکعت پنج رکعت کرار در مثل این زیاده آوردن چون جائز باشد جواب اول آنکه تقدیر کلام و معنی وی آن است که نیار و مساوی آنچه وی کرده
 و نه افضل از آنچه وی آورده مگر کسی که گفت و ای آنچه گفت پس و مساوی آورد و یکسکه زیادت گفت از آنچه وی گفت پس و ای افضل از آن آورد و جواب از اشکال ثانی آنکه زیادت
 بر تقدیری جانیست که از شارع اجازت و تجویز زیادت نیامده است و در حدیث چون تصریح زیادت کرد و جز آن معلوم شده پس این مثل پنج رکعت بجای چهار رکعت خبر نیار
 بلکه مثل آنکه در نماز تحمید یا وضو شست رکعت آمده است و اگر تا سیر و در و از و بگذارد و نیز جایز است بلکه افضل است و تواند کرد و با و اعمال غیر و یک باشد و نفس تسبیح فافهم و عنه قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل من خفف فی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبان الی الرحمن و کلمه سبک بر زبان کران در میزان اعمال دوست داشته شده بسوی حق
 آن دو کلمه کدام است سبحان الله و تحمید الله سبحان الله العظیم متفق علیه و عن سعد بن ابی وقاص قال کما عند رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال روایت است
 از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت بودیم ما نزد آن حضرت پس گفت آن حضرت ایحضر احدکم ان یکسب کل یوم الف حسنة آیا عاجزی آید یکی از شما از آنکه
 کسب کند هر روز هزار تنگی فماله سائل من جلسنا به کیف یکسب احدنا الف حسنة پس پرسید آن حضرت را پرسند از بنم نشینان و ای صلی الله علیه و سلم چگونه کسب کند یکی از شما هزار
 تنگی را یعنی هر روز قال یسبح مائة تسبیحه گفت آن حضرت تسبیح کویده صدبار فیکتب له الف حسنة پس نوشته میشود و در هزار تنگی بحساب مشهور که هر تنگی را ده حسنة است او میگوید
 الف خطیئة یا افکنه شود و از وی هزار گناه این نیز حکم کتاب هزار حسنة دارد و از آنچه تقدیر کرده شد ضمیمه جلد با حضرت رفت اما اطلاق این لفظ در حدیث مافوس و معبود نیست
 و تواند کرد ضمیر سبحان و قاص و روایت این قول را وی سعد بود که گویا کسی از بنم نشینان و ای اضطراب کرد و پیش از تمام روایت حدیث از وی سوال کرد فافهم و او مسلم و فی کتاب فی جمیع الیوم
 من موسی الحنفی او میگوید و در کتاب مسلم یعنی صبح و ای از موسی بنی بنم صبح و فقه کار از فقه است او میگوید آمده و بکار برای تردید چنانکه تقدیر کرده شد قال ابو یوسف البزغانی گفت ابو یوسف
 تبع با وضو کسب آن نسبت بر تان کدام قرینه است از هزارم و ده و او عوانه و یحیی بن سعید القطان عن موسی روایت کرده اند از حدیث را این اند از موسی بنی مذکور
 گفت او او میگوید الف پس گفته اند و میگوید ابی الف پس هم کتاب الف حسنة میشود و هم خط الف خطیئة و ظاهر همین است زیرا که حسنة و در میگذراند سیات را هکذا فی کتاب الحسنة
 هم چنین بیان کرده است حمید بن ابی حمزه و عن ابی ذر عن قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم ای الکلام افضل گفت ابو ذر که پرسیده شد آن حضرت را کدام کلام تا
 حال ما اصطفتی الله لئلا یکنه گفت آن حضرت فاضلترین کلام کلامیست که برگزیده و اختیار کرده است خدای تعالی از فرشتگان خود را که تسبیح و تحمید میکنند و بدان کلام تسبیح است بقول حق سبحان و تعالی
 و عن تسبیح بحکم و تقدیر که از این تعلیم و تعالی است و ایشان را دلیل قول ایشان لا علم الا ما علمنا ان کلام کدام است سبحان الله و تحمید و ده و مسلم و عن جویزیه بنم
 و فقه و او سکون تخانی که یکی از ائمهات المؤمنین است ان البی صلی الله علیه و سلم خرج من عند هابکرة روایت است از جویزیه که آن حضرت بیرون آمدند و در بار دادی حین صلی
 الصبح پنجاه مرتبه کرد آن حضرت نماز با صدرا و وی فی مسجد هابکرة و حال آنکه جویزیه در سجده که خود بود یعنی در جای که نماز کرده بودند تسبیح میکرد و شاید که او مکانی است که
 ساخته بود در خانه خود و برای نماز کرده و آنرا مسجد کاهی که جویزیه میگوید ششم و هجده بار گفت آن حضرت و بر سر وی آمد بعد از آن صبحی بعد از آن که چاشت کرد آن حضرت یعنی در وقت
 چاشت و همی جالسته و حال آنکه جویزیه شسته بود قال ما زلت علی الحال الذی فادک علیها گفت آن حضرت آیا همیشه متنی تو بر حالتی که جد شدیم از تو بر آن حال یعنی از وقت صبح تا آن
 که وقت چاشت است بر حال خودی داشته و ذکر میکردی قالت نعم گفت جویزیه آری بر همان حال خودم قال البی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قلت بعدک اربع کلمات شکر و
 بر آنیه گفت من بعد از تو یعنی بعد از آمدن از پیش تو چهار کلمه سه بار و در وقت باطلت منذ الیوم اینچنین کلمات اند که اگر بر کشیده شوند و متقابل کرده شوند بجزئی که گفته و خوانده شود و در پنجاه
 مرتبه بر برمی آید این کلمات آن تسبیحات و تحمیدات گفته توسط سبحان الله و تحمید و دخی نفسه و زنه عوشه و هذا کلمات چهار کلمه است که مفید باشد و کلام
 و تسبیح و تحمید مشترک است میان اینها و از برای اینست یعنی تسبیح و تحمید یکیم تر از تسبیح و تحمیدات تو که بشمار و بی اندازه اند چنانکه موجب رضای تو شود و بجز عرش تو که عظیم است و تقدیر کلمات تو که در
 کلام است یا اسما و صفات او یا علم او است و ده و مسلم و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال یکبیر بگوید لا اله الا الله و حله لا یطیک
 له له الملام و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر مائة مرة صدبار کانت له عدل عشر رقاب باشد او را ثواب برابر ده برده که از آنکه و عدل بحسب عین و فقه آن هر دو روایت است
 بمعنی شش و بار چندی و بعضی گفته اند بفتح بار چندی غیر حق و بی و کسب جنس و کتب له مائة حسنة و نوشته شود برای وی صد تنگی و صحبت عنه مائة حسنة و مکرر شده و در وی صد تنگی
 این حدیث مؤید آنست که در حدیث سعد بن ابی وقاص است و میگوید ابی وقاص است و کانت له حوزة من الشیطان یومنه ذلک و باشد این کلمات را و اینها از شیطان و شومی و در آن رفقه
 گفته است این کلمات را حق میسی تا آنکه شبانگاه کند و بجز عرش تو که بشمار و بی اندازه اند چنانکه موجب رضای تو شود و بجز عرش تو که عظیم است و تقدیر کلمات تو که در
 عمل کرد و بیشتر از آنچه ذکر و در جنس همین تسبیح یا در اعمال و این حدیث از اشکال اول که در حدیث ابی هریره می آید سالم است متفق علیه و عن ابی موسی الاشعری قال کما مع رسول الله

[illegible]

یعنی شمار یا شمار اهل حساب را عقده است موضوع از برای اعداد و مشهور میان ایشان فانهم مشمولات زیرا که برستیک نامی با اصابع پرسیده میشود و رقیقت از آنکه کسب میکند مستطقات فبق طالع نطق کرده شده و کو یا کو زانیده میشود چنانکه تمامه اعضا و جوارح کو یا میکروند و کو یا میسند برایشان فلا تفعل فلتستین الرحمة و عاف فل شی ای زمان از ذکر خدا و تسبیح و تقدیس و بی پس فراموش کرده میشود و محروم گردانیده شود از رحمت و تمسین بلفظ معلوم نیز روایت است یعنی در نیاید رحمت را و او اله الترمذی و ابوداؤد الفصل الثالث عن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قال جاء اعرابی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال کنت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه ما ویرثنی زواج حضرت پس گفت علی کلاما اقله یا مؤمنان مرا کلامی و دیگری و دعای یکمخته باشم از آن فقال قل پس گفت آن حضرت بگو لا اله الا الله وحده لا شریک له الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا سبحان الله رب العالمین لا حول و لا قوة الا بالله العزیز الحکیم در روایت العلی العظیم قال فهو لا اله الا ربی فالی کنت کثیرا این ذکر برای خداست و حمد و ثنای اوست پس صیت بر این که و عاکم برای خود و خیر خواهم برای خود بدان فقال قل پس گفت آن حضرت بگو اللهم اغفر لی وارحمی و اهدنی و اوفقنی و عافنی مشک الواسی فی عافنی مشک کرده است را وی در عافنی که هست یا نیست و واه مسلم و عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر علی شجرة یا بسة الودق آن حضرت کشت بر درخت خشک برک با فضرها بعضا پس آن حضرت معلق و آندخت را بچوبی که در دست آن حضرت بود و فقال الودق پس افتاد و در پر کند شدند بر کما فقال ان الحمد لله و سبحان الله و لا اله الا الله و الله اکبر تساقط ذنوب العبد پس گفت آن حضرت که گفتن این کلمات می افکند گناهان بنده پس میرزد گناهان وی کما تساقط الودق هذه الشجرة چنانکه میرزد بر کما می این درخت و واه الترمذی و قال حذیث غریب و عن مکحول عن ابی هريرة قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر من قول لا حول و لا قوة الا بالله روایت کرد مکحول شامی که زشاهیر تابعین است از ابی هریره که گفت گفت مرا آن حضرت بیا که لا حول و لا قوة الا بالله را از هر که درین برات است از خلیفه نفس و توانائی وی که مانع است از سلیک طریق خدا و توکل شیخ امام قطب ابوالحسن شاذلی ره گفت صحبت دانم در سیاحت خود با من پس وصیت کرد مرا که وصیت در احوال چیزی معین تر و مهم تر از افعال از قول لا حول و لا قوة الا بالله و نیست در افعال چیزی مهم و محقق تر از گفتن بسوی خدا و اعتقاد بفضلی وی و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم انتهى فانها من کثر الحجة پس برستیک این کلامی از کجای بهشت است قال مکحول من قال مکحول پس یکبار گوید لا حول و لا قوة الا بالله نیست حیل و بازگشتن از معصیت و قدرت و توانائی بر طاعت که بر توفیق خدا و لا یغنی عن الله الا الله و نیست تسکری و گریز از خدا بسوی او و بعضی روایات و لا تجانز روایت کرده اند و بنحوا مقصور است و لم یعمد کشف الله عنه سبعین بابا من الضراد فانها الفقر کثا و د کند و و کر و انداختی تعلی از آنکس مقتدا و آن گزید که کثرت آن بغداد در فقر است و واه الترمذی و قال هذا حدیث لیس اسناد به متصل و گفته است ترمذی این حدیثی است که نیست اسناد و می متصل و مکحول است من ابی هريرة زیرا که مکحول شنیده است از ابی هریره در کاشف ذمبی گفته که مکحول روایت میکند از عایشه رضی الله عنها از ابی هریره بطریق ارسال و عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا حول و لا قوة الا بالله و امن تسعة و تسعين و اوه الیسرها اللهم اسکله و اوه است از نو و د که آسان ترین آن در دوا اندوه است مراد و دای باطنی است اگر قناری نفس و بند خود بینی و خود پرستی و شرک حق یا عامه از باطنی و ظاهری و هذا النظر و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا دلل علی کلمة من تحت العرش من کثر الحجة و هم نابی هریره است که گفت آن حضرت آیا راه تمام بر کلمه که نازل شده است از بر عرش که تمام خاص که با عظمت و قدرت حق سبحان است که آن کلمه که بخت بهشت است و آن کلمه که کم است لا حول و لا قوة الا بالله بقول الله تعالی میگوید خدی تعالی یعنی در وقتی که میگوید بنده این کلمه را اسلام عبدی اسلام آورد و انقیاد و اطاعت کرد بنده من اعتقاد و اخلاص و استعسلم و تعویض کرد و از خود را با امور کانیات را بسوی من و بعضی گفته اند اسلام است تسلیم یک معنی است و مقصود از تکیه بر تکیه و تکرار است و واه البیهقی فی الدعوات البکیر روایت کرد این و حدیث را بیعتی در دعوات کبیر و عن ابن عمر رضی الله عنهما انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبحان الله هی صلوة الخلاق ای کلمه صلوة تمامه خلق و عبادت ایشان است زیرا که خلاقی همه تسبیح و تکرار الهی قابل و نا خلق از چنانکه فرمود و ان من شئ الا یسبح بحمده و جمای و ذکر فرمود کل قد علم صلوة و تسبیح خواه بلسان حال یا قال و الحمد لله کلمة الشکر و الحمد لله کلمة الشکر است که بهر چه بر کس کن نعمت الهی میگوید و لا اله الا الله کلمة الاخلاص و لا اله الا الله کلمة الاخلاص و توحید است و الله اکبر متلاء ما بین السماء و الارض و الله اکبر میگوید خیر اگر میان آسمان و زمین است زیرا که کبر با عظمت الهی را محیط و شامل است و تواند که ما بین السماء و الارض کنایت از تمام عالم باشد و اذا قال العبد و وقتی که میگوید بنده لا حول و لا قوة الا بالله قال الله تعالی میگوید خدی تعالی اسلام و استعسلم اسلام آورد و استسلام کرد بنده من و واه در زمین باب الاستغفار و التوبة استغفار در لغت طلب غفر معنی توبه و در شرح طلب پوشیدن کناه و بخشیدن آن و توبه در لغت یعنی رجوع و در شرح رجوع از معصیت و پشیمان شدن از ان با صدق غم بر آنکه باز نکرد و توبه را کما می اسناد کنند بحی تعالی و گویند ما بسبب علیه یعنی رجوع بر رحمت و توفیق توبه را رجوع از تشدید تخفیف یا از خطر باب است و از نسیه الطایفه جدید بعد می پرسیدند که توبه چیست فرمود فراموش کردن کناه یعنی چنان حلاوت کناه از دل بر آید که بنزد آن شود که نمیشناسد کناه را و از غسل تشری پرسیدند که توبه چیست گفت توبه آنست که فراموش کنی کنا را که در انی التعرف و در شرح تعرف گفته که سهل اشارت کرد باحوال حریان از جهت خوف محبت و فطوح محاببات ایشان و جنید اشارت توجیه حقین کرد که ذکر ذنوب نمیکند بجهت غلبه عظمت خدا بر دل ایشان و دوام ذکر ایشان را و چه ذکر جفا در حال و فاقبیح است و بعضی گفته اند مردنیان ترک عود است الفصل الاول عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و الله انی لا استغفر الله و الله و اتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرة فرمود آن حضرت بخدا سوزند و توبه

بدگاه صمدیت حق میرسد و از طاعت سوئی و کالی نه بگذرد و زبان ایشانست یا عبادی و ان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم ای بندگان من اگر باشد اینک اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان
 شما که نوا علی اتقی قلب و جل واحد منکم باشد بر پیر کترین دل یکم و از شما یعنی کفر فرض کرده شود و دل یک کسی از شما که متقی ترین دلباشد و شما هر برین نعمت باشد ما از ذلک من
 ملکی شنید و یاده نمیکند آن در ملک پادشاهی من چیز یا عبادی و ان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم نوا علی اتقی قلب و جل واحد منکم ما نقص ذلک من ملکی شما ای
 بندگان من اگر باشد اینک اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما باشند بر غیرانی کنند و کنا و کنند و تیرین دل یکم و از شما که نیکوکاران از ملک من چیز یا عبادی و ان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم
 اما موافی معید و احد ای بندگان من اگر باشد اینک اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما باشند بر غیرانی کنند و کنا و کنند و تیرین دل یکم و از شما که نیکوکاران از ملک من چیز یا عبادی و ان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم
 کل انسان مسئله پس به هم برآمیر خواست او را ما نقص ذلک ما عندی کم کرد و آن داند و آن از آنچه نزد دست از نعمت الاکمال نقص الحیاط اذا دخل البحر کما یحکم یکم کرد
 سخن یعنی آب دریا چون در آورده شود دریا یا عبادی انما هی اعمالکم احصیها علیکم ای بندگان من نیست آن علمای نیک و بد که علمای شما که میدانم و میشارم بر شما شما و فیکم یاها
 پسر تمام میدم شما را جزای آن اعمال را من و جل خیر اقلی الله پس یکدیگر یا بدی که یا نیک و علمای خود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داد و جزای خیر بر آن ترتیب داد و
 و من و جل غیر ذلک فلا یلو من الا فنه و یکدیگر یا بدی که یا نیک و علمای خود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داد و جزای خیر بر آن ترتیب داد و
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل ثعته و لتعین انسانا بود بنی اسرائیل مردی را کشت نود و نه آدمیرا ثم
 خرج سیال پسر برین آمد در حالی که میرسد مردم را از قبول توبه خود و یا سوال میکند مغفرت را از خدا و استغفار میکند و معنی اول السب و الصبی است قبول وی فاتی و اها بنفاله
 توبه پس آمد بهی را پس رسید او را ایاست مرا و توبه و قبول می افتد از وی توبه و در بعضی نسخ الی توبه ایام است توبه و این اگر چه بجهت معنی ظاهر است اما اول رجسیت روایت صحیح
 تراست قال لا کفت را بهی نیست ترا توبه هتله پس کشت آن مرد را بهی را و جل سیال و در اینها که سوال میکند مردم را افعال و جل انت قریه کنا و لکن اکر کفت
 مرا و مردی یا قریه جنین و جنین را که محل رحمت است و در بعضی روایات آمده که در وی عالمی هست یعنی در وی کسی است که محل شکل تو خواهد کرد و فاد که الموت پس در ایات و امارات
 و علامات مرکب یعنی مرکب در سیه فنا یصد و پنجه ها پس میل کرد و آرزو بسینه خود بجانب آن قریه یعنی در جهان حالت در رسیدن مرکب سینه را بر زمین کشید و با پنجه رفت و نو میل کرد و در کلبی بن
 فاحتمت فیہ ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب پس بیکار کرد و مذبح را نمود در شان آن مرد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بر آن شدند که وی مرحوم و مشهور
 و فرشتگان عذاب بر آن آمدند که وی مضروب و معذبت فاوحی الله الی هذا فان حقونی پس وحی فرستاد خدای تعالی بسوی این قریه که منوجه شده بود بجانب آن نزد یک مشت
 والی هذا ان تبا حدی و وحی فرستاد بسوی این قریه ظالمه که وی ازان هجرت کرده بود که در و از بیت فقال قیسو ما بدینهما پس گفت خدای تعالی فرشتگان را از آن بگذر و بپایند
 مسافقی را که میان ده قریه است نسبت بهت که کدام ازین دو نزدیکتر است بهت فوجد الی هذه اقرب بشیر پس یافته شد میت بسوی این قریه رحمت کرد و دیگر است یک بیت
 ففصر له پس آرمیده شد مرا و درین حدیث کمال مبالغه است بحسب رحمت الهی و امید واری مغفرت و وی تعالی و آن بصدق غیت و بود و توبه و استغفار متفق علیه و
 عن ابی هريرة و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و الذی یفشی بیده و لو لم یکن نبی الذی هب الله بکم سوکند بخدی که تعالی ذات من بدست
 قدرت و دست اگر کنا و نمیکند شایسته بر خدای تعالی شما را و لحاء بقوم یذنبون و بر آینه می آرد تو میرا که کنا و کند فیستغفرون و الله پس طلب آمرزش کنند از خدا فیخف عنهم
 پس سارز و در ایشان را مقصود بیان محض و مغفرت الهی سجده است کنا با از برای انما یفقیضنا اسم عفو و غفر بیت که جرم منب کان نیاید عفو تو حال کی نماید و تا رغبت کند
 در توبه و استغفار رحمت بر سر ذنوب و عدم ملامت بدان زیرا که خدای تعالی نمی کرده است از ذنوب و فرستاده است پیغمبر را تا باز آید از ان فاقوم و باسد التوفیق و رواه مسلم و
 عن ابی موسی و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یسطیل به اللیل لیتوب مسی النهار و بدستیکه خدای تعالی فراخ میکند
 دست رحمت خود و شب تاب توبه کند بدی کننده در روز و یسطیل به بالنهار لیتوب مسی اللیل و فراخ میکند دست خود در روز تا توبه کند بدی کننده شب و یسطیل کنایت
 است از توسعه و بزرگان و انما کریم حتی تطلع الشمس من مغربها تا آنگاه بر آید آفتاب از جانب مغرب خود که در آن وقت مردی توبه بستر کرد و بدین این در آخر کتاب در بیان
 علامات ساعت یباید و رواه مسلم و عن عائشة و رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد اذا اعترف بدستیکه بنده و وقتیکه اقرار
 میکند یعنی بگناه خود ثم تاب پسر توبه میکند و رجوع می نماید بدگاه رحمت حق تاب الله علیه قبول میکند خدای تعالی توبه او را و رجوع میکند بر رحمت بروی متفق علیه و
 عن ابی هريرة و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من تاب قبل ان تطلع الشمس من مغربها تاب الله علیه کیک توبه کند پیش
 از آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب خود و توبه کند خدای تعالی بروی و قبول توبه او واجب است بفضل الهی و کرم وی و رواه مسلم و عن انس و رضی الله عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم الله اسئل فوجا متوبة عبد حین یتوب الیه بر آینه خدای تعالی سخت تر است از وی شادمانی توبه بنده خود و رضای وی تعالی از بنده
 هنگامیکه توبه میکند بنده و رجوع میکند بسوی خدای تعالی من احدثکم کانت و احدثه با و من فلاة کما از شما که بود شتر سواری و بارکش وی بر زمین و مشت فافعلت منه پس رسید
 و کرمیت را حله از وی و علیها طعامه و مشرابه و بر آن را حله بود و خدش وی و آب و می فایس منها پس نا امید شد آنسان را حله فاتی شجره پس آنسان رختی را فاصح
 فی ظله پس بپوشید و در سایه آن رخت بسبب کوفت و ملالت وی قلیس من و احدثه در حالی که تحقیق نا امید شده است از اهل خود و فینما هو کذلک اذهو بها کامة

عنده پس در شای آنکه آنکس همچنین بر پهلوا افتاده بود تا که آنکس تلبس حاصلست بر اهل مدح و عطف است و استاده است راجع از وی فاخل خطاها پس گرفت مبارک را تا هم قال من
شد الفرج پس گفت آنکس از سختی شادمانی اللهم انت عبدی وانا ربک خداوند اتوئی بنده من و منم خداوند ترا خطا من شد الفرج خطا که آنکس از سختی فرج
و گفت تو بنده منی و منم پروردگار تو بجای آنکه باید گفت تو پروردگار منی و منم بنده تو و مخصوص میان شدت نمای حق و تشبیه آنست که بفرج خشکی که شده و گنجینه خود را بیا بدو بنده که بکار بند و گز
از پروردگار تعالی است و تو به حکم باز آوردن و باز یافتن دارد فافهم رواه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان عبد الله ذنبا ذنبا بدو بنده که بکار بند و گز
که در کتبی فقال و بذا ذنبت فاغفره پس گفت آن بنده ای پروردگار من کنایه کرد پس بیا بر این کنایه را فقال و بذا ذنبت فاغفره پس گفت پروردگار را و بعضی بیا که علم عبدی ان له و باغفر الله
و یاخذ به آیا دانست بنده من که پروردگار است که می آید و کنایه را میگوید و بذا ذنبت فاغفره پس گفت آن بنده ای پروردگار من کنایه کرد پس بیا بر این کنایه را فقال و بذا ذنبت فاغفره پس گفت پروردگار را و بعضی بیا که علم عبدی ان له و باغفر الله
در کتبه که در مدنی که خواسته بود خدا شام ذنبا ذنبت ذنبا فافهم رواه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان عبد الله ذنبا ذنبا بدو بنده که بکار بند و گز
فقال پس گفت پروردگار درین بار نیز اهل علم عبدی ان له و باغفر الله الذنبا و یاخذ به غفرت لعبدی ثم مکث ما شاء الله ثم ذنبا فقال و بذا ذنبت ذنبا
آخر فاغفره لی درین مرتبه لفظ آخر ولی زیاده است و در بعضی نسخ در اولی و در دوم آخر ولی نیز موجود است و در نسخ صحیحین تقریر است که ذکر کردیم فقال علم عبدی ان له و باغفر
الذنوب و یاخذ به غفرت لعبدی فلیفعل ما شاء پس گویند بنده هر چه بخواهد از کنایه ما دام که استغفار و مقصود بیان غفیرت استغفار است و تا شری و در غفران نه امکن
منفق علیه و عن جندب بن جمیم سکن نون و ضم دال و فتح آن نام بود و غفران است که از اکار بر صواب و در او ایشان است و جندب نام بعضی صحابه و بکر هم هست و ظاهر آنست که مراد از
ابو ذر باشد و اما علم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حدث ان رجلا قال والله لا اغفر الله لفلان روایت است از جندب که آن حضرت حکایت کرد که مردی گفت بخدا
سوگند که نمی آید از خودی تعالی مظان ظاهر آنکه از فاسق معبود و این مرد سخن غفول گفت و سوگند خورد که خودی تعالی و انی آید از خودی تعالی قال و بدو بنده که بکار بند و گز
ذالذی یتللی علی فی لا اغفر لفلان کیست آنکه سوگند بخورد بر من که نمی آید از خودی تعالی و این مرد سخن غفول گفت و سوگند خورد که خودی تعالی و انی آید از خودی تعالی قال و بدو بنده که بکار بند و گز
بجز و کسر لام شده اما سوگند خوردن فانی قل غفرت له لفلان پس بدو بنده که بکار بند و گز و این مرد سخن غفول گفت و سوگند خورد که خودی تعالی و انی آید از خودی تعالی قال و بدو بنده که بکار بند و گز
نمی آید از خودی تعالی و این مرد سخن غفول گفت و سوگند خورد که خودی تعالی و انی آید از خودی تعالی قال و بدو بنده که بکار بند و گز و این مرد سخن غفول گفت و سوگند خورد که خودی تعالی و انی آید از خودی تعالی قال و بدو بنده که بکار بند و گز
میگویند که راوی از الفقه حدیث بعد میگوید فافهم رواه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان عبد الله ذنبا ذنبا بدو بنده که بکار بند و گز
در این باره که از این نام مکن از ساقیه روززل تو چه دانی که پس برده که خواست و که زشت و عن شد اد بشین مجمر و تشدید دال ولی بن اوس نفع بجزه و سکون و او
صحابی انصار برادر ده حسان بن ثابت او را و در او صحبت است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سید الاستغفار ان تقول افضل استغفار این است
که بگوئی اللهم انت ربی خداوند اتوئی پروردگار من لا اله الا انت نیست معبودی بجز تو تو خلقتی سید اگر وی تو را و انا عبدک و من بنده تو انا و انا علی عهدک و وعده
و من ثابت و دایم بر عهد و عودیت که با تو بستم ام و وعده که با تو کرد و ام اگر چه وفای آن از من نمی آید یا عهدی و وعده که تو بقبول کردی و مرا برای اهل ایمان و طاعت کرد پس من میبیم و معتمد
بر عهد تو و معتمد بر وعده تو و دل بر لبه بر امید نشستم اگر چه هیچ طاعتی چنانکه باید از من نمی آید ما استطعت اعذرک استطاعت دارم و میتوانم آنچه که کلائی درگاه تو باشد وادی حق تو تو را
کرد که آن مقدور بر بشر نیست و از طاعت آدمی بیرون است اعوذ بابک من شئ ما صنعت یا یحیی تو را بدی آنچه کرده ام از کنایه بکار این طاعت صورتی که میگویم که از من حق و
خالی است و منقمن دعوی حل و قوت است بخود باسد من ذلک ابو عاتک منعمت علی اعتراف میکنم برای تو تو از رفیقان نعمت تو بر من و ابو عبدی و اعتراف میکنم به و ام تو را
وجود کنایه خود و تقصیر از شکر نعمتای تو و این حق دانست بی الطاع و جود و نعمت از جانب مولی و صدور کنایه از بنده و در اخبار آمده است که پروردگار تعالی میگوید که ای بنده تا کی خیر و نعمت من
بر تو نازل باشد و سر که گفان از تو بسوی من صادر کرد و من محبت و تو و میکنم بسوی تو با آنکه بی نیازم از تو و تو دشمنی کنی من با حبصیت و میفرمائی با آنکه محتاجی من فاغفر لی پس بیا بر افا فلان
یغفر الذنوب الا انت پس بدو بنده که بکار بند و گز و این مرد سخن غفول گفت و سوگند خورد که خودی تعالی و انی آید از خودی تعالی قال و بدو بنده که بکار بند و گز و این مرد سخن غفول گفت و سوگند خورد که خودی تعالی و انی آید از خودی تعالی قال و بدو بنده که بکار بند و گز
معانی آن در وی و سید قوم رئیس و مقدم را گویند که همه را در جایی امور رجوع بوی باشد و حاصل سخن این استغفار این است که بنده باید که همیشه نظر بر کنایه و تقصیرات خود دارد و حقیر صرف حق
محض باشد زیرا که اگر تقصیر کند غیوب نفس خود را معلومیت عمل خود اندک صلاحیت قرب درگاه و قابلیت قبول وی ندارد و لیس قال بیت طاعت ناقص موجب غفران نشود و ضمیر که
علت غفیران نشود و قال آخر بیت که طاعت خود نقش کنیم بزبانی و ان نان بنهم پیش کی بر خوانی و ان سک سالی کرسه در زندانی از تنگ دران نان نرزد زندانی رحم الله قائل و اگر فرضا
علی خالص کرد و در حالی صحیح نشود و وقتی که صافی کرد و در وقت و فصل الهی را مشاهد کند و از خود نداند و بدن خود در دود و اهل و مستحق ندانند پس بنده و نام و دیدن غیوب نفس خود و عمل خود
و در بیت منت فصل خداست و این از اجل معارف و انفع و سلم احوال است برای بنده و با وجود آن متمسک بود و حق و مستحق بعد وی باشد و علامت آن ثبات و استقامت
بر وفای عهد و عودیت و ادای حق و روبریت زرقا الله تعالی بعد از غفیرت این سید الاستغفار بیا بیا میکنم و میگوید قال گفت آن حضرت و من قالها من النهار و یکسب کسب و
در جزوی از روز و موقعا بعد از طاعت که یقین دارند و اعتقاد آورده است آن فضا من یومده پس میفرماید روزی که من پیش از آنکه شام کند فموم اهل الجنة
آنکس از کسان بهشت است و من قالها من الليل و هو موقن بها فانت قبل ان یصبح فموم اهل الجنة و یکسب کسب و یومده پس میفرماید روزی که من پیش از آنکه شام کند فموم اهل الجنة

بدان پس میر و پیش از آن که صبح کند پس وی از اهل بهشت است و رواه البخاری الفصل الثانی عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم انک ما دعوتنی ووجوتنی غفرت لک علی ما کان فیک کنت ان حضرت گفت خدای تعالی ای فرزند آدم بدستیک تو ما را که و ما کنی مرا با مزین و امید واری می آفرزم ترا بر هر عملی که باشد در توازن کنایان و لا ابالی و باک ندارم از اینکه چه کاری را که ترا عتاب کنایه بخشد یا ابن آدم لو ما بعت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لک و لا ابالی ای فرزند آدم اگر میرسد کنایان تو بر آسمان و نوحی از آسمان طلب کنش میگردی تو مرا می آفرزم ترا و باک ندارم و عیان نفع عین ابر و اضافت به آسمان برای مبالغه در علو و ارتفاع او است و عیان بکسر عین نیز روایت است بمعنی آنچه ظاهر شود و ترا از آسمان چون بر داری سر خود را و بکنی بجانب آن و اهان بمعنی نوحی جمیع صحن نیز و استیت یا ابن آدم انک لو لقیته فی نقراب الا وض خطایا ای فرزند آدم هر گاه که پیش آئی مرا نزدیک بر پی زمین از روی کنایان ثم لقیته فی نقراب یعنی ششیا پشیمانی می آید مراد مالیکه شریک کردانی بن چیز یا و کفر نیز می آید بن لایقیت بقوا بها مغفوة هرگز نمی آیم من ترا نزدیک بر پی زمین از روی آفریدن یعنی عفت را که کنایه کنی تو بایز من شریک یا ابن آدم تو را بخشیم و کسب چیزی که قریب مقدار چیزی باشد پس قریب ارض قریب پی زمین و در شمار قریب گفته که قریب بکسر فاء است مثل بنان در زر که در وی شمشیر یا نیا مه کار و قنایان و مانند آن نگاه دارند و توشه سوار که سبک باشد نیز دارند و بضم معنی قریب و در حدیث بضم است و بکسر نیز آمده است و رواه الترمذی و رواه احمد و الدارمی عن ابی ذر و قال الترمذی هذا حیث حسن غریب و عن ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی من علم فی ذوق قدرة علی مغفوة الذنوب غفرت له و لا ابالی روایت میکند ابن عباس از آن حضرت که گفت خدای تعالی یکید و انست که بدستیک من خداوند قدرتم بر آفریدن کنایان می آفرزم ترا و باک ندارم ما لم یشک فی شئی یا ما دام که شریک نکرد از من چیز را زیرا که چون میداند که وی تعالی قادر است بر آفریدن کنایان امید میدارد و او را هر که امید دارد که بر او رجوع نکند و او را با آنکه در ذکر قدرت است با بجز از تعذیب نیز هست پس خوف نیز دارد و هر که ترسد قادر را رحم میکند او را و نیز این شخص مومن است بخدا و صفات وی و مومن مغفور است پس ذکر ما لم یشک در حکم تاکید است و واضحی شریک است و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اذ لم الاستغفار جعل الله له من کل شیء مخرجا لیسک لا ادرم که استغفار را میگرداند خدای تعالی را و از هر تنگی بیرون شدن یا جای بیرون شدن و من کل شیء هم فرجا و دیگر اندازد از هر اندوه که اوکی و وزقه من حیث لا یحسب و روزی میرساند و از آنجا که کان ندارد و امید ندارد و زیرا که کسی که لازم است که استغفار را آفریزد مشی و ما را کنایان او پس در حکم شکی میباشد که هیچ کاه ندارد و حال متغی این است که ذکر کرده شد و رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اسر من استغفرا امره انک نکره استغفار کرد و ان عاد فی الیوم سبعین مرة و اگر چه باز کرد و در محبت روزی یغفار و بار اصرار و ایم بود و یقیم شدن بر حسب بی اصرار بر کنایان و مذموم است و اصرار بر تغییر کبیره است پس تغییر یا دیگر استغفار میکند از آنکه ای بر آید و استغفار را عیست بعضی گفته اند که هر که از ذنب است چنانکه در اول خود بیای پس با استغفار را امر را بنویسد و رواه الترمذی و ابوداؤد و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل من خطا اکثر من ذنوب آدم که در حکم کل اند خطا کننده اند و میخیزد ببالند با اعتبار و وجود کثرت فی الجمل یا برای مبالغه و خطا صواب و اثم و گناه و هر که مست از آنجا جز انبیاء صلوات الله و سلامه علیهم که معصوم اند از خطا خالی نباشد و اگر خطا را شامل صفات دارند بر قول کسی که سمد بر صغیر و لا یشان جائز میدارد و انبیاء و اهل این حکم باشند و خیر المخطیین التواون و بهترین خطا کنندگان تو بکنند کانند و رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن ابی هریره و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المؤمن اذا اذنب کانت نکتة سوداء فی قلبه به سیکه مومن چون گناه میکند پیدا میشود نقطه سیاه در دل وی و نکته سودا بضمب نیز روایت است یعنی میگرداند آن گناه سبب پیدا شدن نقطه سیاه و نکته بمعنی نقطه می آید و در اصل شریکی که بدان زمین بکارند فان تاب واستغفر صقل قلبه پس اگر توبه کند و استغفار نماید روده میشود و دل وی و میرود سیاهی آن وان زاد ذات و اگر بیشتر میکند گناه بیشتر میشود آن نقطه حتی تغلق قلبه تا تنگی بالای آید دل او را و در میگرداند تمام دل را و سیاه میگرداند دل فلکم الوان الذی ذکر الله تعالی پس آن تنگی است که ذکر کرده است خدای تعالی و فرموده است کلا بل دان علی قلوبهم ما کانوا لیکسبون نیک گرفته و غالب آمده است بر دلهای ایشان کارهای می کردند و رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یقبل توبه الصبد ما لم یغفر به سیکه خدای تعالی قبول میکند توبه بنده را ما دام که غفره نکند یعنی زسر روح در مخلوق غفره آمد شد کردن آواز در کلو جان در خلق و غفره در خلق توبه آید در خلق و وقت مردن در خلق آواز می شنید غفره پیدا میشود و ظاهر این حدیث آنست که توبه بزحمت و توبه خواست که توبه یا محصیت قبول نمی افتد و ظاهر که توبه انما التوبه الایة نیز همین است و لیکن بعضی علما بر آن نهاده اند که توبه از محصیت صحیح است نه از کفر پس نزد ایشان ایمان یا غیر مقبول است و توبه باس مقبول و رواه الترمذی و ابن ماجه و عن ابی سعید و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قال وعزاک یا رب لا ابرح اغوی عبادک بدستیک شیطاقت سو کند بغرت تو ای پروردگار من میر و مانجای خود که مرا میکنم بندگان ترا ما دامت ارواحهم فی اجسادهم و ما دام که جانهای ایشان در بدنهای ایشان است فقال الوب یکفین پروردگار غفر و جل و عزتی و اذ قلع مکانی سو کند میخورد بغرت خود و بر کی و بلند میترسد بخدا لا ازال اغفر لهم ما استغفرونی همیشه میگردم از مردم بندگان را و ما که طلب آمرزش میکنند از من و رواه احمد و عن صفوان بن عسال یقع عین و تشدید عین محبتین صاحبیت ساکن کو فرموده و رواه و غفره است و گویند عبد الله بن مسعود روایت دارد و از وی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل بالمغرب بابا عروضا مسیورا مسجینا عالم التوبة بدستیک خدای تعالی

[illegible]

[illegible]

نه کان بقول ان آوی الی فواشده روایت میکنه بوسه بره از آنحضرت که میگفت که چون می آمد بسوی فرمیش خود اللهم رب السموات ورب الارض ای خدا پروردگار آسمانها و پروردگار زمین اشارت است باصول اسباب کلیه بقای عالم و رب کل شیء و پروردگار هرچیزه تقییم ربوبیت است نسبت به چیزها آنچه در میان آسمان و زمین است رخا صر و مولود و اولاد و حیوان فان فی الحب والنوی شکافه و انداخته اشارت است بازاق جسانیه که آن بقای اجسام است و حب و طعام استعمال یابد و نوی و دگر و مانند آن منزل التوریه و الانجیل و القوان فروغند هاین کتاب بزرگ جلیل الشان اشارت است بازاق روحانیه متعلق به دیوارال آخرت و ذکر و نور و ذکر و از جهت عدم اقبال آن بر احکام و شریع چه کثر آنچه در کتب مذکور است و کار و دعوات و مناجات است و بحقیقت وی جزوی از تورات است که اقالو اعوذ بک من شر کل ذی شوانت آخذ بناصیه پناه میجویم بپناه بدی بر خداوند بدی که تو کینه موسی پیشانی او را و سحر داری او را بقدرت خود است الاول فلیس قلبک شیء توئی اول پس نیست پیش از تو چیزی و انت الاخر فلیس بعدک شیء توئی آخر نیست پس از تو چیزی و انت الطاهر فلیس قوتک شیء توئی ظاهر و پیدای نیست بالای تو چیزی و انت الباطن فلیس دونک شیء توئی باطن و پنهان پس نیست زیر تو چیزی هر چه بالا ظاهر می باشد و هر چه پنهانست باطن پس نفی تو فاعینت مناسب ظهور باشد و نفی دونیت مناسب بطون و دون اینها بعضی ضد فوق است اقص یعنی الدین که بدار ازین دایم را یعنی بری بکار از ان و توفیق و ه که قضا کنیم اثر اعطای اسباب و قضا و ام کردار و در ساندن و در کردن حاجت و دفعنی من الفقر و غناه و در فقر و من بعضی بعد است رواه ابو داود و الترمذی و ابن حبه و رواه مسلم مع اختلاف سیور و روایت کرده آن را مسلم باندک اختلافی و الفاظ و عن ابی الاذرعه الانباری بفتح نبره و سکون نون صحابی است که ساکن شام بود ان رسول الله صلی علیه و سلم کان اذا اخذ مضجعه من اللیل بود آن حضرت چون بخواب میرفت در شب حال میگفت بسم الله وضعت جنبی بنام خدا نام بدی بپسوی خود اللهم اغفر لی ذنبی زاحضا شیطان و بران و دو و در کن شیطان مرا در او قرین و است یاهر که قصد غوی او کند و خواران سک است و فک و دهانی و برهان و بیرون اگر در مراد و خلاص کردن نفس است که بخاری عمل خود در کردی باشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید کل نفس بما کسبت رقیبه و فک خلاص کردن و بیرون آوردن از گرد و در مان بکسر الکر و ارجاع صلی فی الندی الاصلی و کجوان مرا بجلوس اصل که ملائکه کرام قرین اند و ندی بفتح ذن و کسر دال و تشدید یعنی مجلس است و اهل مجلس را نیز خوانند و آن حضرت اگر چه در مرتبه غت و فضیلت و کرامت اعلا و اکمل از ملائکه است اما شوق تقای قرب درگاه و علو و ارتقاء مقام ملکوت او را بران میدارد که همیشه در آنجا می باشد و از مباشرت و مخالطت ناست که حکم بشریت را اینجا است بمرا و معلما باشد فافهم و باسد التوفیق رواه ابو داود و عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا اخذ مضجعه قال الحمد لله الذی کفانی و اوفی و اطعمنی و سقانی شکر بخدا را کفایت کرد مرا و جای پناه داد مرا و خوراند مرا و نوشانید مرا و الذی من علی فافضل و آن کسی که نعمت داد مرا پس زیاده و افزون داد مرا و الذی اعطانی فاجزل و آن کسی که عطا کرد مرا پس بسیار کرد و قریب بقره اولی است آن باعتبار کیفیت است و این باعتبار اکتیت الحمد لله علی کل حال حمد خدا را برست بر حال فقر و غنا و شدت و رخا و نعمت و بلا که هر چه در نعمت و نطف و ی ظاهر یا خفی شامل حال بنده است اللهم رب کل شیء و ملئکة و الله کل شیء اعوذ بک من النار رواه ابو داود و عن بویه بضم با صحابی مشهور است قال شکیفا بن الولید الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال فکر و خالد بن الولید بسوی آن حضرت پس گفت یا رسول الله ما نام اللیل من الادق خواب منیع تو ام که در در شب از بیداری بفریغ بفتح نبره و اقباف علی است که خواب می برد فقال فی الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا ویت الی فواشک فقل و فقی که بیانی تو بفراش خود پس بخوانی الحمد لله رب السموات السبع و ما اظلت ای خدا پروردگار هفت آسمان و پروردگار هر چیزی که سایه افکنده آسمانها بران عزیز رب الارضین و ما اظلت و پروردگار زمینها و بارها که بر زمینها از ارض را کاهی مفرد می آید باعتبار آنکه طبقات و ی جمیع حکم یک طبقه دارند و کاهی جمیع نیر می آید که متعده اند و کاهی تاویل میکنند لفظا جمیع را بافاق و قایلیم و اسد اعلم و رب الشیاء و ما اظلت و پروردگار شیطان و کسی که مرا میکند شایعین مرا و جنود شیطان را شامل من و انس باشند کن لی جارا من شر خلقک باش مرا همسایه و پناه از شر خلق خود که جمیع جباران فیض علی احل منهم این که پیش وستی کند و بکند و بشتا بد بر من کی از ایشان اوان میبخی یا انیکو ستم کند بر من و از حد درگذرد و بخی بفتح فین معجزه جوارک غالب و تو است همسایه تو و زنه را و دانه تو که در پناه غرت و قدرت تو آمده و جای گرفته است و جل شانه و بزرگ است ستایش تو که یکس جزو نتواند که بجار و ولا الله غیرک لا اله الا انت تا کیده تقریر توحید است و از اینجا معلوم میشود که ارق از تصرفات شیطان و جن است رواه الترمذی و قال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی و الحكم بحتین من ظهیر بضم ظا معجم و فتح با الراوی که راوی این حدیث است قد ترک حدیثه بعض اهل الحدیث تحقیق ترک داده اند حدیث او را بعضی اناهل حدیث اینچنین گفته است بخاری و ابو ذرعه و شاک و ابن ابی حاتم و گفته است ابن حنین که وی چیزی نیست و ابن عدی گفته که اگر حدیث وی غیر محفوظ است و در بعضی نسخ حکمیه است و در حاشیه نوشته که صواب حکم است بی اینچنانکه در تقریب و کاشف و جز آن مذکور است الفصل الثالث عن ابی مالک روایت است از ابی مالک اشجری و بعضی گفته اند اشجری صحابی است که در نام وی اختلاف است اشاره است که نام وی کعب بن مالک است ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا اصبح لحدکم طلیق اصحبا و اصبح الملائکة لله رب العالمین اللهم انی اسالک خیر هذا الیوم خدا این سال میگویم ترا اینک این روز را بیا آن که خیر را بقتول خود فتحه کشایش و او را که ابواب خیرات در وی کشاده کرد و در نصرة و یاری دادن تو را در این روز که بر نفس و شیطان فطیق مرا یاری دهی و نصرت بخشی و محمد و نجر دانی و فووه و در و شانی دل که بنور ایمان و طاعت و معرفت نورانی باشد و بویکته و فزونی لطف و کرم و فضل تو که برسد مرا بدین روز و هله و راه راست که در عمل و اتقا و برحق و ثواب باشم و اهل همه برکات و شامل همه خیرات این است و این جزو توفیق و تائید الهی میسر گردد و در زقا اند و اعوذ بک من شر ما فیه و پناه میجویم تو زنجیر بدین دو روز است ذکر این مبالغه و تاکید است از افساد این فصال مذکور و مشو ما بعتنه و پناه میجویم تو از شر چیزی که بعد ازین روز است ذکر این مبالغه و تاکید است که تمام

[illegible]

تکلیف میگردند و بهر دو آن بجهت آنچه حاصل میشد از ذلت و انحسار و تزلزل پس تتر میگردند و حق تعالی را از آن چنانچه ظاهر میشود قول می گویم بقول تشریف کثرت لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر آتشون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده راست کرد خدا وعده خود را در حقیت و تائید دین اسلام و نصرت عبده و یاری داد بنده خود را که عبارت از ذات شریف خودش است و هزوم الاحزاب و حده و شکست داد که و بهای کفر را تنها که پیغمبر سلمانان چنان کردند و شکست دادند و لیکن بحقیقت همه بقدرت و است تعالی و احتمال دارد که مراد باخزاب گروهی است از طوائف مشرکین و قبائل یهود که در غزه خندق گمان گرفته بودند و نیز جمعی گویند جمع شده و لشکر ساخته و در محاربه رسول خدا صلی الله علیه و سلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالی با دافعتش و لشکرهای ملائکه برکاشته که از راه و زکار آنها را آورد و قول وی و وحده تبلیغ است بقول سبحانه و کفی بالله المؤمنین القتال و کان الله قویا عازما لقتلهم علیه و عن عبد الله بن ابی اوفی نفع بنزه و سکون و او و بها صحابی شهید است و آنرا کسی است که مرد در کوفه ازضا به رضی الله عنهم قال گفت دعاء رسول الله و عاکره و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یوم الاحزاب علی المشرکین فقال دعای دیگر از آن حضرت روز غزه از احزاب که غزه خندق است بر شرکان پس گفت اللهم منزل الکتاب ای خدای فرستنده کتاب یعنی قرآن یا هنر کتاب مساوی سربع الحساب تشبیه گیرنده حساب ازندگان بجهت علم و احاطه تمام اعمال بندگان قلیل و کثیر اللهم اهزم الاحزاب خداوند شکست ده این گروههای کافر از الله اهزمهم و ذلهم خداوند شکست ده ایشان را و بجنبان ایشان از بلعقران پامی ثبات ایشان را متفق علیه و عن عبد الله بن بسر بن مروه و سکون و معله صحابی شهید است که او را پدر و مادر و برادر و خواهر و همه بجهت و آن حضرت در غزه ایشان آمد و طعام خورد و دعا کرد ایشان را چنانکه درین حدیث آمده که قال نزل رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ابی گفت نزل کرد آن حضرت و آمد بر پدر من فقلنا الیه طعاما پس نزدیک کرد و اندیدیم پیش آوردیم بسوی آن حضرت طعامی را و وطبه فاکل منها و پیش آوردیم و طبه را پس خورد آن حضرت از و طبه این اقطار و روزه و متعدده و دیوار کرده و انداخته و اختلاف کرده اند از اصح که ام است قاضی حیاض در مشارق الانوار در عرف و او گفته که و طبه کسر طه و نمره و مدوده بعد وی تراست که فسخ از آبرو نند و در شیعیه میگویند و ابن مسعود گفته که و طبه حصره تراست و اختلاف و درهم در این اقطار بسیار است و صحیح این است و در عرف را گفته است که سمرقندی بضم را و فتح طه و احد و طب یعنی خرمای تر و ابی کرده و و طبه کسر الطه بعد وی بامی موده است و نقل کرده اند از نووی که روایت اکثر نواد و اسکان طه و بای موده است و موجود در نسخ مشکوٰه همین است و معنی وی مشکب شتر و اسد اعلم ثم اتی بتمر بستره و شد خرمای خشک فکان یا کله و یاتی النوی بین اصبعیه پس بود آن حضرت که بخورد و در مارا دمی انداخت خسته را میان و و انکشت خود و جمیع السبایه و الوسطی و جمیع میکرد و و انکشت را و فی و وایه و در وایتی چنین آمده است که فجع لیل النوی علی ظهور اصبعیه السبایه و الوسطی پس کردانید که می انداخت خسته را بر پشت این و و انکشت خود نم و فحالی بسواب هشر به پسته آورده شد آب خوردن پس نوشید و ارفال ابی پس گفت پدر من آن حضرت و اخذ الحجام و اقبه و گرفت بلکام چارپایه او را که بر وی سوار بود و ادع الله انی و عاکن خدا را برای ما فقال پس گفت آن حضرت اللهم بارک لهم فیا و زقمهم خداوند بکرت و ده مرا ایشان را در چرمی که رزق داده ایشان را و اغفر لهم و ارحمهم و بایر ایشان را و رحمت کن ایشان را و او مسلم الفضل الثانی عن طلحه بن عبید الله روایت است از طلحه رضی الله عنه که از خشره مشیره است ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا وای الطلال قال بود آن حضرت چون میدید ماه نور امیخت اللهم اهله علینا بالامن و الایمان خداوند داخل کرد آن طلال را بر ما و بنما را با من از آفات نفس و مخافات و دهر و ثبات ایمان و السلامة و الاسلام و سلامت قلب و احوال اسلام و مستسلام احکام الهی یعنی تفرق و کردان روایت آنرا برای ما باین اشیا که اصول عطا و عظام نعیم است بلکه شاکل تمامه غنما را و طلال مشهور است که تاسه شب اول ماه است و بعد از وی فترت و در قلموس گفته که طلال غره قمر ماه و شب یا تاسه شب یا هفت و د و شب که از آخر ماه بیت و شش و مسمیت و هفت و در قرآن فترت و غنما هر است که معتبر در عا و اول شهر باشد و آنچه مشهور است از اقوال و اسد اعلم و بی و و ملک الله پروردگار من و پروردگار توای طلال خداست که تترتیه است مرا که خالق است از شرک و در حدیث تنبیه است بر سحاب دعا و زکوة آیات و تغلب احوال و عبور شبانه و صانع بنظر مصنوعات و واه الترمذی و قال هذا حل یث حسن غریب و عن عمر بن الخطاب و ابی هریره و عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من رجل ذی ممتلی قال منیت بهی مردی که دید شخصی را که ببلای گرفتار است پس گفت الحمد لله الذی عافانی عما ابتلاک به شکر خدای را که عافیت داد مرا از آنچه مبتلا گردانیده است ترا بدان و فضل منی علی کثیر من خلقی تفصیلا و فضیلت و او و یادی بخشد مرا بر بسیاری از کسانی که پیدا کرده است فضیلت و ادنی الالم نصیه ذلک البلاء مرا آنچه نرسد و آن ملاکان ما کان هر ملاکی باشد و لیکن گفته اند که این گفتن و خطاب کردن بریدن کسی است که متبلا است بفسق و معصیت و مجاهرست بان تا تا شتر و منبر کرد و اما اگر صیاری و ناقص الخلق را بنید یا فاسق متبلا لطله یا به نیز خطاب کند و بلند نکند بلکه در اول گوید و پس تا تا ذی و منکر کرد و و واه الترمذی و واه ابن ماجه عن ابن عمر و قال الترمذی هذا حل یث غریب و عمر و بن دینا و الواری لیس بالقوی و عن عمر و رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من دخل السوق فقال لیکه و رایه و ربنا پس گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و میمیت و هو حی لا یموت بید و الخیر و هو علی کل شیء قدیر کتب الله له الف الف حسنة بنویندند که تعالی ما را هزار هزار یکی و می عافیه الف سینه و بستر و پاک کند و وی هزار هزار یکی و دفع له الف الف حجه و بلند میگرداند برای آن شخص هزار هزار پاد و بی له بقیاتی آن و بر آرد برای وی خانه و بهشت طیبی در قعر این حدیث طاب و بیان گانی کرده حاصلش این است که اینهم ثواب از جهه آنست که دفع میکند از اهل باز که محل زور و سوزند برای هر شیء غلبت غلبت را و چون در غلبت طاب غلبت و شدت است ابر در آن نیز کثیر و عظیم شد بجهت وجود و اهدا و هدایت که اعلی مرتبه کمال است و واه الترمذی و ابن ماجه و قال

[illegible]

زیادت شکر و یا اشارت بآن است که در غنی و فقر ابتلا التبت است و بی مدح و ذم آن نیست استعاذه از شر آنست که بسبب غنی و فقر و اسراف و بسبب فقر و جوع و فقر و غنی و من شرف و فقر است
 اللہ جل بیان این نیز در اوایل کتاب کرده شده است و در علامات ساحت نیز بیان شأ الله تعالی اللهم اغسل خطایای ما و التلح والبر و خداوند بشوی کنایه بر آب برف و زلال
 و در بعضی روایات بالآ و التلح والبر و آب و برف و زلال و فوق قلبی کانیفی الثوب الابیض من الدنس و پاکیزه کردن دل را چنانکه پاکیزه گردانیده میشود و جامه سفید از چرک و کثرت
 بجامه سفید بجهت آنست که نظافت و زینت در وی بیشتر ظاهر میشود و در وی اشارت بتبضعای فطرت و طهارت آن و دنس عارض است بر آن و باطل بدنی و بدی خطایای کما باطل
 بین المشرق و المغرب و دوری انداز میان من و میان کنایه آن چنانکه دوری فکده میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب الصلوة و در باب ما تقرأ بعد التکبیر واقع شده است
 متفق علیه و عن زید بن ارقم صحابی انصاری است با حضرت صلی الله علیه و سلم در بغداد غزوه حاضر بود و از خواص امیر المومنین علی است رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی
 علیه و سلم یقول بود آن حضرت که می گفت اللهم انی اعوذ بک من العجز و الکسل و الحزن و الغل و الهرم و عذاب القبر اللهم آت نفسي تقوئها خداوند از بد
 نفس و تقوی و پر میرگی که حاصل شود و از او رها کن از خیر من در کاهها و پاکیزه کردن او را توئی بهترین کسی که پاکیزه گرداند او را آت و لیها و مولیها توئی متولی امر و صاحب نظر
 وی و خداوند از بدی کردن اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع خداوند من بنای هیچیم تو از دانشی که سود نکند چنانکه علمهای که تعلیق بدین ندارد و دارد و عمل بدان بکنم و من قلب
 لا یخش و از دل که ترسد و فرقتی نکند و من نفس لا تشبع و از نفس که سیر نشود از دنیا و من دعوة لا یتجاب لها و از دعا که اجابت کرده نشود و از دوا که مسلم و عن عبد الله
 بن عمر قال کان من دعا رسول الله صلی الله علیه و سلم بود از جمله دعای آن حضرت اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک خداوند از پناهی محجیم تو از زوال و زوال
 نعمت تو که عطا کرده و تحویل عافیتک و از برکشتن عافیت تو که روزی کرده و فحشاء و فتنه و ناکامی و غاب کردن تو فحشاء و بضم فاء و دهمه و بفتح فاء و سکون جیم بدین معنی
 کرده اند ما که فرقت و نعمت نفیج زون و کسر آن و جمیع مخطک و پناهی محجیم تو از همه بدی رفائی و خشم گرفتن تو و دوا مسلم و عن هاشم بن فضال قال کان رسول
 صلی الله علیه و سلم یقول گفت عایشه بود آنحضرت که می گفت اللهم انی اعوذ بک من شرم و عیلت و من فقر و عالم اعلی خداوند از پناهی محجیم از بدی کاری که کرده ام و از بدی
 که نکردم یعنی در مستقبل کاری میکنم که راضی نباشی تو از آن یا نپندارم ترک قیام با وجود عدم ترک نماز و دوا مسلم و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم کان یقول اللهم صلک اسلمت خداوند از امر ترا اسلام آوردم و انقیاد و اطاعت کردم و بک امنت و بتو ایمان آوردم و بتو بگردیدم و علیک توکل کردم و تو
 توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم و الیک امنت و بسوی تو باز گشتم و روی آوردم و بک خاصمت و بقدرت تو و یاری دادن تو بیکار کردم اللهم انی اعوذ بعزمتک خداوند
 من پناهی محجیم بعلیه قوت تو لا اله الا انت نیست اگر تو ان فضلنی از آنیکه که گفته ای تو ما را انت انھی الذی لا یموت توئی زنده که نمیرد و الجن و الانس یحییون و
 پریشان و آدمیان هم می میرند متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریره رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اللهم انی اعوذ
 بک من الاربع خداوند از پناهی محجیم تو از چهار چیز من علم لا ینفع و من قلب لا یخش و من نفس لا تشبع و من دعاء لا یسمع آن چهار اینها اند از علمیک نفیج نکند و از بدی
 ترسد و از نفسیک سیر نشود و از دعایک شنیده نشود یعنی متجرب نکرد و دوا احمد و ابوداؤد و ابن ماجة و در الواء الترمذی عن عبد الله بن عمر و النسائی عنهما
 ایحدیث را احمد و ابوداؤد و ابن ماجة از ابی هریره روایت کرده اند و ترمذی از عبد الله بن عمر و النسائی از هر دو روایت کرده اند و عن عبد الله بن عمر و النسائی عنهما
 صلی الله علیه و سلم یقول بود آن حضرت که پناه محبت از پنج چیز من انجذب العجل و سوء العجم از بدی عجم و در زنی آن چنانچه تو بی خاص و قوت طاعت
 و بندگی نماید و فتنه الصد و از فتنه و ابتلا می بیند که روی اخلاق و نمیرد و عتاید باطله جای کند یا تنگی از او از قبول حق و تحمل بلا و عذاب القبر و دوا ابوداؤد و النسائی و عن ابی هریره
 رضی الله عنهما و رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الفقر و الفقری است که روی عیب نباشد و در حقیقت استعاذه از فقر است و القلة و از کمی خیرات
 و مبرات و الذل و کسر زوال و از خوری نفس که نزد خداوند در بار باب دین غرق می کند اشارت میکند بدین قول حق سبحان و الله العزیز و رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من ان الظلم و الظلمین
 یحجیم من این که ظلم کنم یا ظلمم کرده شوم چنانکه در باب سابق گذشت دوا ابوداؤد و النسائی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الشقاء
 بکثرین پناه محجیم از خضومت و عداوت اهل دین و التفاق و از تفاق اصل معنی تفاق در دین انما کفر است و الظلمایان و شاید که او اینجا حاضر از است شامل بدی و علامات تفاق از کذب و خیا
 و خلف و عده و انظار آنچه خلاف ضمیر است یا احباب و اصحاب و سوء الاخلاق و پناهی محجیم از بدی اخلاق و دوا ابوداؤد و النسائی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الجوع خداوند از پناهی محجیم تو از گرسنگی فانه بلش الضمیع پس بدینستیکه بدینم خواهد است گرسنگی استعاذه از گرسنگی از حبث نصران است این
 بدین و قوی و حواس ظاهره و باطنه و حصول قنور و جمعیت و حضور و منع و ی از طاعت و خدمت و لذت تعبیر کرد از بدی بضمیم که معنی لزوم و محبت است و درین اشارت که جمیع محجیم
 است که طایفه حال انسان و صورت ضرب باشد و بلکه باعیا و در تراض و جاد عدل و موافق حال کرد و غرض نیست بلکه موجب صفای باطن و نورانیت دل و صحت و سلامت بدست از اراض و لواض و
 اعوذ بک من الخیانه و پناهی محجیم تو از بی ممانتی و بی دایستی فی الصراح خیانت نداشتی و مگر کردن حق کسی را فانه بلست البطانه پس بدینستیکه بدی باطن است خیانت بطان بکسرا
 حاصل یعنی اشترک علیه ضد ظهاره ایره جامه را که نینداستخاره میکند برای صبریت انسان که در باطن مضر دارد و دوستی و دینی خاصه را نیز گویند و دوا ابوداؤد و النسائی و ابن ماجة
 و عن ابن رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من البرص بفتح با و رومی و میسه شدن و سفیدی که در ظاهر بدن پیدا

[illegible]

[illegible]

رضای تو باشد رضا شود شدن و پسندیدن ثم قال پسر گفت آن حضرت انزل علی عشا آیات من اقامهن دخل الجنة فوفرتا هه شده بر من ده آیت هر که بر پا دارا شد او را عمل کند
در آن آیه هشت را ثم قرأ پسر خواند آن حضرت این آیت را قل اطيعوا الله واطيعوا رسوله واطيعوا ائمة المسلمين واطيعوا ائمة آلهم واطيعوا ائمة اهل البیت واطيعوا ائمة اهل
الثالث عن عثمان بن حنیف بضم مای مملد وفتح نون و سکون تحتها یه صامیت از اشراف انصار و محد و دست و اهل کوفه قال ان رجلا صریح البصر اقی البقی گفت بر سببیکم
مروی نبیا آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال ادع الله ان یعافینی پس گفت دعا کن خدا را که عافیت دهد و شفا بخشد مرا یعنی از نابینائی فقال ان مشیت دعوت و ان مشیت
صبرت پس گفت آن حضرت اگر خواهی دعا میکنم و اگر میخواهی صبر میکنم فهو خیر لك پس صبر کردن تو بر نابینائی بهتر است مترابعت ثواب آخرت زیرا که ثواب آن هشت است در حدیث
آمده است که فرمود حق تعالی چون بتسلل کرد از من بنده خود را بدو چشم وی و بنده صبر کند عوض آن هشت دهم بوی قال فادع له پس گفت آند دعا عافیت میخواهم پس دعا کن خداوند
از جهت اضطراب و عدم تصبر و اختیار او بود و ثواب را و لهذا آن حضرت را ضعیف شده زوی و نفس شریف عقید بدعا نشد و هم را فرمود که دعا کند و لیکن چون مضطرب دید و عافیت کرد و در
و خود را شفیق و وسیله استجابت ساخت چنانکه میفرماید قال گفت عثمان بن حنیف فامره ان یتوضأ فحسب الوضوء پس اگر در آن حضرت آفرید که وضو کند پس یک کند وضو را بر عایت شیر
و ادب و اسبغ و اکمال و بدعوا بهذا الدعاء و دعا کند باین دعا اللهم انی اسألك و اتوجه الیک خداوند بر سببیکم سوال میکنم و دو بسوی تو می آورم بنفیک محمد و بسببیکم
تو که نام پاک و می محمد است نجی الوحی که پیغمبر هست و اورا رحمة للعالمین فرستاده و بنی الرمی که از نامهای آن حضرت است انی توجهت بک الی دینی بر سببیکم و دوی آوردم
بوسیله تو بسوی پروردگار خود خطاب بآن حضرت است و بعضی روایات صریح آمده که یا محمد انی توجهت بک الی یقضی لی فی حاجتی هذه فاعلم که برای من در حاجت من که این است
و زیاده کلمه فی خانه که در قول وی سجایا است و اصلح لی فی ذریقی اللهم فشفعه فی خود را پس قبول کن شفاعت او را در حق من و واه الترمذی و قل هذا جحد
حسن صحیح غریب و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان من دعاء داود یقول بود از جمله دعای داود پیغمبر علیه السلام اینک می گفت اللهم
انی اسألك حبك وحب من یحبک خداوند من میخواهم دوستی ترا و دوستی میسر ترا و العمل الذی یبلغنی حبک وخواهم کار را که برساند مرا دوستی ترا اللهم
اجعل حبک لک من نفسی و مالی و اهلی و عباد و من یرزق من زیدی و من یرزق من نقص من طاعت من و کسان من و من المالباد و واز آب سرد و بعضی روایات
الی العطشان زیاده که در بعضی از آب سرد زنده قال و کان رسول الله گفت بود در او بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا ذکر داود و یحیی علیه السلام یقول یحیی و داود
علیه السلام را در حالی که حکایت میکرد از وی میگفت کان اعبد البشر بود او و بنده که کشته ترین آدمیان یعنی در زمان خود و واه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب
و عن عطاء بن السائب عن ابيه قال عطا که از ثقات تابعین است روایت میکند از پدر خود و سائب که صحابی است که گفت صلی بنی اعمار بن یاسر صلوة بکذا و یا عمار
بن یاسر نماز را یعنی امامت میکرد ما را فواجز فیها پس کوتاهی کرد در آن نماز یعنی قرائت و در آنجا یاد او بسیار نکرد چنانکه سیاق حدیث نظر داشت فقال له بعض القوم پس گفتند
عمار را بعضی ازین گروه که با وی نماز گذارند لحد خففت و اوجزت الصلوة هر چه تحقیق سبک کرد روی و کوتاهی کردی نماز را فقال اما علی ذلک پس گفت عمار ای فلان نیست
بر من موجب زیان این تخفیف و ایضا ز لحد دعوت فیها بدعوات تحقیق دعا کردم درین نماز بدعای که سمعته من رسول الله شنیدم آن دعا را از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم تعلم هر آنست که این دعا را او تشنه خوانده باشد و احتمال دارد که در استفاح خوانده باشد و این جواب بر تقدیری که مراد ایجا ز و قرائت باشد آن حدیث است که گفت اگر
ایجا ز و قرائت کرده ام و لیکن تطویل دعا بر نقصان آن نموده ام و اگر ایجا ز در دعا باشد ظاهر است یعنی من دعا کنکه از حضرت شنیده ام خوانده ام و دیگر سخن چیست فافهم فلما قام
تجده و جل من القوم پس هنگامیکه برخاست عمار پیروی کرد او را مردی از قوم و دلی او رفت هوا می میگویی عطا آن مرد پسر من بود سائب فبدرانه کنی عن نفسه بخاک و می گفت
کرد از نفس خود و صریح نکت که من در پی او رفتم فساله عن الدعای پس پرسید آفرید که پدر من باشد عمار از آن دعا فافهم فلما قام و عمار خود را و عمار را و عمار را
اللهم یعلم الغیب خداوند و اوال میکنم ترا بحق و هستن تو غیب را که پوشیده است بر جز تو و قل و قل علی الخلق و تقدرت و توانائی تو بر خلق که هر چه خواهی بپس کنی و هر چه کنی
خواهی برانی احیی ما علمت الحیوة خیر الی زنده دارم تا آنکه دانی زنده کنی را بهتر و لایق تر برای من و توفیقی اذا علمت الوفاة خیر الی و باین مر و قتی که دانی مردن مرا
بهر و مصلحت تر برای من اللهم اسألك خشیتک فی الغیب و الشهادة خداوند سوال میکنم از تو ترس ترا در نهان و آشکارا و اسألك كلمة الحق فی الوضوء و الغضب
و سوال میکنم ترا سخن راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی در حال رضای خلق و غضب ایشان یعنی حق گویم خواه خلق را ضعیف باشد خواه افاض چنانکه گفته اند قل الحق و ان کان مرایا
است که در حالتی رضای شتم یا دشمن باشم بر ایشان چنانکه شاکویم و بتسایم ایشان را اگر رضای شتم یا دشمن باشم بر ایشان و بگویم و بگویم کم اگر اراض باشم چنانکه عادت عام خلق است و اسألك
القصد فی الفقر و الغنی و سوال میکنم از تو میان روی و فقیری و توانا کنی که بسیار فقیر باشم و محنت و اضطراب کنم و نه بغایت توانگر که اسراف و اتلاف کنم و گفته اند که کفاف
افضل است از فقر و غنا و اسألك فیما لا یغفل و سوال میکنم از تو نعمتی که پسر می نشود که نعمت هشت باشد یا نعمت دنیا که آثار خیر و ابد باقی ماند و اسألك قوة هین لا
تقطع و سوال میکنم ترا قوت یعنی که گسسته و فانی نکند و در تعالی و اولا است بعد از وی چنانکه در قرآن مجید میفرماید و هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة عین یا ما زادنا و ادمت ثواب
آن چنانکه فرموده است و جعلت قرة عین فی الصلوة و قرة عین یعنی تنگی چشم و قرار روی و دیده به دیدن محبوب خنک کرد و در قریه باید چه و راست خبر من و اسألك الرضا
بعد القضاء و سوال میکنم ترا رضا بعد از وقوع قضاء و اسألك برد العیش بعد الموت و سوال میکنم ترا سردی زنده گانی و آسایش بعد از من و اسألك لمن لا یخطئ الی و

[illegible]

فرستاد و بعد از آن حضرت پیش از هجرت مدینه و بیست و نهار عادت قریش است که در جاهلیت حج میکردند و جمهر بر آنند که در سال ششم هجرت و طایفه یمن که در سال
نهم است و همدین سال حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم تخییرا سبب سفر حج مشغول شد و لیکن سبب اشتغال با مزغرات و تشدید احکام شریعت و تعلیم و فواید و تفسیرش با آنکه
امیر حاج ساخته مگر فرستاد حاج بامر و مکه گذارد و از عقب ابی بکر صدیق علی مرتضی رضی الله عنه و فرستاد و چون علی آنجا رسید بوجوه گفت امیر و امور علی گفت بل بامور و علی مرتضی را برای مصلحت حج
فرستاد و بودند که خواندن سوره توبه و نقض عهد منافقین بود زیرا که عهد و نقض آن باهل بیت مرد مفوض میباشد الفصل الاول عن ابی هريرة رضي الله عنه قال خطبنا
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ايها الناس قد فرض عليكم الحج اى مردان تحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج بخیر حج را فقال رجل اكل عام بکفایت
مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال حج کنیم یا رسول الله کویا این مرد قیاس کرد بفرأض یکبار که اگر اندک فست حتی قالها ثلثا پس خاموش ماند آن حضرت تا آنکه گفت مردان هر یک را سه بار
پس گفت آن حضرت لو قلت نعم لوجبت اگر میگفتم من آن را هر آنکه واجب میشد حج هر سال ولما استطعتم و هر آنکه نمی توانستید که در ظاهر این حدیث در آن است که احکام مفوض میباشد آن حضرت
چنانکه ذنب بعضی است و لهذا بعضی روایات آمده است که آن مرد و فرمود که ترا دو بار جواب میدهند که قول عام است و حی باشد یا از پیش خود فم شتم قال ذرونی ما توکنتم پس گفت آن حضرت
بجز این را و هر چه میداد من که چنانست و چون است که ما و امیک ترک و هم شمار او بیان کنیم که چنانست و چون است یعنی هر چه من گویم بکنید اگر مطلق حکم کنم بی قید بعد می عمل باطلاق آن کنید و اگر
بیان کنم که چندین بار بکنید همچنان چند بار کنید زیرا که برای بیان شرائع و رسانیدن احکام فرستاد و از هر چه هست من خود بیان خواهم کرد و حاجت بسوال شما ندارد و ناخاک هلاک من کان من
قبلکم بکثرة سؤالهم پس هلاک نشد آنکسانی که پیش از شما بودند مگر بسبب بیاد رسیدن ایشان و اختلا ففهم علی انبیا فهم بسبب خلاف کردن ایشان بر پیغمبر ایشان چنانکه از قوم
بنی اسرائیل منقول است فاذا امرتکم بشئ فاقوا منه ما استطعتم پس چون امر کنیم شما را چیزی پس بیاورید از آن و بکنید آنچه می توانید و در طاعت شماست و این تاکید و مبالغه است
در اتقان و امور و بذل طاقت محمود در آن و یا اشارت است تیسیر و رفع حرج چنانکه در نماز و ارکان و شرائع و ذرات آن چون عاجز باشد از اتیان بعضی بجای آورد آنرا که تواند و این در امر است
اما در نهی باید که احتیاط کرده شود و در ترک آن و بذل محمود نماید چنانکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود و اذ انهیتم عن شئ فادعوه چون نهی کنیم و باز دارم شمار از چیزی پس بگوئید
آنرا تمام و کمال و واه مسلم و عنه قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم پرسید و شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اعی العمل افضل کدام کار افزون تر است در ثواب قال
ایمان بالله و رسول الله گفت آن حضرت فافضل من عمل ایمان آوردن بخدا و رسول خدا است قبیل ثم ماذا گفته شد پس بعد از ایمان کدام عمل فافضل است قال الجهاد فی سبیل الله
گفت بعد از ایمان فافضل کارزار کردن است در راه خدا که فرض باشد قبیل ثم ماذا گفته شد پس بعد از ایمان کدام عمل فافضل است قال الجهاد فی سبیل الله
در کتاب منهای نگوید و سعه و ریان باشد و این صحیح است واضح آنست که مراد بدان حج است که بدرگاه حق مقبول افتد و اگر چه سبب قبول همانست که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع است
قبول میکند از بند و میکند و از تقصیرات وی و غنچه میکند و گفته اند نشان حج مبرور آنست که بهتر از آنکه رفته است بر کرد و دو بیاید راغب در آخرت و زاهد در دنیا و بعضی خود بخندند تنبیه جادیت
در بیان افضل اعمال آمده و وجوب توفیق اختلاف جهات و حیثیات و مقامات و احوال سائلین و مخاطبین است چنانکه در کتاب الصلوة بدان اشارت کردیم فقدر و عنه قال قال رسول
صلى الله عليه وسلم من حج الله فلم يرفث ولم يفسق و حج کبیر و ولدته امه کیس که کعبه برای خدا برای ریا و اغراض و یکس رفت کند و فسق نورزد باز کرد و پاک از کثامان بچو پاک بود
او از کثامان در درونی گردانیده است و او را در او و مراد بر رفت یعنی راه را جامع و خش و سخن کردن با زبان در جماع است و در نهی گفته رفت منهی خدا آنست که خطاب کرده شود آن زن را و اگر بی
شعیدن زن گوید رفت نبوده و مراد بفسق خروج از حد و شریعت است و کتاب هر امر و در قرآن مجید نیز تکرار و مراد بدان جنگ و جدل با رفیقان و خدا و ان و دشمنان کردن یکدیگر است و
در حدیث دیگران ذکر و کویا آن را داخل فوق داشت متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحجرة الى الحجرة كفارة لما بينهما عماره و دیگر گفته است
مرکبانه از آنکه واقع شده میان و دهم چنانکه در وضو و نماز و رمضان و ارشاد شده است و علماء از آنجا مخصوص بصغائر داشته اند و ظاهر آنست که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از تبار مخصوص
بجای است فذکر و الحج للبر و للبر و لیس له جزاء الا الجنة و حج مبرور نیست مراد از آنکه مبرور است متفق علیه و عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان الحجرة فی رمضان تعدل حجة بمرستیکه عمره بآوردن در رمضان برابر حج گذاردن است در ثواب و بعضی روایات آمده که حج که همراه آن حضرت صلی الله علیه و سلم
گفته اند و این مبالغه است بطریق الحاق ناقص بحال چنانکه در مثال این واقع شده است متفق علیه و عنه قال البی صلی الله علیه و سلم لقی و کانا بالروحا و هم را بن عباس
که آن حضرت پیش آمد سواری چند را و حاجت را و سکون و او و حاجی هم را بزمانه جانی است بر سه مرحله از مدینه مطهره فقال من القوم پس گفت آن حضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون
گفته سلمان بنی هاشم قالوا من انت پس گفت تو کیستی قال رسول الله گفت پیغمبر خدا ام فرمعت لیه امرأه صبیها پس برداشت بسوی آن حضرت و پیش آورد و زنی که در آن را فحالت لیل
حج پس گفت آن زن آیا من کودکی را اگر حج کند ثوابی و اجریت با وجود آنکه بالغ نیست و حج بروی من فرض نه قال نعم و ان حجرت آن حضرت آری را و ثوابی هست و هر چه که در او بریزد
و میری و غم خوری یکی آن ثوابی است و صبی اگر دعالت مباح کند واجب است بروی حج چون بالغ گردد و هم چنین چندین بار آورده اند و با فقیر که حج کرد و از او واجب واقع شود و بعد از آن حاجت واجب
نمود و او مسلم و عنه قال ان امرأه من ختم قالت هم ما زان عباس است گفت که زنی از قبایح ختم ختم و سکون مثلثه و وقع ملک گفت یا رسول الله ان فريضة الله علی عباده
فی الحج بدستیکه فرض خدا بر بندگان و در حج گذاردن است ادکت الی شیئا کبیرا و یا فداست و رسید و پدر مراد مالیک و ی کبیر است و ضعیف است بحدی که لا یلیت علی الخ
فیقولن بر جای ماندن بر شتر فاحج عنه ای پس حج کنیم از جانب وی قال نعم گفت آری پس حج گذاردن از جانب غیر که فرض باشد جایز است نزد حج اگر فرود آید و حج را و اگر در آن

و تفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل است جایز است با وجود قدرت مطلقا و بعضی روایات آمده که از والدین جایز است بی امر و بی وصیت و تفصیل این در کتب معتبره
و ذلك في حجة الوداع و این گفتن زن ختمیه حال پدر خود را جواب داد آن حضرت و در آنجا بود و این قصه دیگر است که فضل ابن عباس بدو گفت آن حضرت بود و در غایت
حسن و جمال و جوانی بود پس این زن بشا بهر حال او را و نکران او شدند و این زن نیز صاحب حسن بود و اکثر زنان ختمیه صاحب حسن میباشند هر دو چشم در یکدیگر دید و خندان حضرت صلی الله علیه
و سلم چون این حال مشاهده کرد دست پریشان فضل بن عباس نهاد و کرد و او را بر تافت عباس گفت یا رسول الله چرا بر می تابی کردی پس عمر خود را فرمود ای عمر شیطان مسلط است
بر بنی آدم و در آینده است در رک و پوست ایشان کما قال متفق علیه و عنه قال انی رجل النبی صلی الله علیه و سلم فقال ان احدثت ان فحج و انما مات و هم
از ابن عباس است که گفت آمد مردی نزد آن حضرت گفت بدستیکه خواهر من مذکر و ده که حج کردی مردی مرده است فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و لو کان علیها ذنوب
اکنث قاضیه اگر میبود و برخواهر تو ای آیه بودی تو که میگذاردی و ام و را قال نعم گفت آن مردی میگذارد و ام قال فاقض ذنوب الله گفت آن حضرت پس بگذارد و ام خذها و اخرجها بالقضاء
زیر که و ام خذها و اخرجها بالقضاء نیز جایز نیست مگر بوضیعت و اتفاق و این منتهی است و نزد شافعی هر که مرد و در کردن می خنند است حج یا غیر حج واجب است قضاء
آن از اس مال و می تقدم بر وصایا و میراث متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یخلون رجل بامرأة باید که خلوت نسا در مردی یا زنی یعنی زن
بیگانه خواه جوان باشد یا پیر خلوت تنهایی ساختن و لا تأسفون امراه الا و معها محرم و باید که سفر بخند زنی مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی است که بخلج با وی جایز نباشد یا خواه
جوان باشد یا پیر و بعضی روایات ختمیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بروی و ثوق و اغما و صلاح است جایز است و بعضی گفته اند زنان باشند متعدد و ثقات و بایک زن نیست
و بعضی گفته اند که در حج و حرم صحبت شرط نیست زیرا که اقامت وی در حرام است فقال یا رسول الله الکتبت بختیمه و سکون کاف و قتم می آید و کسری می
شامیه و سکون با نوشته شده و ثابت کرده شده است نام من در دیوان فی غزوه کذا و کذا در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعه که بجنگ کافران و غزوات رو ند نوشته اند
که همراه ایشان بفرمایم و خروجت امواتی حاجه و بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را چنانکه میباید و در روز تهنیت که حج رو دیا همراه زن و دم قال اذهب
فاجتمع مع امرأتک گفت آن حضرت بر ویس حج کن با زن خود زیرا که غازیان بسیارند و با زن تو جز کسی نیست که برو و متفق علیه و عن عائشه و عن عائشه قالت
استأذنت النبی صلی الله علیه و سلم فی الجهاد گفت عائشه طلب ستوری کردم آن حضرت را در جبا یعنی اذن طلبیدم که اگر بفرمایند بجای در دم فقال جهاد کن الحج
گفت آن حضرت جهاد شما ای طایفه زنان حج است یعنی پس است من را که حج بیرون می آید و حاجت نیست که بجای در آید متفق علیه و عن ابی هریره و عن ابی هریره و عن ابی هریره
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تأسفوا امواته مسیره یوم و لیلته الا و معها ذ و محرم سفر بخند زنی در سیر کرد و زو شب مگر آنکه باشد با وی محرم و لفظ و زاید است
و در بعضی روایات مسیره سه روز و واقع شده و گفته اند بر هر تقدیر مراد تجدید نیست بلکه مطلق سفر است طویل یا قصیر و نزد محمد شین و سفر و احکام و صی صی محسن از شارع ثابت
نشد است و تحقیق این در باب مسیره سفر گذشت متفق علیه و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم لاهل الدنیه
ذا الحلیفه میقات کرد اندید است آن حضرت برای اهل مدینه ذ و الحلیفه را که نام جای است قریب مدینه پنج شش میل وقت بنگام و میقات بنگام کار و جای آن وقت
آمده این اسم بر جای احرام بستان که از آنجا بی احرام میگذرد و مرد و مفاقی را مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام بستاند پس اهل مدینه را ذ و الحلیفه میقات ساخته اند و لاهل
الشام الحقیقه و در اهل شام را حجه بصره میگویند و اهل مدینه و فایز نام موضع است میان مدینه و مکه و لاهل نجد قرون المنادیل و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنادیل است
و نجد در اصل یعنی زمین بلند است ضد غور که بعضی زمین است و الآن نام بلاد عربست که از نیمه تا زمین عراق است و قرن یعنی کاف و سکون را که در اقرن المنادیل هم
گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن که اویس رضی الله عنه را بوی نسبت کنند بفتح است از بلاد مدین که فی القاموس و لاهل الیمین بلیم و برای اهل بلیم بفتح تخانیه
و فتح لام و سکون میم هر دو مکرر نام موضعی است فطن لهن و لمن اتی علیهن من غیر اهل لهن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شد و هر کس از این
که بیاید و برسد بر این مواضع و بگذرد از آن چنانکه اهل مدینه بر سر راه شام برسد از حجه احرام بستاند و اهل هند و سنان بر راه مین برسد از نعمت بلیم احرام بستاند مثلا لهن کان یذیل
الحج و العمرة این مواقیع است که کسان را راه می کنند حج و عمره را و این حدیث معلوم میشود که هر که از میقات گذرد بی اراده حج و عمره لازم نیست و احرام برای دخول و مکعب
از مذنب شافعی همین است و نزد ما و اینست در آمدن مکه بی احرام اگر چه اراده حج و عمره ندارد از خبت قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم لا یجوز واحد الیقعات الا محرما و این حدیث
مطلق است معنیه باراد حج و عمره نه بگوید و احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر است حاج و محرمه و خراشیدن و اما هر که داخل میقات است و را جاز است دخول مکه بی احرام ز برای
حاجت خود زیرا که در آمدن او که را بسا میشود و در ایجاب احرام بر حاج است پس حکم او حکم اهل مکه است که فی الیهایه فتن کان و و نحن فیهلیم بصره میم و فتح و تشدید لام من
اهل پس سبکی باشد ولی این مواضع داخل پس اهل طلال و احرام وی از جای او است که در آنجا ساکن است و اهل طلال را اصل یعنی آواز بلند کردن و این احرام را و است که در و تمیزیم
آواز بلند میکند و لکن الک و لکن الک و هم چنین یعنی هر که آن طرف تر مواضع احرام وی از اینها بجا است که ساکن است در آن حتی اهل مکه بچلون منها تا آنکه ساکنان
که احرام می بستانند و این مخصوص است حج و برای عمره اهل مکه از زمین محل احرام می بستانند و الآن متعارف موضعی است که نام او تعیم است و این موضع قریب ترین موضع محل است
بلکه و عائشه صدیقہ رضی الله عنها از این جا برای عمره احرام بستاند با آن حضرت صلی الله علیه و سلم و این احرام موضعی است که او را مسجد عائشه میگوید یعنی موضعی که آنجا عائشه نماز گذارد

واحرام است چنانچه باب حج الوداع سایه متفق علیه من جابر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مهل اهل المدينة من ذی الحلیفه والطریق الاخری حجة
ومهل اهل العراق من ذات عرق ومهل اهل نجد قون واهل الیمین بلیم دواہ مسلم ترجمه این حدیث را شرح حدیث سابق مفہوم شد و مراد بقول وی والطریق الاخری حجة
است که گفته شد لایم مدین چون بر سر راه شام میماند حجة میقات ایشان میگرد و دور است که از اینجا حرام بندند و ذات عرق که میقات اهل عراق گفته و در حدیث مذکور نیست عمر
بلاد معروضت طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قادیسیه تا حلوان و تسمیه او بعراق بجای آنست که این بلاد بر عراق دجله و فرات است و عراق حاصل بحر را گویند و ذات عرق
نام موضعی است از شرقی که بر دو مرطه موازی قرن و عرق بکسر عین کو پنج فرسود گویند و من اش رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع عمر کفت انس عمره
بر آور و آن حضرت چهار عمره کلمهن فی ذی القعدة بمکین چهار عمره در ماه ذی القعدة بودند الا التی کانت مع حجة مکران عمره که بود بمکین حج آن حضرت که آن روز ذی الحجة را بیا
حج بر آورد و عمره بر بضع و نصب من الحد یلبیته فی ذی القعدة اول عمره و از آن چهار عمره که آن حضرت کرده اند میباید است بضع ما و فتح و ال مطمین کسر موصود و تخفیف تخفیف و
تشدید نیز آمده و تخفیف شده و اکثر است نام قریه است بر نه میل از مکه که اکثر آن در حریم است باقی محل و بعضی کوین نام چاهی است و بعضی کوین نام رضی است که آن بقعه را بوی
نام کردند و ذی القعدة الرضوان که تحت شجره بود و قرآن مجید در شان آن می گوید القعدة فی السعدین المؤمنین اذ یبیا یحونک تحت الشجرة آنجا بود بر آمد رسول الله صلى الله عليه وسلم از مدینه
روند و شب غره ذی القعدة در سال ششم از هجرت بقعه عمره در یک هزار و چهار صد یا بیشتر نفر جمع شدند قریش و بازو اشتند و از زادن مکه پس صلح کرده باز گشت و عمره کردند
که سال آینده بیاید و عمره گذارد پس بحقیقت اینجا عمره نمود و لیکن آن را از عمره بشماردند و حکم احصاء را اینجا شروع شد و این واقع نیز گفته اند که بعد از فوجات بود و بعد از ذی قح خیر بود
و جزان و تمامه قصه حدیبیه در کتب سیر مذکور است و در کتاب الجمل از آن مذکور شد و عمره من العام المقبل فی ذی القعدة دوم عمره بود از سال آینده و نیز در ذی القعدة
که در وقت صلح قراری افتد بود و آن حضرت بمکه درآمد و عمره گذارد و سه روز آنجا بود و روز چهارم برآمد و این عمره را عمره قضا گویند و اطلاق این اسم بر وی در احادیث واقع شده
و این مورد مذکور خفیه است میگویند که محرم با حصار از حرام براید و واجب است قضای فاقات و نزد شافعی بر وی قضا نیست و لفظ قضا که در احادیث واقع شده است بمعنی صلح
است و قضا بمعنی صلح می آید و عمره قضا نزد ایشان بآن معنی است که میقاتات و مصالح قریش در سال آینده کردند و عمره من المعجزة حیث قسم فنائم حنین فی
ذی القعدة سوم عمره است که از بصره بمکه رفت بر آورد آنجا که قسمت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم غنیمتهای فتح حنین را بجزان بکسر جیم و عین مملد و تشدید را موضعی است بر یک مرطه
از مکه که در سنه ثانی بعد از فتح مکه و حنین بضم حاء فتح نون کرده و غنائم بسیار آنجا حاصل شده و در جزان بازده شانزده روز اقامت فرمود و آن غنائم را آنجا قسمت نمود و گویند که آن حضرت شب
بعد از گزاردن غنائم سوار شده بمکه آمد و عمره گذارد و بعد از آن شب باز گشت و نماز صبح بجزان گذارد و عمره مع حجة و عمره چهارم که با حج وی بعد از فرضیت حج کرده و لابد این
در ذی الحجه بود و این چهار عمره است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کرده و اما حج اسلام جزئی نبود و در ایام جاهلیت قریش حج میکردند و آن حضرت نیز میکردند و تعیین عدد آن در
ضبط علمان در آمده است و الله اعلم متفق علیه و عن البراء بن عازب و رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم فی ذی القعدة قبل ان یحج فخر
گفت بر آن عمره که در آن حضرت در ذی القعدة پیش از حج گذاردن و بارگویی بر این غار عمره حدیبیه رشمه زیرا که تحقیق در وی عمره نبود چنانکه معلوم شد پس عمره آن حضرت سبب شد
و پیش از حج یکی عمره قضا دیگر بجزان و یکی بعد از حج که بمکه الوداع کرد و او را المنجاری بیان کنیست حج و عمره و او را جمیع آنست که حج و قوف بعز و طواف میت و سعی میافان
و مرده است و عمره طواف و سعی است و احرام در هر شرط است و حج فرض میباشد و نفل و عمره نفل است مگر آنکه کسی نذر کند الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم کفت آن حضرت بعد از نذر فرضیت حج یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج ای مردمان بدرستی که خداوند
نوشته یعنی فرض کرد اند بر شما حج فقام الا قریع بن جالس پس ایستاد اقرع بن حابس که در فتح مکه در فتنه بنی قریظ اسلام آورد و در آنوقت القلوب بود و در اسلام و جاهلیت شریف
بود و شانی داشت فقال فی کل عام پس گفت ایها در هر سال فرض است حج یا رسول الله قال لو قلتهما نعم لوجب کفت آن حضرت اگر بگویم من ان حج را یعنی برای وجوب
آری هر سال فرض است هر سال واجب میگرد و در هر سال و لو وجبت لم تقبلوا بها و لم تستطعوا و اگر واجب گردد هر سال عمل نمیکند بدان و نمی توانند که وجبت ثانی
مشقتی که در و است ببدل اموال و بمران مل و اولاد و وفارقت و طمان خصوصاً اهل بلاد بعید و فالج مریض پس حج در عمره بکار فرض است فمن زاد فقلوع پس یکیز زیاده
بر یکبار کند نفل است و او احد و النسائی و الدادعی و من حلی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ملک زاد او داحله تنبله
الی بلیت الله سیکمالک شد تو شه را و شتری سوار کرد بر ساند و آقا خانه خدا و لم یحج و حج نکرد فلا علیه ان یموت یهودیا و نصرانیا پس نیست تفاوت بر وی
که بمیرد یا فریدین یهود یا دین نصرانی و دین غایت تغلیط و تشدید است بر ترا که حج و یهود و نصاری گفته اند بر آن صاحب کتاب و ملت اند که هر کافر نذر از مشرکان از
مجموعی و غیر هم که از ایمان و ملت مجبور و محرومند و فلان ان الله تبارک و تعالی یقول و ان وعید بجهت آنست که خدای تعالی می گوید و الله علی الناس حج للبلیت من
امستطاع الیه سبیل و حق است مگر در برابر دم قصه خانه کعبه هر که میتواند راه رفت بسوی وی و در آخر آیت میگوید و من کفران بعد غنی عن العالمین و یکسافر و زندگانش
خدا گذارد پس خدای نیاز است از عالمیان بکنند یا نکنند و از آن سودی و زیانی نیست سود و زیانی ایشان را است و تغلیط در اینجا موافق آنچه در حدیث واقع شده که بیا مراد تمام
این است و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و فی اسنادہ مقال و هلال بن عبد الله مجهول و الحارث یضعف فی الحدیث و این برادر است

پس می آید یعنی هر که آن را از اول و آخر او وجبت له الجنة بشک را وسعت و چون آنجا مقصی میگردد باید بدین مظهره در آن نیراید رسید پس مشرف میشود بافضل مقامات دواول
 اوسط و آخر فلا بد از این ثواب عظیم روزی کرد و در غم رواه ابو داود و ابن ماجه **الفصل الثالث** عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان اهل البیت یحجون
 کعبه ابن عباس بودند با این می برآمدند بیچ فلا یترکون و پس توشه برنیدشتند و بقولون نحن المتوکلون و می گفتند ما متوکلانیم فاذا قدموا مکة سالوا الناس پس فقی
 قدوم می آوردند و میرسیدند بلکه سوال میکردند از مردم و که ای میگردند فاقول الله تعالی و کس فرودستاد خدای تعالی این آیت را و تزود و افاق خیر الزاد تقوی یعنی توشه بردارید
 و تقوی کنید و پرغیر نماید از سوال زیرا که تقوی بهترین توشه است برای سفر آخرت و کویا که ایشان توکل را توشه خیال کرده بودند پس فرمود تقوی بهترین توشه آن است که او را
 توشه کند و آن در حقیقت توکل هم نبود و وفا بحق آن نکردند فافهم رواه البخاری و عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت روایت است از عائشه گفت گفت یا رسول الله
 علی النساء جهاد آیا بر زنان جهاد هست قل نعم علیهن جهاد لا قتال فیه گفت آن حضرت آری بر زنان جهادی هست که نیست قتال در وی آن جهاد که نیست قتال
 که ام است الحج و العمرة یعنی حج و عمره از زنان بهتر است جهاد است از مردان و رواه ابن ماجه و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم
 یمنعه من الحج حاجه ظاهرة کیک باز نذر او را حج از حاجتی ظاهر که عدم زود و راحله است او سلطان جابر یا قهرمان بیکر سلطان در اصل معنی سلطنت و قهرمان است
 و الا ان استعمال می باید بذات صاحب سلطنت او مرض صاحب با بیماری باز دارند یعنی بیماری که نتواند آن بفرماید فحاشا و لم یحج پس بر آن کس حج نکرد و کاین موانع نذر
 غلبت ان شاء الله یا و ان شاء نصر انیا پس کوبید و آن کس اگر خواهد پیروی و اگر خواهد نصرتی شرح این حدیث علی رضی الله عنه در فصل ثانی گذشت و مؤلف از ترمذی در بعضی
 روایان آن حدیث طعن کرد اما درین حدیث داری معنی مذکور نیست و الله علم رواه الدارمی و عن ابی هريرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه
 قال روایت است از ابی هریره از آن حضرت گفت الحاج و العمرة کتند کان و عمره بر آن زندگان یعنی آنها که حج و عمره برآمده اند یا آنها که حج و عمره کرده اند هر دو را شامل است
 و حج در اصل یعنی قصد است و قل الله قدوم آن زندگانند و رسانند کاندید برگاه و وی وفادت بالکسر بر سولی برآمدن و اخذ بر سولی برآینده و دفع تقيح الواو و سکون فاد و فود
 بعضی روایان و او فاجاعت آن ان دعوه لجا نهج کرد عایکند خدا را اجابت میکند شانه و قبول میکند دعای ایشان را و ان استغفروه غفر لهم و اگر طالب آمرزش گناهان میکنند از خدا
 می آمرزد و ایشان را رواه ابن ماجه و عنه قال سمعت رسول الله و بعد از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یقول و قل الله ثلثة و افان فیه
 سه کسانند الغازی و الحاج و المعتمر و رواه النسائی و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
 لقيت الحاج فسلم علیه و صلحه چون بر منی حاج را پس سلام کن بروی و دست و بر یکدیگر مصافحه دست یکدیگر را گرفتن و حاج اسم مفرد است و بر جاعت نیز اطلاق میکنند و
 صوره ان یستغفروا و بفرما و اگر طلب آمرزش کند ترا قبل ان یدخل بلیده پیش از آنکه درای خانه خود را خانه محفوز له زیرا که وی امر زید شده است و او را استغفار او محفوز
 و دعای او مستجاب است و قید قبل ان یدخل بلیده برای آنست که وی بنموزد و راه خداست و باطل و عیال مشغول نشد پس این وقت خاص و حالتی مخصوص است که دعای
 وی اقرب باجابت است و حقیقت مراد آنست که ثواب حاج و بودن او زود باشد ثابت است از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست بر جوع از حج و رواه احمد و عن
 ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج حاجا او معتمرا او غایا کسی که بیرون آید حج یا عمره یا غایا ثم مات فی طریقته
 پیغمبر در راه کتب الله له اجر الغازی و الحاج و المعتمر می نویسد خدای تعالی هر دو را اجر عزا کننده و حج گذارنده و عمره برآورنده و در حکم او است هر که تعلیم علم و احکام دین
 برآمده و رواه البیهقی فی شعب الایمان باب الاحرام و التلبیه احرام و تخیر حرام کرد اندین چیز را و حج و عمره چند چیز است که میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریر نماز نیز از این باب
 یا احرام یعنی در حرام درآمدست و چون احرام سبب استباحث دخول حرم است نام کرده شد بدان و تلبیه یک گفتن چنانکه بیا به **الفصل الاول** عن عائشة رضی الله عنها قالت
 کنت لطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحرامه قبل ان یحرم گفت عایشه بودم من که خوشبو میکردم آن حضرت را و می بایدم لطیب را برای احرام وی پیش از آنکه احرام بندد
 و لحله قبل ان یطوف بالبيت و برای حل وی یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روزی که از مدینه بنامی آید بعد از زمی حرمه عقبه
 انا احرام بر می آید و همه چیز حلال میشود الا زمان پس بلکه می آید و طواف میکند بعد از آن بمنار حج میکنند و زنان نیز حلال میشوند بطیب فیه مسک تطیب میکردم بطیبی که
 در وی مشک میبود و مستحب است که در احرام مشک و کلاب استعمال کنند کانی و نظرا الی و بیض الطیب مفاوق رسول الله عایشه میگوید که یاس می نیم در خنده طیب
 در تارک سر پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم و بیض بصاد و مملد و خشن برق و جزآن و مفرق کبر انا را که سر و مفاوق مبطع جمع نیز میگویند که یاس موضع تارک را مفرق نام نماند
 و هو محرم و حال آنکه آن حضرت محرم می بود یعنی از طیب بعد از احرام در مبارکاتی می ماند متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه طیبی بعد از احرام حرام نیست مفسد
 استعمال طیب است بعد از احرام و آنکه طیبی که در وقت احرام استعمال کرده باقی ماند از آن نذر و مشهور در مذنب واحد نیست مستند بر حدیث فردیک الملک و شافعی و براتی از امام
 مکره است تطیب بخیزی که باقی ماند از آن بعد از احرام و طیبی باحت قول شافعی و کراهت قول الملک ایجاب فریة قول ابی حنيفة ساخته و آنچه مذکور کردیم مذکور است در طیب و شر و آن در
 شرح کتاب خرقی که در مذنب امام احمد است مگر کرده که از عید بن عمر پرسیدند از وی که شب احرام است و تطیب کرد و بر جاست صباح که بوی طیب می آید از وی گفت اگر من مطلقا
 بقطران و دستروا که آنرا کفم و این خبر عایشه رسید پس انکار کرد و برین عمره و روایت کرد از حدیث را و عبد بن الزبیر را دیدند که احرام است و دو و سه رویش می طیب بود و الله اعلم و عن ابی

هر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ملبدا اكبر ابي محمد ده گفت ابن عمر شنیدم آن حضرت را که اهل مال میگردید و حالش را که عباد است اهل مال بنگردن آواز و تبلیه و
 تلبیه کرد و اینده احمد در سر و چواری از پیش صبح و غمی تا به چو می و در زبیده و غبار آلوده کرد و از نواد مخصوصا میگوید میگوید آن حضرت لبیک اللهم لبیک لا شریک الا لک
 می ایستم برای خدمت و طاعت تو ای بار خدایا نیست شرک ترا و استحقاق خدمت و طاعت آن الحمد بحسب بزمه و بفتح تیر و ایست است و النعمه لک بدینکه تباشیر نیکی
 و منت تراست و الملك بضم می معنی پادشاهی لا شریک الا لک لا یزید علی هؤلاء الکلمات زیاد و هیچکدام آن حضرت در تلبیه برین کلمات و در بعضی روایات زیاده میگوید
 و این عمو میگوید آنچه من شنیدم همین کلمات است زیاده بر آن فی و بین مقدار کافی است فافهم متفق علیه و عند قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل احد
 فی العود و بهم از آن حضرت گفت بود آن حضرت چون می در آرد و پای مبارک خود را در کاب غز بفتح معجمه و سکون را و زبانی در آخر کاب که انچه را باشد و چون از جوب و یا از آن باشد
 آثار کاب خوانند و استوت بانه ناته قاجیه و بر می داشت آن حضرت بارشخت خود تا تو ای استاده اهل من عند مسجد ذی الحلیفه بک می آید و آن حضرت تلبیه
 از مسجد که روی الحلیفه است که میقات اهل مدینه است و مسجد بعد از زمان آن حضرت بنا کرد و مذکور زمان ایشان مسجد نبود و روی سخن موافق این زمان که در آن حضرت نماز رکعت
 از مدینه روان شد و نماز عصر روی الحلیفه گذارد و شب آنجا گذارد و صبح احرام بست و چون بر پشت نادر آمد و بایشا تلبیه گفت متفق علیه از این حدیث معلوم میشود که آن حضرت
 بعد از بر آمدن بر پشت شتر و ایستادن شتر گفت و این اصد و شافعی و نزد تلبیه بعد از نماز سنو است و قول ملک نیز همین است و در هر یک میگوید که تلبیه کند عقیب صلوة که مردی از آن
 و اگر بعد از سوار بر پشت رکعت کند نیز درست است و لیکن بعد از نماز افضل است و مشهور در مذاهب امام احمد بعد از نماز است و فخر از بعضی از اصحاب وی بعد از نماز است و در شرح کتاب فقهی گفته است
 جبر گفت گفتیم بن عباس عجب از صحابه رسول الله صلى الله عليه وسلم که اختلاف کرده اند اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم که بعد از نماز بود یا بعد از سوار بر پشت تا پس گفت ابن عباس هر یک که میخواست
 تر جمیع حال اهل مال که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بعد از فراغ رکعتین احرام می شنیدند از آن قومی و یا در رکعت پس از آن سوار شدن حضرت و اهل مال که پس شنیدند نماز قومی گفتند
 اهل مال آن حضرت هم بدین حال بود و بعد از آن روان شد و نیز میداد که موضعی طلبه است بر آمد و اهل مال که در شنیدند قومی و کان بر مذکر الان تا بتدی اهل مال کرد و دائم التلبیه تا اهل مال می
 صلى الله عليه وسلم در محلا ها بود و از اینجا حاصل شد توفیق میان روایات و از دو عام و اجتماع صحابه و درج بسیار بود تا گفته اند که از شمار بیرون بود و از صد هزار کس بیشتر و از هر طرف آنجا
 چشم میگرداد و آدمی بود و عن ابی سعید الخدری رضی قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بصیرخ بالجمع صراخا بیرون آمدیم ما بان حضرت در حالتیکه در
 می آورد و پیچید و بر آرد و فی جنتی که کرده بودیم تنها و این موضع اختلاف است در شرح احادیث آیند همین کرد و صراحت بضم صا و خای محمد و آخر آواز و فریاد و واه مسلم و عن
 انس قال كنت ردیف ابی طلحة كنت انش بود من در پس ابی طلحة انصاری که وی بود سوار شونده و انهم لم یصروا من بهما جميعا الحج والعمرة بدستیکه ایشان بیجا
 هر آینه آواز می بر آورد و سجده و واه الجادری و عن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع بیرون آمدیم
 بان حضرت برای حجة الوداع کمان حضرت سجده بر آمده بود و وجه تسمیه حجة الوداع معلوم خواهد شد فنامن اهل بجمرة پس بعضی از کسان می بودند که بانگ می بر آورد و بجمعه تنها و
 من اهل حج و عمرة و بعضی از کسان می بودند که تلبیه می گفتند حج و عمرة هر دو و منامن اهل بالحج و بعضی از کسان می بودند که تلبیه می کردند حج تنها و اهل رسول الله و اهل مال که
 پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بالحج حج تنها فاما من اهل بجمرة محل اما کی که اهل مال که بر عمره پس طلال شد یعنی بیرون بر آمد و احرام بعد از او می عمره پیش از ایام حج و اما من
 اهل بالحج و جمع الحج والعمرة فلم یحل و اما کی که اهل مال که در حج تنها می کردند حج و عمره پس علل نشد و بر آمد و احرام و در بعضی نسخ فلم یحل البصر جمع حتی کان يوم النحر
 شده و در بعضی روز عید که وقت تمام شدن حج و بر آمدن از احرام است اگر چه طواف باقی است متفق علیه و عن ابن عمر قال تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم فی
 حجة الوداع بالعمرة الى الحج تمتع و آن حضرت در حجة الوداع بعمره بسوی حج تفسیرش آنست که گفت بد اهل بالعمرة آغاز کرد بعمره ثم اهل بالحج بستر اهل که در حج متفق
 علیه تبنیه ساکن مناسک حج بر سه قسم اندیک میفرمیدیم و سکون فاکسرا یعنی افراد کنند که احرام وی برای حج تنها است یا برای عمره تنها دوم قارن یعنی قران کننده که احرام بر
 حج و عمره هر دو است سوم تمتع و صورت تمتع آنست که اول عمره میکند اگر شوق می کرده است بر احرام می اندازد اگر چه دست از احرام می برد بعد از آن در که می نشیند و چون ایام
 حج می آید احرام می بندد و حج میکند چنانچه در بیان این احکام میاید و تفصیل تمتع آنست که این هر دو سنک در یک سال دست آمده و احادیث و اخبار مختلف آمده که صحابه و پیغمبر
 بودند یا قارن یا تمتع و همچنین در فعل آن حضرت اکثر احادیث صحیح در آن آمده که آن حضرت صلى الله عليه وسلم قارن بود و پیغمبر صحابه از آن قایت کرده اند و در افراد حج نیز احادیث
 بسیار آمده و در تمتع نیز احادیث مروی شده و در توفیق و تطبیق این احادیث و روایات علما حکم کرده اند و قارن ترجیح داده اند و در شرح سفر السعادت نیز ذکر کرده شده است آنجا بدین ترتیب
 بصحی از لاهه ما بر اهل اسلام و اینها را ه لطن کشاده شد و گفته اند چه شد شمار ای معاشر سالمان که ضبط اتواستید که در حال پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم که قارن بود یا نفر و با وجود
 این همه کثرت و اجتماع کثرت و اجتماع و از دحام مانع تخفیف تعیین شد و با وجود آنکه در تحقیق و تطبیق مشخص است که حال پیغمبر
 شما بدین تطبیق لطن می کشاید و روی بدر ابنا بسیار است الفصل الثانی من فیلین ثابت رضی الله عنهما الله رای النبی صلى الله عليه وسلم بتجود لاهلا
 و فصل روایتی است از تبنیه بن ثابت که در گفتاری صحابه و کبار ایشان و کتاب می و جامع قرآن و قائم فرائض بود که وی دید آن حضرت را که بر بزمه شد برای احرام خود و غسل کرد اهل محلی و آن
 بلند کرد و دست بر لبی پیغمبر خدا را و اینها احرام است که سبب اهل مال است و در سفر صبا حج احرام واقع شده و غسل کردن برای احرام فصل و اکمل است و اگر وضو کند نیز کافی است و واه القوی

نیز بودند و در واتی صد و بیست و چهار هزار و اند علم فخر جناب معده پس بیرون آمدیم با یعنی صحابه آن حضرت حتی اذ التینا ذ الحلیفه تا آنکه چون آمدیم و اهل بیته را رسیدیم
 باین موضع فولدت اسماء بنت عیس محمد بن ابی بکر و رضی الله عنهما پس برآید اسماء بنت عیس بنضم جمله و فتح سیم ز و جانی کبر صید فی بود محمد بن ابی بکر را و این اسماء بنت عیس بن
 بود جمیل عاقل که همه کس او را میخواستند و تحت ابوبکر صدیق بود بعد از آن علی رضی الله عنهما است بعد از وی حضرت ابی طالب رضی الله عنهما جمعین و در وقتی که حضرت یحیی برآمد نزد ابی بکر بود
 محمد بن ابی بکر را از اینده فادسلت الی رسول الله پس کس فرستاد اسماء را و پیغمبر صلی الله علیه وسلم کیف اصنع که چه کار کنم حکم حبسیت احرام بر مندم یا نه و چگونه بر مندم حال گفت
 آن حضرت اعتسلی غسل کن و استغفری ثوب و بر بند جای خون را بجا می و احومی و احرام بند و صورت استغفار بنای شلش و بفا آن است که پذیرا در که خود بر بند و فرمود پس که رفت بر
 جای خون بنده و هر دو طرف آزارش و پس بان که بنده محکم کند تشبیه دار و آنرا بشرف نفعش و اوقاف بعضی پاره و دم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام فضا و این مجمع علیه است فصلی رسول
 الله پس کرار و پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی نماز احرام و دو رکعت فی المسجد در مسجد ذی الحلیفه ثم و کب القصوا و پست سوار شدن و خود را که نام وی قصوا است نفع خاف
 و سکون صادر جمله و تشبیه او بقصو و سبجه آنست که سابق بود در سیر و در اقصای سیر و غایت جری بود و بعضی گفته اند که تشبیه او بقصو یحتمل آن بود که جانب کوش می بریده بود و قصو ی
 تا قدر که گویند که طرف کوش می بریده باشد و شاه قصو و تا قدر که قصو و جبل اقصی گویند و گفته اند که قصو و بعضی نفع عین جمله و سکون فضا و مجهر و بوجه و بعد عاچیم و دال جمله نام یک
 تا قاست که آن حضرت را بود صلی الله علیه وسلم و گفته اند که اگر کمتر از پنج بریده اند چه عاست و اگر بربع رسیده و قصوا و اگر از باده بر ربع غضبا است و اگر از پنج بریده اند صلا است بضا و جمله
 و بعد این الفاظ و احوال واقع شده است و گفته اند که طرف کوش تا قدر که آن حضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت هم چنین واقع شده و حتی اذ الاستوت به ناقه علی البید
 اهل التوحید تا آنکه چون برداشت آن حضرت را ناقه وی بریده آواز بلند کرد و توجیه مراد تشبیه است چنانکه بیان کرد لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان
 الحمد والنعمة لک و الملائک لا شریک لک قال جا بولسنا نوحی الا الحج گفت جا بر نمودیم که میت میگردیم کرجج را لسننا نعروف العصوره بنودیم که می شناسیم عمره یعنی
 در شهر حج حتی اذ التینا البیت معده استلم الرکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را بان آن حضرت بوسه داد آن حضرت چهار سوراکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وی حجره و
 مرکز است و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آسمان که مطلق واقع شود و همین رکن مراد کرد و مراد با تسلیم بوسه دادن او است یا سوادن بدست و فتعال است از اسلام یعنی حقیقت و سلام بروی
 همین است که او را بوس کنند و لهذا اهل این رکن را محیا گویند یعنی میم و تشبیه یاد را و از آنجاست که بعضی میگویند که بعضی گویند از اسلام است کبریا یعنی چهار و احدی سلم کبریا
 اسلام از و است چنانکه احوال کحل التسلیم و بوجه دیگر نیز هست که در شرح آواز اگر دریم قول مثلثا و مشی و بعد بایس رمل کرد آن حضرت در طواف در شستن و مشی کرد در چهار
 و ذکر طواف نکرد و از جهت ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند فطاف سبعا فرل الی آخره و رمل بختین حیدر و مشی که سخت نبود یا جفا بنیدن و دو شهاب چنانکه پهلوانان و مبارزان و دریا
 و وصف قتال کنند و باید که در رمل کامنازدیک هم زنند و اصل در تشریح این فعل آنست که چون آن حضرت در عمره القضا بکمال آید و مشی که ایشان از آب شرب و لغو و سست خست
 است پس آن حضرت مسلم نماز فرمود که باین نوع مشی حرکت و اظهار جلالت و قوت کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حقه الودع نیز که ذکر کردیم گاهی بر وال علت حکم نیز زایل میگرد و چنانچه
 نصیب موفقه القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل ستون است در هر طوافی که بعد از وی می است چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف فاضلت و طواف و ادعای قیل و دافرا ب خطبه یوم النحر
 از این مجلس باید که آن حضرت در طواف فاضلت رمل بخروند و بر و معانی این الفاظ در شرح احادیث معلوم کرد و ان شاء الله تعالی و درین حدیث که از طبایع بضا و مجهر و بای موده نیست
 با آنکه این نیز ستون است و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت اضطیاع و از آن نیز بغل راست برکت چپ انداختن و ضبع یعنی باز و است و بعضی نیز از آن و درین نیز صورت
 بجلا است چنانکه در رمل ثم تقدم الی مقام ابراهیم پسر بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نامشکی است که در وی نشان پای ابراهیم است علیه السلام و آن در پیش خانه
 در جبهه نهاد و بعد از آن خزان حضرت این است را و اتحن و امن مقام ابراهیم مصلی و دیگر مقام ابراهیم را جای نماز اتخاذ و الفتح خاکسرا آن و قرآن بود و قرأت است و در
 و حدیث کبریا و فصلی و کحتین پس گذارد آن حضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد و بعد از هر طواف از جهت رودام بان و نزد شافعی سنت است فحجل المقام
 بنینه و بین البیت پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این افضل مواضع است برای گردانیدن این دو رکعت مجاز است بر جا که گذارند و جانی
 و وایه الله قرأ فی الرکعتین و در واتی آمده است که آن حضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله احد بر قل یا ایها الکافرون
 واقع است و صحیح مسلم و در یک روایت از شرح النته و توجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید است قل یا ایها الکافرون برای تبری از مشرک پس تقدیم کرده شد به جهت اتمام حال
 اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم قل یا ایها الکافرون نیز آمده چنانکه ظاهر است و این حدیث دلالت کرد بر آنکه تقدیم سوره سحر بر سوره مقدمه مجاز است و این را شواهدی که در
 و احادیثی که در حج الی الرکن فاستلمه پسر رکعت آن حضرت بسوی رکن یعنی حجر اسود پس بوسه داد آنرا ثم خرج من الباب الی الصفا پسر تیر و آن آحاد در مسجد بسوی کوه صفا
 و هم برآمدن از صفا بود و صفا و لغت شک مطهر صلب المس آن نام کو همیت متصل با یاقین فلما ذاق من الصفا قوا پس بنمایند و یک شدن آن حضرت بضا خواند این است
 ان الصفا و اللوة من شعاق و الله بهر سیکه مفاه و مراد نشانها اند که ساخته است خدای تعالی برای حج و فرمود آن حضرت ابداء با جلد الله به آغاز هم بخیری که آغاز کرد خدای تعالی با
 عبد اب الصفا پس آغاز کرد آن حضرت بضا چنانچه خدای تعالی در آیت کریمه آغاز بآن کرده و فوقی علیه پس بآمد آن حضرت بضا حتی وای البیت تا آنکه دید خانه را و در آن خانه
 کعبه را و صفای و این شد و محرابی در میان خود و آلان بنای هر م پوشیده است آنرا و با وجود آن نظر بر چهار دیوار بعضی در بای حرم که محاذی او است می افتد فاسقبل القبلة پس روی

[illegible]

[illegible]

یرونها الى السأور حالى كبريداً وانما كشت راسوى آسان وينكبها الى الناس وامل ميكروا نيد وى نميدان راسوى مردم وى الصراح النكبة لانه قطعه نعى نكبه اللهم اشهد اللهم
اشهد هذا الكواه بيش ثلث موات سه بار كفت اين كلمه را يسه بار كرو اشارت و نكت و هشتماد او بعضى گفته اند كه نيكتا صواب است كه بايى موحده باشد بجايى تاى فوقانيه و در
شارق گفته كه روايت يابايد و نقطه فوق اوست و بعضى متقين گفته كه صوابش بيايك نقطه و معنى تكذيب بركردانيدن و يكسو كردن يعنى رد و قلب وى يكاب مردم اشارت كنند و بجا
ايشان زير كه آن حضرت سوار بود و نتي و نظر بانصاف معنى نكت بقوفانيه غير ظاهر است اگر چه بقرينه كلمه الى مجازاً اشارت تواند بود و در مجمع البحار مرد روايت آورده و گفته بقوفانيه
بعيد المعنى ثم اذن بلال بستر بايك نماز كفت بلال ثم اقام بستر اقامت كفت و تكبير بر آورد و فصلى الظهور پس كذا و آن حضرت نماز پيشين را ثم اقام بستر اقامت كفت بلال صلى الله
پس كذا و آن حضرت نماز ديگر را و لم يصل بينهما شيئاً و كذا و دريان نماز ظهر و عصر خير الا من روت و نوافل و درين استعجال و قوف استايخا ميپسندى چنانى است كه فرض را
بجته نفل ترك و بنده جواب ميگويد در عرفا نكت كه فرض وقت نماز عصر است بجهت استعجال و قوف كه نفل است ترك ميپسندى ثم دك بختى اتى اللوقت بستر سوار شد آن حضرت
تا آنكه آمد جاي ايستادن را در عرفا نفل بطن ناقه الفصوا الى الصفوات پس كذا و نيد شك تا خود را كقصا بود بسوى صفوات جمع صفات بزرگ و در روايتي صفات بلفظ تصغير بكار
خورد و سياه نزد يك بجهل رحمت كه در آنجا موقوف آن حضرت بود صلى الله عليه وسلم و جعل جبل المشاة بين يديه و استقبل القتيه و كذا و نيد جبل المشاة را كه نام موضعى است
در آنجا ميش و در دست خود يعني پيش خود و روى آور و بجانب قبله جبل بفتح حاء مملو و سكون بايى موحده ريك كه در آنجا داده باشد و گفته اند توده ريك مطرو و جمع وى جبال است و بعضى گفته
جبال جاده ريك مانند جبال عجم و غير ريك و مشاة بضم ميم جمع ماشى و انصاف جبل مشاة از عتبه اجتماع ايشانست در وى و قاضى عياض گفته كه مرابجل المشاة صف مشاة و محل اجتماع
ايشان است تشبيه كروصف ايشان را بجل بل و موقوف آن حضرت صلى الله عليه وسلم در عرفات را نجا بود و اگر چه موقوف شريف بشخصه متعين شده است اما بايد كه در كرومين موضع كشت
باشد كاهى اينجا و كاهى آنجا و ريك بني قديم كه آنجا است كه عامه مردم آنرا مطيح آدم عليه السلام ميگويند شايد كه بموقف شريف فايز گردد و بايى نعمت مشرف شود فلان بزل و اتيحق
غروب الشمس پس هميشه بود آن حضرت ايتا و تا آنكه فرود افت آفتاب و ذهبت الصفوة قليلا و رفت زردى اندكى حتى غاب القوس تا آنكه ناپديد شد قرص آفتاب تا كيد
و بيان غروب است تا كسى كان نبرد كه مراد قريب غروب است و اودف اسامته و پس خود سوار گردا سارتم زير را و د فح و برگشت و بيرون آمد از عرفات و سرعت كرد در سير حتى اتى
المزدلفة تا آنكه آمد مزدلفة كه موضعى است در ميان عرفات و منى و ميوتت در وى نزده واجب است همچنين نزد امام احمد و بعضى شافعيه و نزد بعضى از ايشان فرض است و در جمعيه
اى بزدلفة بجهت آنست كه شوق از زلف معنئى قربت و مردم وى قريب بى كحل مناسك است مى آيد و نيز زلف معنئى زمين هموار جا و ب داده را كويند و زمين اين موضع
انچنين واقع شده است و مزدلفة راجع بفتح جيم و سكون ميم نيز كويند و در بيت از بن عباس كه ميان آدم و حوازمين موضع اجتماعى و اقترانى حاصل شده و تعارف و عرفات شده و نيز
و الله اعلم بالصواب فصلى بها للغروب والعشاء پس كذا و آن حضرت در مزدلفة مغرب و عشاء را با اذان واحد و اقامتين بيك اذان و دو اقامت چنانكه ظهر و عصر را عتقا
كراده بود و اين مذهب شافعي و زفر و بعضى ديگر را نه است و نزد امام ابو حنيفه و ايتى زامه و بسيارى زعماء بيك اذان و يك اقامت زير كه عشاء اينجا در وقت خود است پس اينجا
باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر و غيره وقت بود پس مخرج بود بزبادت اعلام و در صحيح مسلم بن ااز بن عمرو روايت كرده و ترمذى نيز اين را تخمين و تضييع نموده و لم يسجد بينهما شيئاً و
نكذرا و نماز نفل در ميان مغرب و عشاء چيزى بجهت تقسيم بين نماز نفل را كويند ثم اضطلع بستر بيلو نها و آن حضرت و نجواب رفت حتى طلع الفجر تا آنكه طلوع كرد صبح و در شيب
به تهيؤ بنحاست با و دو آنكه سنت و ائمه وى صلى الله عليه وسلم بود و فصلى الفجوجين تبين له الصبح پس كذا و نماز فجر را در ميان ميكنا ظاهر شد مراد فجر و اذان و اقامت مفهوم ميكرد
كه بزرگواران طلوع صبح ظاهر نشده تا آنكه بعضى روايت كرده اند كه كزار و نماز صبح را در غير وقتش و در روايتي كذا و در روايتي و صواب آنست كه در وقت گذارد و ليكن مردم شك نكند كه
صبح طلوع كرده و يكره آن حضرت را صلى الله عليه وسلم بوجي با بجهت كمال علم وى ظاهر شد كه طلوع كرده است و مراد آنكه در غير وقت كزار و يعنى در غير وقت مجزى و كزار و سخن درين
باب در مواقيت صلوة گذشته است ظنيند كه با اذان و اقامت پس كذا و نماز فجر با اذان و اقامت اين را بارى دفع توهم كفت كه با و دو آنكه استعجال نمود و بجهت ترك زيار اما اذان و اقامت
كه سنت مسميه بوده ترك نماز و ترك يكب الفصوا و حتى اتى المشعر الحرام پس سوار شد تا آنكه آمد بر مشعر حرام كه نام موضعى است در مزدلفة كه آنرا فخر ميكو نيز بضم قاف و
فتح زامى و ما فطره در آخر كه قرش در جاهليت و قوف در آن ميكردند چنانكه گذشت بدانكه و بايى مشعر حرام و مشاعر و مشاعر جمع مشاعر است و شعائر
جمع شعيره مراد امور و مناسك و علامات آنست و اصل از شعوب معنئى علم است فاستقبل القبلة پس روى آورد آن حضرت بقبله خدا و كبره و هلاله و وحده
پس دعا كرد و حق سبحانه را و بتكبير و تهليل و تهويد ياد كروا و اظلم نزل و اتيها حتى اسفوحا پس هميشه بود آن حضرت ايتا و آنكه روشن شد صبح خوب و تمام جد كوشيد
در كار و اين و قوف مزدلفة واجب است نزد ما دفع قبل ان تطلع الشمس پس براى و بيرون آمد از مزدلفة پيش از آنكه بر آيد آفتاب و اودف الفضل بن عباس و روت
كه دانيد فضل بن عباس را چنانكه از عرفات سارتم زير را در ديف ساحت بود حتى اتى بطن محسن تا آنكه آمد بطن و اوى همدر بضم ميم و فتح حاء كسر سين مشدده كه كيسان مزدلفة و نماز
و بزيخ است ميان هر دو بار و آنست و باره اين و شوق است از صور معنئى مانده شدن و تخيير مانده كردن و اين و اوى مانده ميكردا نكه زنده كازا مانده و كروا نيد است صاحب قبل را
چنانكه در بيان حكمت آن معلوم كرد و فحوله قليلا پس ضبا نيدانه اندكى و تيز مانده و از بعضى ايام مفهوم ميشود كه سخت تر مانده و شايد كه قلت باعتبار زمان باشد كه مقدار مسافت و اود
و سحاب است ثواب رفق از اين و اوى و كرا يوده است تيز و و و اگر سوار است تيز مانده بقصد ريفت شرف اتباع و اختلاف كروا نيد بسبب و حكمت تيز زدن آن حضرت صلى الله عليه وسلم

تاوردین دوی و مشهور است که این مکان نزول عذاب بود بر صاحب قبل که قاصد هم بیت الله زاده الله تعالی و تکریم آمده بودند پس سحاب اشته شتاب حق و کشتن از ان و بمانا
 شده است در صحیح امر کردن آن حضرت صلی الله علیه و سلم که زنده کان از دیار لوط و دیار ثمود را بیک تیر کشتن و کریم کردن و عبرت گرفتن از ان و هم چنین بود عادت شریف و مومنان که با ان
 شده در وی عذاب خدا و در مواهب لدنیه اناسوی که از علمای شافعی است نقل کرده که سبب بی آست که نصاری می ایستادند در وی چنانکه لفظی گفته اند مشرکان عرب می ایستادند
 چنانکه در وسط گفته پس امر کرده شدیم بخافت ایشان و امام شافعی در اهل گفته که جائز است که این تیر کشتن از جهت عدم فحاشی و وضع باشد و بعضی گفته از جهت اینکه این جای بود شایسته
 و نشانید که بعضی از فرار کنندگان از طاعون را در آنجا متمسک می نمودند و چون تیر کشتن از مکان نزول عذاب شروع است این تیر ازین باب است و این از نادانی و عدم فهم و غلط محض است زیرا که امر
 حضرت که زنده کان را بیک تیر کشتن بجهت خوف حق و شهود و قهر و جلال و است تعالی و نیز انشوی آن موضع آنکه آنجا عذاب نازل شده اما اگر می ایستادند نازل میکرد و عذاب این بان معلما
 نمی ماند و با وجود آن چون صریح نمی و منع و وعید در کفایت از طاعون و ارشده این قیاس در مقابل نص است و فایده ندارد و کفر حق در بعضی مواضع دیگر آمده است چنانکه کسی و خدا
 نشسته باز آمده چنانکه غالب ظن با تمام دن خانه است یا خانه آتش گرفت و اگر می ایستد میسوزد از اینجا باید برآمد و اگر این را بران قیاس کنند نیز صریح نیست چنانکه غالب ظن و اینجا
 محض است و فرق است میان اسباب ظنیه و تمهید و مباشرت این منافی توکل نیست و در تمهید منافی است و اینجا جرم منع و نهی واقع شده و برابر کتاب آن وعید و تبرک عباد
 واقع شده و دیگر چه جای سخن است اعادنا من موبقات سخطه و اسباب عذاب ثم سلك الطريق الوسطی پس رفت آن حضرت میانه راه را و این غیر از این است که انان رفقه
 آن راه نخست را طریق خب میگویند بضا و مجبه و تشدید موده و این را طریق با زمین که نام و گو است بکسری می و فتح میم و بعد از وقت رفتن بر و ان میسر کند شتر بود و التي تخرج علی
 الحجر الکبری آن راهی که بیرون می آید جبره اولی که در جانب زلفه قریب مسجد خیف است مقصود تعیین طریق است امام و از ان جبره میگذرد و بجهه می آید که در جانب کینه
 و او را جبره خفیه میگویند و خفیه فتح عین و قاف راه در کوه و این جبره در دست و بیع العقبة که انصار کردند نیز مصاف با و است و احکام می چهار بقیصل در باب خود بیاییم
 التي الحجر التي تحت الشجرة تا آنکه آمد آن حضرت جبره را که بر دخت است مراد همین جبره عقبه است که مذکور شد فوماها لبيع حصيات پس انداخت در وی
 سفت سنگریزه را یکبومع کل حصاة منها در حالی که بگنجه می گفت با هر سنگریزه از ان سنگریزه را مثل حصی الخذف مانند سنگریزه های خذف بفتح خاء و سکون و ال محبتین سنگریزه
 انداختن با کشتن آن خذف و کسیرم سکون خالفا من و صورت خذف آنست که سنگریزه ها خسته و ارد و اکشت سبا میگیرند تا میان از اکشت و سبا نهاده می اندازند یا خذف میسازند
 از جوب و بوی می اندازند و در حدیث از خذف نهی واقع شده است و این مقصود بیان مقدار سنگریزه است و صغر و کبر و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خذف را بمقدار دانه یا ظا و بعضی
 گفته اند که کمتر از نخود و خور و تر از بندق و بعضی مثل شلک و سفند و می من بطن الوادی انداخت آن حضرت سنگریزه را از انبیا وادی که جبره در اینجا است ثم انصرف الى المخور پس باز
 برگشت آن حضرت بسوی قربان جای که در منا بود و فخر قلثا و ستین بدنه بیل و پس هر کرد آن حضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و شتر کشتن و بر سینه زدن نیز و بیل
 و خر و بجهه آنکه در سنت و شتر خراست و در غری و بیخ در باب انحصار کشتن ثم اعطی علیا و رضی الله عنه فخر ما غیر ستر و آن حضرت یعنی شتر از ایا کار در ابعالی پس خر که علی
 چیز را که باقی ماند بعد از خر آنحضرت را شتران و سابقا معلوم شد که همه صد شتر بود و پس باقی سی و هفت باشد و اشوک فی هدیه و شریک که اندان حضرت علی رضی الله عنه و در تقریب
 خود ثم امر من کل ملة ببعنة پستار کرد و آن حضرت بکوفتن گوشت پاره از هر شتر بدنه بفتحات واحد بدن بضم و سکون فجعلت فی قل دس که روانید ه شلین گوشت پاره و در
 دیکر طحنت پس بچنه شدن گوشت پاره را فاکلا من لحمها پس خوردند و یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و حضرت علی رضی الله عنه از گوشت ه ایام از گوشت قدر و
 قدر گوشت می آید و شربا من مرقها و نوشیدند از شوربای آن رقیق بفتح صیم و اشور با محبت آنکه سحاب است که از قربانی خود چیزی بخورند و باقی گوشتها بخش کردند و در وی ای آمده که شتر
 کردند و فرمودند که هر که خواهد بکشد و راج کند ثم دك رسول الله بعد از قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاقض الى البيت پس شتابی را ند بسوی خانه
 گریه و طواف کرد و این را طواف فاضله گویند و این رکن دیگر است از حج بعد از توقف بعد و این تمام میشود و این افضل است روز و نذر و بعد از ه ایام از گوشت فاضله می بکشد
 الطهر پس گذارد و در کمانا پیشین را این روایت جابر است و عایشه نیز همین جاب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گذارد پیشین را اینا بعد از کشتن از گد و هر دو روایت صحیح است
 و سخن در اینجا بسیار است و در شرح همین شده و الله اعلم فاتی علی بنی عبد المطلب پس آمد آن حضرت بر پسران عبد المطلب که عباس و اولاد وی بودند و عبد المطلب نام جد
 آن حضرت و منصب ستایه زرم بدست ایشان بود و لیسقون علی زرم در حالی که آب میدادند مردم را بر زرم فقال پس گفت آن حضرت انزعوا بنی عبد المطلب
 یکشد آب از زرم می پسران عبد المطلب فلولان ان یعلیکم الناس علی ستقایمکم پس اگر می بود خوف این که غالب آیند بر شمار دم در کشیدن آب از زرم و اجتمع و از و عام ایشان بران
 از جهت تبلیغ فضل من و بیرون بیا این خصب از دست شما از نعت محکم که این می کشیدم من آب از زرم از جهت فضل و شرف این فعل فاولوه و اولوا شرب منه پس دادند
 آنحضرت را دوی از آب زرم پس نوشید آن حضرت از ان آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر بعد از طواف است که در ایام منی آنرا می کنند هم در محل
 مذکور کردند ان شاء الله تعالی و او را مسلم و عن عایشه و رضی الله عنها قالت خرجنا مع النبی صلی الله علیه و سلم فی حجة الوداع گفت عایشه بیرون آمیم با
 بآن حضرت در حجة الوداع فنامن اهل بجمرة و فنامن اهل بجمج پس بعضی از ان کسی بود که احرام بست و تبسیر کرد بجمرة و بعضی از ان کسی بود که احرام بست بجمج و تبسیر کرد بجمج فنامن
 فقل منامک پس بجمج می که دم آوریم بکف قال پس گفت رسول الله پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم من اهل بجمرة و لم یهد فلیعل که کمال کرد بجمرة و بی نفر

عنه و زفاف و موت وی هم درین موضع اتفاق افتاده بود نه دخل العیض علی الله علیه و سلم و اما آنکه پس از آمدن آن حضرت و حال آنکه من کریم که میگویم از وقوع حیض که سابقا مانع
شود از آنکه از درون جمع فعال احکام نداشتند بلفظ معلوم پس گفت آن حضرت شاید که حیض کردی مراد از نفاس اینجا حیض است و در ملا و نداشتند بلفظ محمول می گویند قلت نعم گفت
آری قال فان ذلك شئ کتب الله علی بنات آدم گفت آن حضرت اندیشه کن زیرا که حیض چیز نیست که نوشته شده است یعنی تقدیر کرده است خدای تعالی آن را بر ذوات
آدم بی واسطه و در بعضی روایات آمده است که انبیای آن از نسا بنی اسرائیل است و کلام در وی در باب حیض گذشته فاعلی ما فیعل الحجاج پس مکن ای عایشه مری که می کند
حاجیان غیر آن لا تطوفی بالبيت حتی تطهری جز آنکه طواف نمیکنی بخانه آنکه پاک شوی متفق علیه و عن ابی هريرة رضی الله عنه قال لعن الله ابی هريرة رضی الله عنه
فی الحجة التي امره النبي صلى الله علیه و سلم علیها گفت ابی هریره فرستاد مرا ابو بکر و حجی که امر کرد و انیده بود او را آن حضرت برای حج یعنی برای ابل حج قبل حجه الوداع پیش
از حجه الوداع که آن حضرت بنفس شریف خود کرد و سابقا معلوم شد که چون حج فرض شد آن حضرت بجهت اشتغال بقبروات تنوانست رفت ابو بکر رضی الله عنه را امر حجاج ساخت
یوم النحر فی و هط فرستاد مرا ابو بکر و زخمیان کردی که امره ان یؤذن فی الناس امر کرد ابو بکر آن گروه را که اذان گوید و اسلام کند در دم و تمثال دارد که نمیدانم چه
هریره و الالایح بعد العام مشرک اکاه شاید که حج نکند بعد ازین سال هیچ مشرکی حج کردن مخصوص مسلمانان باشد و لا یطوفن بالبيت هریان و باید که طواف نکند
بخانه کعبه هیچ بر بنه و این عادت اهل جاهلیت بود که بر بنه طواف میکردند و می گفتند عبادت کنیم خدا را در جاهای که گمان میکنند که در آن متفق علیه الفصل الثانی عن
المهاجر المتکی قال سئل جابر عن الرجل یروی بالبيت یزید یه که گفت مهاجر که از تابعین است پرسیده شد جابر از مردی که می گوید بیت را بر میسد و هر دو دست خورا
فقال قد حججتا مع النبی گفت جابر تحقیق حج کردیم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم فلم نلک ففعله بنون پس بنودیم که بکنیم زانو یا غیره روایت است یعنی بنو آن حضرت که میگوید
آنرا که مذموب انهم ثلثین است و امام احمد گفته و سنابر و اردو عاکف و در شرح کتاب خبری که در مذموب امام احمد است حدیثی درین باب روایت کرده است و در بعضی روایات
که در مذموب حقی است ذکر کرده اند که در اول که نظر بر بیت افتد و عاکف و لا یزید عین از سنن دعا است و اسد علم رواه الترمذی و ابوداود و عن ابی هريرة قال
اقبل رسول الله صلى الله علیه و سلم فدخل مكة ردی آورد آن حضرت پس در آمد که را فاقبل الی الحجر پس ردی آورد سوی حجر اسود فاستلمه پس استلام حجر
ثم طاف بالبيت یستطوف کر بخانه ثم اتی الصفا فاستلمه فصار فعلا ه پس بالا برآمد و راحتی نظیر الی البيت تا آنکه نظر میکرد بخانه فخرج جلدی پس برداشت هر دو
دست را فجعل یدکوا الله ما شاء و ید عوا پس گشت که ذکر میکند خدای تعالی را که اینجا به دو دعا میکند پس ازین معلوم میشود که بنظر سبوی خانه دست بر میداشت و دعای می کرد
مکرر و از حدیث سابق در غیر این حالت که صعود صفا است باشد و اسد علم رواه ابوداود و عن ابن عباس رضی الله عنه قال لعن الله ابی هريرة و سلم قال الطواف حول البيت
مثل الصلوة طواف کردن کر خانه مانند نماز است در ثواب الا انکم تکلمون فیه پس فرق این است که شما سخن میگوید در آن سخن کردن مثل نیست از آنجا که نماز و درین عبادت
ایمانی است که اگر سخن نکند بهتر است فمن تکلم فیه فلا ینکمن الا بخیر پس یکدیگر سخن کند در طواف پس باید که تکلم نکند مگر بیک سخن نیک کند اگر چه از نفس کلام ناس باشد و ابن
حدیث است لال کرده است بر اشتراط طارت در طواف چنانچه در نماز شرط است و مذموب انهم همین است و لیکن پوشیده مانده که حقیقت تشبیه من کل الوجوه مراد نیست زیرا که طواف
ثواب و استقبال قبله و قرات و سایر اركان معتبر نیست ولیکن طارات افضل است نزد ما و اتفاق دارند بر آن که نماز افضل است از طواف و بعضی میگویند که برای غیر طواف اهل
است که غنیمت است و جای دیگر نخواهند یافت رواه الترمذی و النسائی و الدادعی و ذکر الترمذی جامع و تفوه علی ابن عباس و ذکر کرده است ترمذی جامع را
از رواه که و تفکر کرده اند ازین حدیث را بر ابن عباس و گفته اند که این قول ابن عباس است ولیکن ظاهر آنست که این موقوف در حکم فروع خواهد بود و اسد علم و عنه قال قال رسول الله
صلى الله علیه و سلم نزل الحجر الاسود من الجنة فزاده است حجر اسود از بهشت و هو اشد بياضاً من اللبن و وی در حال نزول سخت تر بود در سفیدی از شرف سقوت فخط
یا منی آدم پس سیاه گردانیده است او را کسان و اولاد آدم و رسیدن و ستای ایشان رواه احمد و الترمذی و قال هذا حديث حسن صحيح و گفته اند که در حدیث شما
ایمان مراد است اگر طواف الامیان است قبول میکند از آن تر و دینی تا و یل ضعیف الامیان تر و دیکر دو کافر منکر میشود و کافر منکر میشود و لعمری در حدیث چیزی نیست که مخالف دلیل قاطع حکم باشد
آن کند باشد تا و یل کند و صرف از ظاهرا نماید و قول یل زینغ که ما در استلیم بنصوص که بهشت و آنچه در است از ظاهر میان و مخالف است بحقیقت چیزی را که مخلوق اند درین دار
فانیه نواص و لوازم و در و ال و فوا و اما طارات بدان و یان حج خود آفات بسید آنکه از دست قرامطه و طاحه شکست که بنوازش آن در وی باقی است و جالب آنست که نوازش که
از نزول در و ادو دنیا آن احوال متغیر و متبدل شده باشد چنانکه در آدم علیه السلام شده از کوشی و تشکی و مانند آن و بعضی میگویند که مراد عبودان و از بهشت حبت وجود دین و برکت و شرف و کرامت
کو یا چیز نیست که از بهشت آمده است و سفید بودن او و سیاه گشتن او و بختل آن آدمیان تشبیه است مراد میان را که عبرت گیرند که کسانان در جاه و تاثیر میکنند چه و لمای ایشان و این همه تر و دو
شک و تا و یل ظلمت باطن و جلا نفس است و راه راست آنست که ظاهر آن ایمان بسیارند و حقیقت آنرا بعلم الهی بغیض نمایند و بگویند که ان الله علی کل شئ قدير و در شرح زیاده بر تبیین
و تفصیل و بسط و تطویل کرده شده است و با صد التوفیق فایده مشهور شده میان مردم که باقی مانده است در حجر اسود سفیدی چون کلا سفیدی میروم می آید قیامت آنرا
میشود قیامت و غیره و درین تفسیر بود که این را اصلی باشد یا نه پس در تاریخ که فاسی که تصنیف کرده گفته که این چیز ذکر کرده است که در حجر اسود نقطه سفید دیده صیخر شرق و بود علت
این چیز درسته یا صدف و هفتاد و نه و هفتی سیلیان مستحالی در مناسک خود گفته که دیدم من در حجر اسود سه جا سفیدی و بعد از آن دیدم که هر وقت در نقصان بود و این در سفید و بهشت بود

کتابان بزرگ ایشان الامواتی یوم بدی و کلمه دیده شد از خوار و زاری و زاری شیطان روز بدی که روز قیامت نصرت مسلمانان و غرت و شوکت اسلام بود در آن روز خوار و زاری می مانند
 روز غفر بود یا بیشتر فانه قد ای جبرئیل بنوع الملائکه پس بدستیکه شیطان تحقیق دید جبرئیل را در روز بدی که ترتیب میدهند ملائکه را و مضمار است میکند برای جنگ شرکان و دوزخ برای
 وعین مملو باذن اشق و منکر کردن و لشکر افراتهم کردن و دوزخ بفتح و او سرسنگ و سالار لشکر و باز دارنده و راه مالک و مسلا و فی شرح السنه بلفظ المصایح روایت کرد این شد
 در شرح سنه بلفظی که در مصایح مذکور است و عین جابر رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان کان یوم غفره ان الله ینزل الی السماء الدنیا حین یشاء و یغفر
 بدستیکه خدای تعالی فرود می آید باسمانی که پایان تر است یعنی قریب میشود رحمت و احسان و کرم فیما هی بهیمة الملائکه پس می نازد و بآدمیان فرشتگان را فبقول انظر و الی
 عبادی پس میگوید سحانه بنگرید بسوی بندگان من اوتوی شعبان غیر اضاحین آمده اند درگاه رحمت مرا بنگرید موی خبا را آلوده فرماید و کند بر آنده آواز را بلبلیه و کوشش
 بضم شین جمع اشعث و غیر بضم فین جمع اغبر و بضم بضایع جمع باک و فریاد کردن من کل فج عقیق از راه کشاده و در روز از اشهد کم افی قل غفرت لهم که او میگوید شما را بزرگ
 بدستی که من گفتم دیدم ایشان را فبقول الملائکه یارب فلان کان میوهی پس میگویند فرشتگان ای پروردگار فلان کس از میان این حاضران میبود که نسبت بر حق کرده میشد و بر حق
 بدی کردن و ارتقا رب محارم کردن و عظیم کردن و فلان و فلافه و فلان مرد و فلان زن چنین و چنان اند قال گفت آن حضرت یقول الله میگوید خدای عز و جل قل غفرت
 لهم تحقیق آری دیدم ایشان را قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فامن یوم اکثر عقیقا من النار من یوم غفره قل گفت آن حضرت پس نیست هیچ روزی بیشتر از روزی آن
 شدن در وی از آتش و دوزخ از روز غفره و راه فی شرح السنه الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان قریش و من دان دینها گفتند
 بودند قریش و کسانی که گرفته بودند دین قریش را و تابع ایشان بودند یقفون بالمزدلفه و قوف میکردند بفرزده از جبهه ترفع و تفوق بر مردم و میگفتند ما اهل الله و ساکنان حرم
 اویم بیرون نمی آیم از حرم و مزدلفه حرم است و عرفات حل و کانون الیسون الخمس و بودند قریش که نام کرده میشدند خمس یعنی جمع احسن یعنی شجاع از حاکم
 یعنی شدت و شجاعت یا از جهت شدت ایشان در دین خود یا از جهت التجای ایشان بکسانی که نام کعبه است زیرا که سحای او سیاه اند ما تل سفیدی و آن سخت میباشد فلکان
 ساهو العرب یقفون بعرفه پس بودند باقی عرب که قوف میکردند بعرفه فلما جاء الاسلام امر الله بنبیه پس سحای آمد دین اسلام امر کرد خدای تعالی بر پیغمبر خود را علیه
 علیه و سلم آن یاقی عرفات که بیاید عرفات را فقیف بها پس قوف کند در وی ثم یقیض منها پتیرا ند و سیر کند بشالی از وی یقیض یضم یا از افاضت پتیرا شک
 و آب بکثرت و یکبار و آن شدن از عرفات فذلک قوله تعالی پس آنست معنی قول خدای تعالی ثم فیضوا من حیث افاض الناس پتیرا و آن شوید و بر آید ناخاکه
 میشوند و میرانند مردم این خطاب برای قریش است و لازم می آید ازین امر مسلمانی ازین متفق علیه و عن عباس بن مرداس صاحبیت انوافه القلوب اسلام آورده
 پیش از فتح مکه زمانی و نیکو شد اسلام وی و شریف بود در قوم خود حاضر شد فتح را با ناصد کس از قوم خود وی از نجاه است که حرام کرده بودند خمر را بنفش خود و جاهلیت آن
 رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است از وی که پیغمبر خدای تعالی علیه و سلم عالمه عشیته عوفه بالمغفرة دعا کرد و مراست خود را در شبانگاه روز غفر
 با مرزیده شدن کتابان مراد امتی است که حاضر شده اند بعرفات یا مطلق است و اول ظاهر تر است فاجیب انی قل غفرت لهم و اخلا المظالم الی حاجت کرده شد
 و قبول کرده شد دعای آن حضرت باین طریق که بدستیکه من تحقیق آری دیدم ایشان را همه کتابان از غنای مظالم که مراد آن حقوق عباد است جمع مظالم بکسر لام و فتح آن و بعضی فتح را
 مشکوذا و بعضی ضم را نیز تخریر کرده اند و مظالم امتراست که در مال باشد یا در عرض فانی آخذ المظلوم منه پس بدستیکه من گیرنده ام در بدل البته از برای مظلوم حق او را و این هم
 از کتابان را فی جهم و اخذ بلفظ مشکوذا روایت است قال ای رب ان شئت اعطیت المظلوم من الجنة گفت آن حضرت ای پروردگار من اگر میخواهی پس بر
 مظلومم از نعمت بهشت یعنی در بدل حق وی که ظالم گرفته است و غفرت للمظالم و می آفرم مظالم را فلیحیح عشیته پس اجابت کرده شد و قبول کرده شد دعای آن حضرت
 در شبانگاه روز غفر فلما أصبح بالمزدلفه پس بنگرید صبح کرد آن حضرت بفرزده عاده الدعاء باز کرد دعا را فاجیب الی ما سأل پس اجابت کرده شد آن حضرت بسوی چیزی که
 سوال کرده قبول افتاد دعای آن حضرت در آن مرزیده شدن تمام کتابان اگر چه مظالم باشند قال فضحك رسول الله گفت ای پس خنده کرد پیغمبر خدای تعالی علیه و
 سلم و قال تبسم یا گفت ای بچای تبسم فقال له ابو بکر و عمر پس گفتند آن حضرت را ابو بکر و عمر با بی انت و اخی ان هذه الساعة ما کنت تفعل فیها
 پدر و مادر من فدای تو باد بدستیکه این ساعتی است که بنودی تو که خنده میکردی در این ساعت فیهما شان و مقتضای حال این ساعت فیهما شان و مقتضای حال این ساعت فیهما شان
 تاویل انبای آن میگویم که ابو بکر و عمر آن حضرت را بگریز این در روز دلفه ندیده بودند تا بگویند که بنودی تو که خنده میکردی در این ساعت فیهما شان و مقتضای حال این ساعت فیهما شان
 پس چه خندانید ترا همیشه بخند خدای تعالی و ندان ترا کنایت است از شادی و خوش حالی قال گفت آن حضرت ان عدو الله ابلیس لما علم ان الله عز و جل قد
 استجاب دعائی و غفر لامتی بدستیکه دشمن خدای که ابلیس است بنگرید دانست که خدای تعالی تحقیق قبول کرد دعای او و بیامد به مراست مرا اخذ التراب فجعل
 میخسوه علی رأسه گرفت خاک را پس کشت که می اندازد بر دودست خاک را بر سر خود و مدعی بالویل و الشور و دعا میکند بویل و ثبور و ملاک و میگوید یا و یا و یا ثبور
 و ویل یعنی وای و نختی و ثبور یعنی ملاک و در قافوس گفته که ویل یعنی حلول ثلث است و ثبور یعنی تفضیت و گفته اند که ویل نام وادی است در دوزخ فاصحکف ملادیت
 من جزعه پس در خنده آورده و از چیزی که دیدم من بانی صبری و ناله و فریاد او و راه این ماجه و روی البیهق فی کتاب البعث و النشور بلکه این حدیث معلوم

[illegible]

و مرده نیز نعت بار است و الطواف تو گشتن کرد که بجز نعت بار است و از استجماع احکام طاعت جمعه و چون استجماع کند یکی از شما باید که استجماع کند بطاق تحریر برای ناکید است
 هر حکم سابق با محبت ایتام و مبالغه در رعایت تلمیث و راه مسلم الفصل الثانی عن قدامه بضم قاف و تخفیف دال بن عبد الله بن عمار یثع عین و تشدید میج عیال است
 قدیم الاسلام طلیل الحديث قامت کرد بکبر و بجز نعت بار است و از استجماع احکام طاعت جمعه و چون استجماع کند یکی از شما باید که استجماع کند بطاق تحریر برای ناکید است
 که می میگوید و مرده نیز نعت بار است و الطواف تو گشتن کرد که بجز نعت بار است و از استجماع احکام طاعت جمعه و چون استجماع کند یکی از شما باید که استجماع کند بطاق تحریر برای ناکید است
 ضرب و لا طرد و بنود زن و نه راندن یعنی مردم را از پیش میرانده باشد و میزد و باشد چنانچه پیش طوک و امر می کند و لیس قبل الیک و بنود گفتن یکوشود و در شوق و شوقی قول الله
 و راه الشافعی و الترمذی و النسائی و ابن ملج و الدارمی و عن عائشة رضی الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انما جعل دعى الجمار و السحی بین
 الصفا و المروة لاقامة ذكر الله فرمود آن حضرت شروع کرد انداختن سنگ بر پا و دویدن میان صفا و مروه و مکرر برای یاد کردن خدا می باشد چون افعال حج اکثر از آن
 قبیل بود که در عقل نمی آید پس آن و در کتب می کند معنی عبارت در آن خصوصاً سنگ بر پا بجهت مخصوص از آن و از آنجا آنجا و دیدن که این امور نعتی محض اند اشارت فرمود بآنکه تشریع این
 امور از برای اقامت و ذکر خدا و یاد کردن اوست تعالی در حد ذات شان آنچه مقارن آنهاست از ادعیه و ادکار که در خطابه بر نزد عقل شما ندر آید یا آنکه عاقل اگر تفکر کند در معنی و در معنی شما تحمیر میشود
 و فهم میکند که از آن تعبیه محض می باید و عقل خود را مغرول و مضطرب نشمارد و نمی بیند که امر شایع را و یاد می آورد ما سوا حق را و این قسمی از قضا است که اخضر انواع ذکر تحقیق است و این
 باعتبار اصل است اما الآن تصور فعل آن حضرت و دو دو و توقف آن حضرت در آن اما کن و موافق و اتباع و موافقت و می صلی الله علیه و سلم رسیدن در آن و دست و پای در آنجا
 که می نهاد و لذت و نورانیت و ذوق و حالت می بخشد و اثر و دو دو و قمار در باطن می آرد که زبان تعبیر نیان آن عاجز است عرف من ذاق رخ ذوق این می شناسی شما آنچه تشریع الله
 از رفا و اذ قمار و الدارمی و قال الترمذی هذا حديث حسن صحيح و عن عائشة قالت قلنا و امرنا عائشة است که گفت لغیر ما اهل بیت یا رسول الله الا
 فبني لبنا ابطالک یعنی آید بر آیم برای تو بنای و خانه که سایه کند ترا بنا قال لا گفت آن حضرت بنا نکنید و بنا خانه می منایخ من سبق مناجای فرود آمدن و نشستن کسی است که پیشی
 و پیشتر بنهار رسیده منایخ در اصل لغت جای نشستن شتر است و مراد اینجا منزل است یعنی مناجای نیست که مخصوص بجای باشد جای عبادت است که در آنجا بنا کند تنگ کرد و جای بر بندگان
 خدا این توجیه شافعی است و نزد ما وجهی نیست که زمین حرم و قفاست زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فتح کرد که را و وقف کرد و اندر زمین حرم را پس مالک نشود و آنرا هیچ یکی از آن
 عربان جا ساخته و محل بنا کرده اند و عمارت های عالی بنا نموده که کسی را مجال نیست که در آن تواند نشست حکایتی از حضرت شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی با می آید رحمه الله علیه که خادمان
 ایشان جای بکر اندر منار کوفه و مستحکم ساخته بودند چنانکه الآن عادت است قاضی صالح حسندی می گوید که در مصالح و علم و فاضل بود آنجا آمد و نشست خادمان آن حضرت شیخ آمد و گفتند که
 قاضی صالح آمده از ما بر و آنجا را گرفته نشسته است فرمود متعجب و بگریه و چند طبق از نوک طعام می ساختند و قاضی صالح فرستادند و فرمودند با ایشان عرض کنید که طاهران خوب
 کردند که اینجا آمده نشستن جای شماست غایت آنچه مقتضای حسن خلق و مباحث است کار فرمودند و راه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی الفصل الثالث عن فضی
 قال ابن عمر کان یقف عند الجمرین الاولین گفت نافع که ابن عمر بود که می ایستاد نزد دو جمره اولی یعنی بعد از رمی و قفاط و بلا ایستادن در آن یعنی بسیار می ایستاد و بکبر الله
 بکبر می گفت خدا را و سبحه و تسبیح میکرد و می تعالی را و بحمده و حمد می گفت و او را حمد تخفیف و تشدید هر دو را بیت است و یدعو الله و دعای می کرد خدا را بسیار ایستادن در بین
 دو مقام و عاقل در آن تضرع نمودن و سجد و مسنون است و گفته اند مقدار قرأت سوره بقره میباید ایستاد و بعضی از خواص می تعطش ندال رحمت چندان ایستاده اند که پاهای ایشان سست
 شده و باند التوفیق و لا یقف عند جمره العقبة و می ایستاد بعد از آن می زد جمره عقبه در و زخردند و می زد و بکبر و باب یوم تجربا یدک گفت ابن عمر چنین دیده ام پیغمبر خدا را صلی
 علیه و سلم عقبه را بر آمد بر کوه و این جمره در پایان کوه واقع شده است و وجه عدم توقف نزد این جمره عقبه و طول توقف نزد دو جمره دیگر بنا نموده که در و انشاء الله تعالی روا
 مالک باب الهدی یفتح و سکون و یفتح و کسر و تشدید هر دو آمده اول لغت اهل حجاز و لغت قرآن است و ثانی لغت بنی تمیم هر دو قرأت است و واحد هر دو هر دو و هدیه است و دو
 چیز نیست که فرستاده میشود از چهار پایا بلکه تا پنج کرده شود و کاهی بر مطلق اهل نیز اطلاق می یابد و وجه تشدید بدی آنست که بنده هر چه میفرستد بجناب حق و تقرب میجوید نزد وی بدان
 هدیه انابل و بقر جانراست باتفاق و در غیر خلاف است و نزد ما جانراست و جانر نیست در و اما اگر آنچه جانراست در ضحایا الفصل الاول من ابن عباس قال صلی رسول الله
 علیه و سلم الظهور بذی الحلیفه گفت ابن عباس که از آن حضرت نادر پیشین رانده وقتی که بر آمدن حج دزدی الحلیفه که میقات اهل مدینه است ثم دعایا نفاقه پسر طبلیده و خوانند
 نافع خود را که میخواست آنرا می کرد و نافع را شعرها فی صفحه سنا ماها الامین پس زده از آن نافع را در گردن راست کوبان و می فی الصراح منکر که در هر چیز صغیر انسان پهلوی می و
 سلت الدم عنها و بستر و پاک کردن رازان و قلل ها نعلین و او بخت در کردن نافع و نعل را فی الصراح تقلید چندی در کردن سوز قزاقی و آه تخمین بجهت علامت هدیه می توان
 از عادت جا بهت بود که میگوید و تا معلوم کرد که هدیه است و بچکبش نذر و در اسلام نیز مقهور شدند از جهت صحت غرض ثم کوب و احاطه به از آن سوار شدن آن حضرت بر شتر و
 خود که نافع قصیر بود فلما استوت به علی المبیله اهل الحج پس بکجا میگرد داشت نافع آن حضرت را برید که نام وضعی است تبلیک و حج و راه مسلم بدانکه اشعار باره کردن حج
 که آن است بکجا روان شود از وی خون شوق از شعور است یعنی عالم یعنی تا بدانکه این هدیه است و تمیز کرد و زدن و داخل او ساخته شود و زدن شدن و باز از این دزدان و زدن و زدن و زدن
 اگر ملک کرده و اخلاق دادند و بزرگ اشعار و در غم مسبب عفو می نیز ستم میگوید و در مویهای او و در غم تقلید پس است و اشعار نیست است و جمعه را میروایت کرده شده است اما نافع

که مستحب است تقلید و کرده است اشعار زیر که این مثل است و تعذیب خیران است و آن حرام است و آن حضرت صلی الله علیه و آله کرده بود از جهت آن کرد که مشرکان با نفاق آمدند
از تعرض آن مکر با شعار و مردم بر سرین سخن بسیار پیچیده و گفته اند که این مخالف احادیث صحیح است که وارد شده اند و اشعار و این مثل نیست بلکه در حکم قصه و مجامعت زخمان و در کتب
که برای مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین در آن وقت بجایست بعد بود از جهت قوت اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بحیث لا یبعد و لایحی این کلام شهر است میان قوم و کثرت
که که است ابی خنیفه را شعار را را اهل زمان خود بود که مبالغه میکردند در آن چنانکه خوف سلبیت جرات و فساد و غضب بود پس سبک تقلید پس است در احرام و حصول غرض و با شعار حاجت
نه آنکه اصل اشعار را کرده می پنداشت یا آنرا کرده می پنداشت که اشعار کنند و تقلید نکنند و نیز زمان وی مردم اشعار ترک داده بودند و آنرا که میکردند مبالغه میکردند و اشعار را
احرام نموده بود پس کرده پنداشت از جهت آن و الله اعلم و ثوابی از توحید این سخن زیاده تقریر و تحریر کرده و شرح آنرا نقل کرده ایم و با الله التوفیق و عن عائشة رضی الله عنها
قالت اهدی النبی صلی الله علیه و سلم مروة الى البیت فغنا کنت عایشه هدی فرسا و آن حضرت یکباری بخانه کعبه کوفته و برافقن هاپس تقلید کرد و آنرا و اشعار نکرد
متفق علیه و عن جابر رضی الله عنه قال ذبح رسول الله صلی الله علیه و سلم عن عائشة بقرة يوم النحر کففت جابر و کج کرد آن حضرت از جانب عایشه و از جهت
وی که او را روز خرو گفته اند شاید این باذن وی بود زیرا که تفسیر از غیر ابی اذن وی را و بنود و او مسلم و عنه نحو النبی صلی الله علیه و سلم عن انس انه بقرة فی حجة و هم
از جابر است که مکرر آن حضرت از جانب زمان خود کاه وی در حج خود خراجی یعنی ذبح است زیرا که مکرر بعضی نیزه زدن است مخصوص شتر است و مشهور نزد ائمه است که کاه و از جهت
کس کرده باشند و او مسلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت لفلانک بدن النبی کففت عایشه یا فتم من کردن بندهای شتران پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم
پیدای بد و دست خود بدین بختین و بضم سکون جمع بدین تفحات ثم قلدها و اشعارها بستر تقلید کرد بدن را و از جهت آنرا و او را و اشعار کرد و آنرا و او را و اشعار کرد
آنرا را بیکه یعنی همراه ابی بکر که در سال اول فرصت حج امیر حاج کرده فرستادند و فخرم علیه شی کان احل له پس حرام نشد بر آن حضرت چیزی حلال کرده شده بود و او را
یعنی جاری نشد احکام احرام عایشه این را برای آن گفت که رسید بوی کلبن عباس میگوید که هر که هدی بکر فرستد حرام میگرد و بر وی آنچه حرام میشود بر محرم تبارسد هدی بکر فرستد و مکرر کرده شود پس
رو کرد بر این عباس این قول و بر متفق علیه و عنها قالت قلت فلابد هامن عمن کان عندی و هم از عایشه است که گفت باقیم فلایه بدن آن حضرت را و صوفی را که بد
نرو من عمن کسبه و سکون یا شرم یا شرم زکین ثم بعث بهما مع ابی بکر فرستاد آن حضرت بدن را همراه پدر من یعنی ابی بکر صدیق رضی الله عنه متفق علیه و عن ابی هريرة
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم راوی رجلا بسوق بدن آن حضرت دید و مردی که میراند شتر را فقال ادکها پس گفت آن حضرت سوار
شو آنرا فقال انها بدن نه پس گفت آنرا و این بدن است یعنی شتر می است چون سوار شوم قال ادکها و ابی بکر فرمود و سوار شو آنرا و ای بتو من میفرمایم که سوار شو و تو عذر
نمائی فی الثانیة و الا لثمة در کرت دوم گفت آن حضرت این را یاد کرت سیوم و از آنچه ذکر کرد در دین حدیث معلوم میشود که در کرت سیوم فرمود اما این دین روایت است
و در روایت دوم باز آمده است و علما اختلاف کرده اند که سوار شدن بر هدی درست است یا نه قومی بر آنند که درست است اگر زبان نکند و او را جمع میگویند که مضطر گردد و درست است
و الا نه و قول امام ابو حنیفه اینست و حال این رجل معلوم نیست که چه بود و الله اعلم متفق علیه و عن ابی الزبیر نام وی محمد بن مسلم می است تابعی است و اسع اعلم قال
سمعت جابر بن عبد الله سئل عن ذکوب الهدی گفت شنیدم جابر را در حالتی که پرسیده شد جابر را سوار شدن بر هدی فقال سمعت النبی پس گفت جابر شنیدم
صلی الله علیه و سلم یقول می گفت ادکها بالمعروف و سوار شو او را با اعتدال و اندازه بی افراط و تجا و از حد اعتدال اذا المحبت الیهما این نیزه وقتی که مضطر گردانیده شوی
ضرورت افتد و تواند که این بیان بالمعروف باشد حتی تحب طهرها اما کنیز یا بی تو پشت یعنی ركب را که بر پشت او سوار شوی و او مسلم و عن ابن عباس رضی الله عنه
اقال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم ستده عشر بدن نه مع رجل گفت ابن عباس فرستاد آن حضرت شتر زده بدن بکر همراه مردی و گفته اند که نام آن مرد نایب بن جندب
اسلمی است و امره و فیها و امیر و حاکم گردانیده و امان بدن را که مکه بانی آن بکند و خبر او را باشد فقال پس گفت آنرا و یا رسول الله کیف اصنع بما ابدع علی منها چگونه کنم و چه سازم
بدنه که مانده شود و واک کرد و ابداع باز آمدن شتر از سیر صحبت مانده که یا با رکن ابداع بضم نجره و سکون موحده و کسر و ال تحقیق این عبارت بیانی دارد و زبان علم در شرح ذکر کرده شد
است حاصلش همین است که گفته شد قال گفت آن حضرت انحرها نحر کن و اثم اصنع فعلیهما فی دمهها پشتر نکر کن برود و فعل بدن را که تقلید کرده شده است بدن را
خون وی ثم احبلها علی صفحتها پشتر بگردان فعل را که بیا برود و فعل یکی از دلها در حدیث دیگر که در فصل ثانی باید فعل لفظ مفرد ذکر کرد و صفت شام بدن تا بداند که بدن را که بدن است
پس بخورند از وی فخرانه اخیا که خوردن آن برایشان حرام است و لا تا کل منها انت و لا احل من اهل و فقتل و خور از آن بدن تو و بخور هیچ یکی از رفیقان تو که در سفر با تو
همراه اند و خواه فقر باشند یا اغنیاء و حکمت در نهایشان از اکل هر چه فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان است از آن و رفع تممت یا یکی بکشد و بخورد و ابداع را بهانه سازد و در
بضم را و بکسر نیز گفته اند و سکون فاجاعت رفیق راه و در بعضی نسخ لفظا لم یست و لیکن صحیح ثبوت او است در روایت و اضافت بیانیه است گفته اند این در بدنه که واجب
گردانیده است بر خود و از بدن نظیر میتوان خورد اگر گویند چون یکس نخورد و سباع بخورند و درین توضیح مال است جوایش آنکه عادت بر آنست که اهل بودای می آیند و پشتر ایشان
و میخورند و دفع میکنند و گاهی فایله دیگر میسرست منتفع میکرد و او مسلم و عن جابر قال انحر فامع رسول الله گفت جابر کردیم و یا پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم عام الحبل بیبینه البدنه عن سبعة و القرة عن سبعة و سال حدیثیکه بکره آمده و منحصر شد شتر از سیرت کس و کاه و از سیرت کس و بدن نه نزد شما

بودند
امام مالک
نقل
کتابت
دین حیرت
صلوات
مالک دار
زیاده افزون
کند

[illegible][illegible]

مسکت و رنج یعنی فقر و احتیاج فادرت ان تعینوا فیهم پس خوارستم من بنی از او خدا که اعانت کند و مردم بخوارند آن چون اسباب احتیاج بر طرف شد منی نیز بر طرف کشت
 بنده رخصت است متفق علیه و عن نبیسته بضم نون و فتح موحده و سکون تحتانیه و شین محجه مجالی است و رانیشیه المیر میگوید قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم انکما یفینا کم عن لحوما ان تا کلوها فوق ثلث کفت آن حضرت برستی با بودیم که منی میگوید شاما از گوشتهای قربانیها که میخورید از ابالای سه روز و زیاده بران مکی تستعکم
 برای آنکه تا کنجایش کند شما را و فرائض شود میان شما و هر کس برسد جا الله بالسعه آورده خدای تعالی فرائض و کنجایش را بخلو او و اخروا پس بخورید و بنسید و انفقوا و ابهره یعنی طلب
 کنید بوی اجر و ثواب را از تجارت و الا تشبهه نامی بود و تجارت در کشت قربانی درست نبود یعنی تصدق کنید و بخورایند مردم را شاید که در خوردن نیز اجزی و ثوابی باشد که ایام ضعیف
 است چنانکه فرمود الا ان هذه الايام ايام اکل و مشرب و ناوله کاه باشد بدستیکاین روزهای منی روزهای قربانی و روزهای خوردن و آشامیدن است چنانکه
 ایام ضعیف کشیده و محنت و پدید درین چند روز که حج کردید مغفور شد بدین بخورید و بنوشید و دوی آسایش بنیاید با وجود آن خدا را یاد دارید و از ذکر خدا غافل مباشید چنانکه فرمود و ذکر
 و این روزهای ذکر خدا است و علامه ابوداؤد باب المخلوق خلق سترون موی و اتفاق دارند بر آنکه خلق افضل است از قصر حاج و مقبره اگر نماز که خلق حرام است بر ایشان و در
 افضلیت آن است که مقصر باقی دارند است بر نفس خود زینت از موی و حاج و معتبر مامور اند بزرگ زینت و تبدیل و انکسار و ادنی قصر است که بیکر نماز موی مسرود و مقصد سزا
 و کفایت میکند در خلق نزد خدا خلق ریح راس و خلق تمام سر قرب است بخت چنانکه در مسج و ثابت نشد دست خلق از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و فرج و عمره و در
 خلق سائر شعور بدن کلام است مذکور در موضح خود و نسبت کلام در اصل جواز و لیکن ولی ترک آنست الفصل الاول من ابن عمران و رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه خلق و أسفه فی حجة الوداع آن حضرت خلق کرد و سر مبارک خود را در حجة الوداع و اناس من اصحابه و خلق کردند جماعه از اصحاب و منی نیز از حجت دریافت شرف
 و متابعت و فضیلت خلق که بیان کرد آن حضرت آنرا به عام خلقین را چند بار و قصر بعضیها تصحیر کرد و بعضی اصحاب از حجت بعد از دعای آن حضرت مقصران را
 نیز در مخرجه التماس ایشان چنانکه در حدیث بیاید متفق علیه و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال لی معاویه انی قصرت من و اس النبی صلی الله علیه و سلم
 عند اللو و عقیص کفت ابن عباس که رکعت معا و یکدیگر من قصر کرده ام موی از سر آن حضرت نذر موه و بقیص و درین حدیث اشکال است که در شرح بیان کرده شد و متفق بکبریا
 شین محجه و فتح فاف بیکان عریض یا طویل تا بر کاین بیکان در دست و بعضی گفته اند که متفق نام علم است بفتح جیم و لام مقارض که بوی موی و چشم و جزو که پسند و شتر اینند و این
 لا نسب و اظلم است متفق علیه و عن ابن عمران و رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی حجة الوداع روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آن حضرت کفت در
 حجة الوداع و وقت بر آمدن از احرام اللهم ارحم المحلقین خداوند از رحمت کن موی سر شتر و کان را قالوا و المقصرین گفتند صحابه و کوتاه کنند کان موی را نیز دعا رحمت کن یا رسول الله
 قال اللهم ارحم المحلقین باز آن حضرت دعا کرد محلقان را و گفت خداوند از رحمت کن محلقان را قالوا و المقصرین یا رسول الله التماس دعا باز کرد و صحابه برای مقصران دعا و بی مرتبه
 قال کفت و المقصرین و متضرر از رحمت کن درین روایت و در بعضی محققین کرده و بار سوم مقصران را جمع کرد با ایشان و در روایتی دیگر سه بار کفت چهارم بار کفت و بعضی
 متفق علیه ازین حدیث معلوم شد که این دعا در محققین راه التماس صحابه و عام مقصرین را در حجة الوداع بود و این دعا احتمال دارد که در عمره بود که صحابه را بر آمدن از احرام امر کرد و در و نحر بود
 که از احرام حج بر آمدند و بعضی گفته اند که در حدیث بود که بعلت احصاء از احرام بر آمد و خلق کرد و صحابه را نیز امر کرد بخلق و ایشان دعا قائل این امر توقف کردند چنانکه در باب الاحصاء بیاید
 و اما علم و عن یحیی بن الجحین بضم حای تابعی تصدوق است عن جده و روایت میکند از جده خود که صحابه است و کفایت وی امام جحین است انها سمعت النبی که جمعه
 وی شینه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی حجة الوداع دعا للمحلقین ثلاثا و المقصرین موه و احدى که دعا کرد آن حضرت محققین را سه بار و مقصرین را یکبار ظاهر
 حدیث آنست که سه بار کفت اللهم ارحم المحلقین چهارم بار کفت و المقصرین و احتمال دارد که دو بار گفته باشد و ثالث دعا محققین در قول او و المقصرین که مقصد اشتراک آنها است با
 مقصرین فاف و چه عجب است موقع لفظ و المقصرین درین مقام که بجهت تصحیر خود را در اشغال امر خود مشغولند دعا می آن حضرت صلی الله علیه و سلم و او مسلم متفق علیه و عن ابن
 و عن النبی صلی الله علیه و سلم انی منافاتی الجمرة فوما هاروایت است از انس که آن حضرت آمد بنیاس آد جمره العقبة را پس و می کرد آنرا و این در روز خربت
 که از زلف آمد چنانکه کشت ثم اتی منزله ممنا و نحر نسکه پسر آمد و منزل خود که بنما داشت و نحر کرد قربانی خود را ثم دعا بالحل لاقی پسر طلب پسر تراش ما که نام وی عمر بن عبد الله است
 مدوی قدیم الاسلام است و در روایت امام صحابه که چون حرم آمده و استرود دست گرفته بر سر آن حضرت صلی الله علیه و سلم ایستاد آن حضرت کفت یا معشر منکم که از نذر پیغمبر
 بر و نمره گوش خود و دست تو استرود است یعنی بشیار باش و قدر این نعمت بدان هر کفت یا رسول الله بدستیک این انعمهای خداست و منت او است بر من آن حضرت کفت
 آنرا همچنین است و قال الحالی شقه الامین و او سر تراش را جانب راست خود و ظاهرین حدیث آنست که مقبره و متبرکین مملوق است و بعضی من خالق اعتبار کنند فخلقه
 پس خلق کرد جانب راست آن حضرت را ثم دعا بالحل لاقی فاعطاه لایه پسر تراش آن حضرت ابو طلحه انصار را که از مشاهیر صحابه است و دست که در مقبره شریف را
 خنجر کرده و زوجه ام سلمه است که مادر انس بن مالک است و از حجت در بعضی روایات آمده که با ام سلمه و او ثم قال الشق الا لیر فقال لخلق پسر تراش آن حضرت جانب چپ خود را پس
 کفت تبرش خلق پس تراشید فاعطاه باطلحه پس و او میرایا طلحه فقال فتمه بین الناس پس کفت تمت کن این در میان مردم پس بر یک دایک تراش موی و دو تار و دو
 نصیب رسیده که یا شاعر این قصه شارت کرده است بیت مرا زلف تو موی پسند است فضلی میکنی بی پسند است و همچنین لطفان نیز قسیم کرده و بر حاضران قسیم فرمود و این برکات

کردن کعبه است بطواف و دو بار و دو بار کردن آن حضرت مردم را و لهذا می آن حضرت را بجهت الوداع نام کردند الفصل الاول من ابی بکره متبع با سکون کاف تا در آخر صحابی غنیمت
قال خطبنا النبی صلی الله علیه و سلم یوم النحر خطبکم و ما را آن حضرت در روز نحر قال ان الزمان قدامکم و کعبته یوم خلق الله السموات و الارض گفت آن حضرت که
زمان یعنی سال تحقیق بازگشت پیغمبر و حالت وی یعنی وضع و حساب وی که در روز پدید کردن خدای تعالی آسمانها و زمین را بود اثنا عشر شهرا یعنی دوازده ماه گشت که در اقل
بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است که ان عدّة الشهور عدّة اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض الا باین کلام آنست که عرب ناخیز میکردند محرم را ناخضر و قحط
کنند و وی و میکردند این را در هر سال و از هر سالی یک روز می زدند تا سال بعد از چند سال سیر و ماه می آمد و این را کبیته العرب میگویند و این سال که حضرت رسول الله صلی
علیه و سلم در وی حج کرد از دهان زمان مخصوص بجای خود باز آمدند محرم باصل خود و همچنین هر ماه بجای خود آمد و می گویند ازین جهت تاخیر کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم حج را تا حج در آن
واقع شود که میقات است منها اربعة حرم از آن دوازده ماه چهار ماه حرام است که قتال در آنها حرام است و حرم بختین جمع حرام است ثلثا متوالیات سه ماه حرام
بی هم آید هان ذوالقعدة و نفع قاف و کسیر آید هان می است که نمی نشینند در وی از سفرها و ذوالحجّة بکسر طاهسی که در وی حج میکردند و نیز بعضی بفتح است و واجب
مصرف می نمودند و معجزه نزار که بوقبیل است و مصرف در اصل شیر ترش را گویند که جفراست است و وی دوست میداشت و بسیار بخور و از این جهت نام او خضر قاف یا از جهت خفایا
از یک نام که در آن اضافه است جب بضم جبت آنست که مبالغه می کردند ایشان در محافظت تحریم وی الذی بین جمادی و شعبان آنما که میان جمادی الاخری و شعبان است
صفت وجب خضر است از برای زیادت بیان و قال و گفت آن حضرت ای شهر هذلا که نام ماه است این ماه مقصود ازین موال تسمیه و تاسیس بیان مقصود است
و تقریر آن در این نشان قلنا الله و رسولها علم کفیم ما خدا و رسول خدا و انما تر است عادت صحابه بود که نزد سوال آن حضرت صلی الله علیه و سلم این کلام می گفتند و او می فرمود
اگر چه خود جواب آن را میدادند خصوصاً در اینجا که با وجود آنکه معلوم و متعین بود پرسیدند شاید غرضی داشته باشند که پرسیدند فسکت پس خاموش ماند آن حضرت حتی طمأننا
سیسمیه بغیر اسمها تا آنکه گمان بر می آید که آن حضرت نزدیک است که نام سیر و آنرا بجز نام شهر که دارد و قال اللیس ذالْحجّة پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجّه قلنا بلی گفت آن
این ماه ذی الحجّه است قال گفت آن حضرت ای بلد هذلا که نام شهر است این شهر قلنا الله و رسولها علم فسکت حتی طمأننا سیسمیه بغیر اسمها قلنا اللیس البلیله
گفت آیا نیست این بلد قلنا بلی گفت آن حضرت ای شهر بلده است بلده بسکون لام بمعنی شهر است هر شهر که باشد و بخله نام مکّه شده که فردا کامل شهر است که بلده جامع خیرات و برکت است
و کالات است که یا شهر همین است چنانکه بیت نام مخصوص کعبه شده است و بلده در لغت بمعنی قاست است قال فامی یوم هذلا گفت آن حضرت پس کدام روز است این روز
قلنا الله و رسولها علم فسکت حتی طمأننا سیسمیه بغیر اسمها قلنا اللیس یوم النحر قلنا بلی قلنا فان دملکم و اموالکم و اعراضکم علیکم حرام گفت آن حضرت پس سبکه
خونهای شاه و مالهای شاه و ابروهای شاه حرام است که بی حق شرعی تعرض کنید آن حکومتی که می کند این بلده هذلا فی شهرکم هذلا مانده حرام بودن روز شما که این روز است در شهر
شما که این شهر است و ماه شما که این ماه است این تا کی است برای حرمت که هر یکی ازین سه محل حرمت و احتیاط است خصوصاً نزد اجماع و مستحقون و یکم نزدیک است که پیش
پروردگار خود را بر بندد و حضرت وی فلیساکم عن اعمالکم پس پرسید پروردگار شما را اگر دارای شما الا دانا و آگاه باشد فلا ترجعوا بعدی خلا لا پس بگردید بعد از فترت
از دنیا که امان و در روایتی کفار را بضر و بعضی که از شما کردند بعضی را که از عظم انواع ضلالت است مقصود می از ظلم و زکشتن از حد شرع و خطا
و ما و احوال و اعراض است و در توجیه روایت کفار را چند وجه گفته اند یکی آنکه کفر در حق مستحل است یا مرد کفران نعمت است و نصیحت حق اسلام یا مرد از یک رسیدن بکفر که ارتکاب حرام
مردی بکفر میکرد و در نزدیک آن میسازد یا بکند افعالی که مشابه افعال کافران است و خویشی و بعضی گفته اند که مرد بکفر پیشین سلاح است و کفر یعنی پس سلاح می آید بعد از خطاب
بمسلمانان کرده فرمود الا اهل بلعت و انا و آگاه باشید یا هست که رسانید من رسالت را و حکم شریعت را قالوا نعم گفتند صحابه ای رسانیدی قال اللهم اشهد گفت آن حضرت
خداوند آگاه باش که ایشان اقرار کردند که رسانیدم تا روز قیامت منکر نشوند و عند نیازند فلیبلغ الشاهد الغایب پس باید که رسانیدیم چنانکه شنیده است احکام را هر که حاضر است
من غایب را غریب مبلغ اوجی من سامع پس بسا کسی که رسانیده است بوی یا دوازده تر باشد از کسی که شنیده است از من و رسانیده است متفق علیه و عن و بوجه فتح
و او و فتح موحده و سکون وی و بر از تابعین است روایت دارد از ابن عمر و سعید بن جبیر قال سلالت ابن عمر متقی ادعی الحجا و گفت پرسید من عمر را کی می گتم قال گفت ابن عمر از آن
احصاء فادله و قتی که می کند نام تو پس می کن تو ظاهر آنست که مراد سلطان است یا امیری که نائب است و اقامت مناسک حج لیکن بشواکه اعلم باشد و لهذا تفسیر کرده است
این را طیبی و گفت یعنی اقدار کن بجای که آنکس اعلم است از تو بوقت می میگوید و بوجه فاعدت علیه مسئله پس با عرض کردم بروی مسئله را فقال گفتا فتن پس گفت ابن عمر
که انتقام میبویم وقت را و طلب میبویم دخول وقت می را فاذا زالت الشمس و دنیا پس وقتی که میکشت قاف می میبویم دوا و العجاری و عن سالم بن عبد الله
کان یومی حجرة الد فیا سبع حصیات روایت میکند سالم از ابن عمر که وی بود که می میبویم و جمره را که نزدیک است از نازل که بجانب مسجد حنیف است بخت بکفریزه
بکفر علی اثر کل حصیات در طای که بکفر میبخت بر پی هر سنگریزه ثم تعیل م بستر شتر بر رفت حتی میبویم با کس و تا می آمد زمین نرم با منسل خند من بفتح حای و سکون
رای زمین درشت فقوم مستقبل القبلة طویلا پس ایستاد مقابل قبلا ایستاد فی و لا گفته اند که آن تعداد ایستاد که کسی سوره بقره بخواند چنانکه گشت و مدعو و مدعو کرد و چون فخطب
در بر داشت هر دو دست خدایت می الوسطی پس می میبویم و جمره میسانه یا سبع حصیات یکبار کلامی بحضرت بکفریزه را که می مانعت سنگریزه را می میبویم و لا گفته اند که آن تعداد ایستاد که کسی سوره بقره بخواند چنانکه گشت و مدعو و مدعو کرد و چون فخطب

پس بر میگردد راه و میرفت بجانب دست چپ فلیسجل و يقوم مستقبل القبلة ثم یلعو ویرفع یدیه و يقوم طویلاً و یستاد و از ششم و یوح حجرة ذات العقبة من بطن الواح
 پستری میگوید حجرة العقبة از منگاک وادی بسج حصیات یکبر عند کل حصاة و لا یقف عند هاهو ایستاد و از حجرة العقبة ثم یصیر فی پستری میگوید کشت فقیول هکذا و ایت و رسول
 الله پس میگوید چنین دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فعله میکرد از راه النجادی بدانکه سنت چنین واقع شده است که بعد از می دو جمره اولی می باید ایستاد و بسا
 ایستاده در دو عاکره و جمره اخیر را می میکند و بر گرد و نایستند و دعا بخندد سرگز از شرع کسی نداند و مطلقاً کان حج و افعال آن تعبیه است که عقل باید ریافت که آن را می نیست و این
 نیز انان قبل است و لهذا گفت این عصر یعنی آن عصر که از ایت و بعضی از علما گفته اند که وجه در ایستادن و اینجا آن بود که درین روز شغل بسیار بود و ملازم و حلق و افاضه میکرد بر جمعی
 اما این عصری می نامند منفقو است و بعضی گویند حجرة العقبة در راه واقع است پس و قوف نزد آن موجب ازدحام و تضییق طریق است و حقوق ضرر است بگذرندگان ماه بخلاف
 جمره و دیگر بگذراند راه اندر میان آن و بعضی گفته اند دعا و صلب عبادت و وسطای می باشد در نهایت دوی و دعا و صلب عبادت افضل است و اگر دعای حضرت رسول صلی الله علیه
 علیه و سلم در نماز نشند بود پیش از سلام و بر آمدن از نماز و دو جمره اولی در وسط اندیش و عاکره در نماز و بعد از جمره عقبة منتهی کشت عبادت و باین وجه شاست کرده است در بهای و
 شمنی نیز گفته و در سفر السعاده نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از بعضی نیست چه دعا بعد از نماز نیز مشروع است و چندین ادعیه و دعا که بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از اظفار صومیم
 آمده و تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا محتب نمازهای فرض و عقیب تلاوت قرآن و جز آن و بنده ضعیف تجا و الله عنه و دعا و تحفیک مشرف شد باین
 عبادت انداخته شد و دل وی بی سابقه فکر و قاطع بطریق الهام نمیکرد عدم و قوف نزد این جمره یعنی حجرة العقبة و امید است که صواب باشد و آن این است که در عدم و قوف نزد این
 جمره اشارت است از بد جیم و رسول کریم که بنده چون در دو جمره اولی مجاهده کرد و بیاضت و شقت کشید و مبالغه کرد در آن و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و ادعای
 خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید و وی تعالی کار را بروی و مبلج کرد و اندک و آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد و بر وی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود را سیما
 درین عبادت که حج است که شمر غایت آثار رحمت و تسبیح مغفرت است چنانکه یک و هفت و عرفات تمامه کنایان می بخشد که یا که گفت پروردگار تعالی که ای بنده کان من بسیار
 تعب کشیدی و مجاهده کردی و یکدی می آرام گیریدی و آسوده باشی که کنایان شمار بخشد و بر شمار رحمت کرد و این نکته را بر علما می بلکه در آن وقت درین مشهد حاضر بودند عرض کرد
 خصوصاً شیخنا و مولانا قاضی علی بن القاضی جارا الله تعالی الهامی معنی مبادی الحرم الشریعین فله پس همه قبول کردند و آستحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند و الله علم و عین
 عمر قال استاذن العباس بن عبد المطلب و رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یبیت بکلمة لیالی منی روایت است از ابن عمر که گفت طلب از ابن عمر که عباس عم محمد
 از آن حضرت که شب باش کند بکلمه و شبهای منی من اجل سقایته از بد منصب ستایه زرم که حواله بن عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود در آن وقت و ستایه جای آب از
 فاذن الله پس از آن حضرت که عباس را به میوتت مکمل متفق علیه بدانکه مسیت بمنی واجب است نزد جمهور علما و سنت است نزد امام ابو حنیفه و هم چنین در روایتی از شافعی و احمد
 معتبر و بسبب اکثر دلیل است و هم چنین است حکم در مواضع که قیام بیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که میوتت یک ساعت کفایت است و مسک قول بسبت آن باین حدیث است
 که اگر واجب بسبب و چون از آن فرمودند آن حضرت عم عباس را به میوتت مکمل و جواب میگویند که بجهت عذر و ضرورت بود و بعضی روایات بلفظ فخصت واقع شده بجای از آن
 و گاهی مشک میکنند که اگر سنت بودی چه حاجت است بدان بودی بی از آن نیز میرفت و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطر بود و از ایشان خصوصاً در مثل این مقام
 از جهت تسلط بر این مخالفت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و شک نیست که در ترک سنت آثار است و استئذان برای اقطاع
 آن اشارت بود و در این گفته است که میوتت بمنی از مناسک حج مقصود و لذت نیست بلکه برای آسانی رمی است اگر کی میوتت کند و غیر منی و حاضر کرد در وقت رمی لازم
 نمی آید بروی چیزی لیکن ترک متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم است و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و اب میگرد و بزرگ آن و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم جاء الى السقایة روایت است از ابن عباس که آن حضرت آمد بسوی ستایه زرم فاستسقی پس طلب کرد آب از عباس که ستایه جواد وی بود و قال
 العباس یا افضل اذهب الی امک پس گفت عباس بر سر خود را که فضل نام داشت ای فضل برو بسوی مادر خود فأت و رسول الله صلی الله علیه و سلم شرب من هکذا
 پس می آید آن حضرت را آبی از نزد مادر خود فقال استسقی پس گفت آن حضرت عباس آب بخور از آب اندرون خانه میا و قال پس گفت عباس یا رسول الله
 انهم یجسلون لیل یهرفیه مردم می اندازند و ستایه خود را آب زرم فقال استسقی باینکه گفت آن حضرت آب ده مرا چه شد که دست و آب می اندازند و فشرب منه پس خود
 آن حضرت از آب زرم ثم اتی ذمزمه ثم آمد آن حضرت آب زرم و هم سیقون و یعملون فیها و ایشان یعنی اولاد عبد المطلب آب میدادند مردم و گاه میگردند و در حقیقت
 فقال پس گفت آن حضرت اعلوا فانکم علی عمل صالح کار کنید و مشقت بخشد درین کار زیرا که شما بر عمل صالح آید یعنی این آب و اندک و خدمت ستایه کردن عمل صالح است
 ثم قال لولان تغلبوا پسترفت آن حضرت اگر نمی بود و خوف این که غلبه کرده شود شما یعنی غالب آید بر شما مردم در آب کشیدن بجهت اتباع سنت من و گذراند شمار که آب کشید
 و این کار دست شما بر و تفرقت حق اصح الجسل علی هکذا بر آنیزه فرمودی آمد یعنی از آن حضرت آن روز سوار بود و نام مردم به بنید و احکام میاموزند تا آنکه می نهادم
 ریسان برین و اشاد الی عاقبه و اشاره کرد آن حضرت بلفظا به بسوی گفت خود را و اله النجادی و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم
 صلی الله علیه و سلم و العشر و العشر و العشر ثم قد قد قد بجا المحصب روایت است از انس که آن حضرت بگذارد نماز پیشین را و دیگر او شام را و خنجر را بجهت پس خواب کرد

یکان خوابی و محصب بفتح صاد مشدده هر موضعی که بسیار باشد شکر بر روی و الا ان نام موضعی چنین است بیرون که در جانب من متصل بملا و اگر الطح و الطح نیز میگویند و خیف بنی کاند
 نیز نام او است و نزول درین مکان بعد از آنکه در نیمی بود و روز چهارم از یوم مخرو و سیزدهم ذی الحجه ثم رکب الی البیت و طاف بعد از خواب سوار شد و بخانه کعبه آمد و طواف کرد
 طواف و راع و راع النجادی و عن عبد العزیز بن رفیع بنضمه و فتحه فارشا ویر البعین و ثقات ایشان است قال سالت انس بن مالک قلت لخبونی بشی
 عقلته من رسول الله کنت پرسیدم انس را کفتم خبر ده مرا بچیزی که دانسته و یاد داری از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم این صلی الله علیه و سلم یوم النحر و یوم البیت و یوم کعبه که از آن حضرت
 نما پریشان را روز ترویج که روز ششم ذی الحجه است و مردم از کعبه میروند و وجه تسخیم در باب مجتهد و راع در حدیث جابر که شدت قال عی بنی گفت انس نماز پرستی که از او پس معلوم شد که
 آن حضرت از کعبه پیش از نماز برآمد قال فاین صلی الله علیه و سلم یوم النحر کنت ابن رفیع بنضمه و طاف هر طوافی سابق این بود که کو به خلعت پس کفتم من پس کجا گذر و نماز عصر را روز
 نحر بفتح نون و سکون فاو فتح نیز جایز است نام روز چهارم از روز نحر است که از من می بر آید فی الصراح نحر سکون کرده و کرده و باز گشتن حایان از نماز قال بالا طبع گفت که از نماز
 عصر با طبع که همان محصب است ثم قال یسکنت انس افضل کما یفعل اصراک بکن چنانکه میکند امای و یعنی آن حضرت خود این چنین کرده و تو همچنان کن که امای تویی کند و مخالفت کن
 که باعث تیج شکر کرده امای ضروری هم نیست متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت نزول الی الطبع لیس بسنة کنت عائشه فرمود آمدن آن حضرت الی طبع رهنیت
 سنت و از مناسک حج و آن حضرت از طریق سنت و بعد از آنکه نزول رسول الله فرود نیامد پیغمبر را در صلی الله علیه و سلم لانه کان اسمح لخروج وجهه از اخراج
 مکرانیت آنکه نزول در آن موضع سهله و آساره و برای بیرون آمدن آن حضرت وقتی که بیرون آید زیرا که چون الی طبع نزول فرمود و اسباب و شتاع در آنجا گذاشت و بکمره آمد و
 طواف کرد و از همان راه بمیدیه رجوع نمود آن سان باشد متفق علیه و با آنکه اختلاف است در آن که تخصیص یعنی نزول محصب سنت است یا نه بعضی میگویند و این قول ابن
 عمر است که آن از سنن حج و ترمذی مناسک اوست زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در آن گفت ما فرود آید و ایستاد و الله تعالی فرود بخفت بنی کاند که آنجا ششگان یکدیگر عذر کرده
 بودند و سکوینه خورده بودند که بانی ششم و بنی عبد المطلب مخالفت نکنند و مناکحت و مبايعت نکنند و مواصلاست نماز که آنجا محمد را تسلیم نگفتند و بنایس آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم خواست که ظاهر کرد و شاعر اسلام را در مکانیکه ظاهر کرده بودند شاعر کفر را شکر نعمت خدا و فضل و جل و علل او نماید و طبری در اوسط از عمر بن الخطاب آورده که وی
 رضی الله عنه فرمود از جمله سنن است نزول الی طبع دلیل یوم النحر و امر میکرد مردم را بدان و در پدایه گفته که اصح آنست که نزول آن حضرت صلی الله علیه و سلم محصب بقصد نمودن ششگان
 بود و نصف صبیح باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف انتقی و بعضی گفته که سنت نیست بلکه امری اتفاقی بود و ابو رافع مولی آن حضرت که گفته و عمده و بار خانه وی بود
 آنجا فرود آمد و خیمه رسول را صلی الله علیه و سلم آنجا زده و بر حسب اتفاق دلی خود و بر مقتضای امر آن حضرت چنانکه مسلم از ابو رافع روایت کرده است و این قول ابن عباس است چنانکه
 بخاری از وی آورده است و عائشه نیز همین جانب است چنانکه در حدیث متفق علیه آمده چنانکه هرگاه آن حضرت صلی الله علیه و سلم در آنجا آمده و نزول فرموده اگر چه بطریق اتفاق
 بود اتباع وی احسن باشد و صحابه و خلفای را شدین نیز آنرا میگردند و امام محمد و موطای خود گفته که نزول در محصب احسن است و اگر بکنج چیزی لازم نمی آید و این قول ابی
 حنیفه است و بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین صلی الله علیه و سلم و احسن مبداء و حال چون در خدمت شیخ امام جلی اگر ما و جد عبد الوهاب رحمه الله علیه حج کرد و فرمود ما وی از
 منا و رسید محصب نزول فرمود و حضرت شیخ و کبک از نماز ظهر را و نجاب رفت و که از مردم در آنجا نماز عصر بعد از آن فرمود سوار شوی این قدر دیافت سعادت تابع کافی است و فرمود یکنی
 بزم و این قول شیخ عینی است با آنچه گفته اند که نزول محصب سنت است و لیکن توقف آن حضرت عائشه از برای عمره عائشه بود چنانکه بیاید و الله علم و عنها حالت احرم
 من التعمیم بحجوه کنت عائشه اذ اتممت عمره فخلت مکة پس در آمد مکه را فخصیت عمره فی پس فصار کرم حصره خود را که از جهت حدوث حیض فوت شده بود
 چنانکه در باب قصه مجتهد و راع و انتظرفی و رسول الله و انتظار کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بالا طبع و الطح که در آنجا نزول فرموده بود و حق فرغت تا آنکه
 فایغ شدم من فاموالنا من بالوحیل پس اگر مردم را بکج کردن بجانب مدینه خروج من بالبیت پس بیرون آمدن حضرت از محصب پس که شدت بخانه کعبه فطاف به قبل
 صلوة الصبح پس طواف کرد و بخانه کعبه پیش از نماز آمد و این طواف و راع است و طواف صبح بفتح دال نیز گویند و روی رمل نیست و بعد از وی حتی نه ثم خروج الی المذبح
 پسر بیرون آمد بسوی مدینه هذا الحدیث ما وجدته بروایة الشیخین مولف میگوید که این حدیث یا فتم من آنرا بر و اتی بخاری و مسلم بل بروایة یحیی داود بلکه
 بروایت ابی داود مع اختلاف یسیر فی آخوه بانک اختلافی در آخر حدیث و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان الناس یصرون فی کل وجه بودند
 مردم که بر میکشیدند در هر طرف و متعبد بد آمدن در مکه و بر آوردن طواف و راع متعبد نمی شدند فقال رسول الله پس کنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا یصرون
 احدکم حتی یکون آخر عهدیه بالبیت باید که بر آید بکج از شما و کوچ نمکند آنکه باشد آخر زمان پیمان و ان و بی بخانه کعبه کنایت است از طواف و راع الا انه خفضت
 الحافض مکرر آنست که سبک گردانیده است کار بر جانف و ساقط گردانیده شد و روی طواف و راع اگر طواف زیارت کرد و دست متفق علیه این حدیث و راع و راع
 طواف و راع و این است مذهب ابی حنیفه و احمد و صحیح از مذنب شافعی و سنت است نزد مالک و فرغ منیت باتفاق و اما حدیث سابق اگر چه ظاهر و جلی است فی تنقید
 بطواف محمول است برین تهرنیه این حدیث و عن عائشة قالت حاصنت صفیه لیلته النحر حیض کرد و صفیه شب تهرنیه شب است که آن حضرت در محصب بود
 و شب در باب المحصاف بر روز سابق میگردانیده چنانکه متعارف است فقالت ما دانی الا احببتکم فیلزم خود را که توف و راع و راع آنرا یعنی از جمل مدینه نیز

[illegible]

چرا نذران شتران در شب با شبنمی یعنی اگر در مایه توت نکند رخصت است آن بر موی او دم النحر رخصت کرد که می کنند روز نهم میجو او می و مین بعد یوم النحر سیر میج
 کنند رمی و روز را که بعد از روز نحر است فیروا فی احد هما پس رمی کنند یکی ازین و روز دوا و مالک و الترمذی و النسائی و قال الترمذی هذا حدیث صحیح
 باب ما یجتنبه المحرم باب در بیان چیزهای که بر پیر می کند از احرار یعنی حرام است بروی بدن آن خواه واجب کرد و بروی دم باید قد یا نه و صدقه نصف صاع اگر کند بر صاع شصت
 یا چیزی قلیل غیر مقدار بمقداری معین و همه مذکور است در کتب فقه و رسائل مناسک و جمله از آن در ساله فارسی مناسک بیان کرده ایم الفصل الاول عن عبد الله بن عمر
 رضی الله عنهما ان رجلا سال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما یلبس المحرم من الثیاب چه چیزها ناست که بر پوشیده از جامها چه
 چیز پوشد فقال یس کفایت آن حضرت همه چیز پوشیده لیکن لا تلبسوا القمص پوشیده پیراهن را اقمص یعنی قمیص و لا العمام پوشیده دستار و لا السراويلات و لا پوشیده از پا
 و ما یوشون فیس و سر و پیل پوشیدن آنهاست بر وجه متعارف در آن چنانچه پیراهن را در بر آفتاب و قبان را در پایا کنند و الا اگر بر تن آفتاب مثل و در چیزی لازم نمی آید زیرا که در نیصورت
 نمیکویند که پیراهن پوشیده و آرا پوشیده و لا البرانس و پوشیده بر نس با و بر نس بضم موحده و نون و سكون را در میان اینها تفسیر کرده اند و اقلنسوة طویل یعنی کلاه و از و اقلنسوة
 قاصر است در معرفت آن و آنچه مشهور است اینست که از غذا و شام می آید تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در وقت باران می پوشد و لا الخفاف و پوشیده موزه با را الا
 احد لا یجوز فیلبس فیلبس خفین مگر کسی که نیاید نعلین پس پوشد موزه با را و لقیطه هما اسفل من الکعبین و باید که بر دهر و موزه با را پیاپی ترازند و پوشد موزه با را بر سر
 و لا تلبسوا من الثیاب شیا مسه زعفران و پوشیده از جامه با چیزی که سوده است آنرا زعفران و لا دوس و نجامه که سوده است آنرا دوس نفع و او و سكون را کیا ه رز و
 که رنگ کرده میشود بدان و آنرا اسپرک گویند متفق علیه و زاد النجاشی فی وایتیه و زیاده کرده است بخاری در وایتی این عبارت را و لا تنقب المرأة المحرمة و تنقب
 بروی می خفند زنی که محرم است و در بعضی نسخ لا تنقب تباین و تشدید قاف و نقاب کبر و نون روی بند و لا تلبس القفازین و پوشیدن زن بر دست قفاز از انقب قاف و تشدید فا
 و زای و آخر پوششی است که زنان عرب برای دفع سرما در دستها پوشند که انگشتان و کف و ساعد همه را می پوشد و در میان آن نمیده است پر کرده شده و بعضی گفته اند موی از روی دست
 که زنان در دستهای پوشند و من ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را
 که خطبه میخواند و حال آنکه وی می گفت اذ الم یجد المحرم نعلین لبس خفین و قتی که نیاید محرم نعلین یا پوشد موزه با را و اذ الم یجد اذ اللبس سوا و یل چون نیاید بند یا پوشد موزه با را
 و لیکن قطع میکند موزه با را از پیرایشنا چنانکه در حدیث سابق بیان کردیم و برین اند و اگر بجهان طور درست پوشد فدی و دهد و اما حمید میگوید قطع کند که در آن فصاحت ماله است و
 بجام ضرورت چنانکه استند بحال خود می پوشد و فدی نیست و در سر و پیل نیز خلاف است و فر داما و بنو خنیف پاره کنند و از ساز و متفق علیه و عن یحیی نفع ثمانیه و سكون عین همان است
 بضم تیره و فتح قیم و تشدید تحت ثمانیه صحابی است اسلام او در و فتح و حاضر شد خنیز و طائف را قال کنا عند النبی صلی الله علیه و سلم بالجحرانه اخلاءه و رجل اعرا کبفت
 بودیم باز در آن حضرت رجحانه که یک مرحله از کما است آن حضرت از آنجا عمره بر آورده بودند که آه و اوامردی ساکن بادیه علیه جتبه و هو متفصح بالخلق بر آن رجحانه بود و حال آنکه
 آن مرد آلوده بود بخلق نفع خامجه و قاف و آخر نام طیب است که عریان میسازد و در آن فخران می اندازند مشهور است میان ایشان و ضمیمه ضیاده و غای مجتبهین آلودن جسد بطیب چنانکه
 گویند بیکدیگر زوی فقال یس گفت آن مرد یا رسول الله فی احرمت بالعمرة و هند علی بدستیکه من احرمتم بر اعمی سهره و حال آنکه این جامه بر بدن من بود فقال یس گفت
 آن حضرت اما الطیب الذی یلبس فاعسله ثلث مرات اما خوشبوئی که باست و آلوده است بدن تو بدان پس بشوی آنرا سه بار از برت آنکه استعمال زعفران حرام است بر بدن
 نه از آن جهت که تقای از طیب بعد از احرار مفسد حرام است فافهم و اما المحبته فانزعها و اما جلیه که پوشیده پس برکش آنرا و بر از بدن ثم اصنع فی حررات کما تفضع فی حجاب
 پسر کن در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو که یا آنرا در عالم بود احکام حج نه شبیه و آن حضرت عمره را حج و فرمود هر چه احکام و ارکان حج است از احرام و شرائط آن احکام عمره نیز همان است
 و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود و توقف بعرض و عدم آن متفق علیه و عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یمنع المحرم و لا
 منیج و لا منیج بر سر لفظ رفع و جزم و نیست منیج کند محرم خود را و نخند نخاح و دیگری را بولایت و وکالت و خواستگاری نکند زن را خطبه کبیر خازن خراستن و این مذهب صحیح
 و جمهور و علامت لیکن نه از نخاح و نخاح تحریمی است و از خطبه تحریمی و نیز از اجازت است همه و دلیل آنرا و حج میمونه است من دوا و مسلم و من ابن عباس و من ان النبی صلی الله
 علیه و سلم تزوج میمونه و هو محرم روایت است از ابن عباس که آن حضرت نکاح کرد میمونه را رضی الله عنهما و حال آنکه آن حضرت محرم بود برای عمره قضا متفق علیه و عن
 یزید بن الاصح بن الحنظلی میمونه رضی الله عنهما و از میمونه بعضی گویند که او را روایت است و صحالی است و صحیح آنست که تابعی است ثقة کثیر الحدیث عن میمونه روایت میکنند
 خالد میمونه بن رسول الله صلی الله علیه و سلم تزوج بها و هو حلال کما آن حضرت تزوج کرد او را و حال آنکه محرم نبود و او مسلم قال الشیخ الامام محی السنه رحمه
 الله و الا اکثر من علی انه تزوجها حلالا لا گفت محی السنه اکثر از آنکه آن حضرت تزوج کرد میمونه را در حال حلال بود و ظهور است تزوج میمونه و هو محرم ظاهر شد تزوج میمونه
 در حال آنکه حضرت محرم بود ثمنی بها و هو حلال پسر بنا که رضی الله عنهما و حال آنکه میمونه را در حال حلال بود و سبوف فی طریق مکه نخاح میمونه و نای وی در سرف بود نفع سیمین
 و کسر را و نای نام موضعی است بر راه مکه برده میل از که و از عجایب اتفاقات آنکه فوت میمونه نیز درین موضع اتفاق افتاد و الا آنرا بخاطر مقدمی غایب است که بعضی را ساخته اند بآنکه
 حدیث ابن عباس و حدیث یزید بن الاصح و در متعارض آمده حدیث ابن عباس ناطق است بآنکه تزوج میمونه در حالت احرام بود و حدیث ابن الاصح دلالت دارد بر آنکه در حالت حل بود

و اصحاب ما ترجیح کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن مسعود زیرا که ابن عباس افضل و اکمل است در حفظ و اتقان و فقه و حدیث و می‌توان عیله است مانند حدیث امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه
 و ال است بر بنی ماول است بانکه ما و آن است که نکاح و النکاح از نشان محرم و مناسبت مجال و نیست که مشغول است بکار دیگر از آنکه ما و محرم است و آنکه محل کرده اند شافعی حدیث
 ابن عباس را بر آنکه ظاهر شد امتزج و بی در احرام باین اعتبار گفته است ترویج و هم محرم تکلف است و معنی است که مایل محل اصلی است که قبل الاحرام بود و حال آنکه اکثر روایات در آن است
 که محل عارضی بود که بعد از احرام می‌باشد و برین تقدیر حدیث ابن مسعود را نیز خلیل متیون کرد که ما و آن است که ظاهر شد امتزج و بی در احرام بود و حال آنکه حلال بود و کلام در اینجا در کتب اصول زیاد و بر نیست جمله را
 در شرح ذکر کرده ام قدر و عن ابی ایوب ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یغسل رأسه و هو محرم و رایت است از ابی ایوب بخضاری که بود آن حضرت که می‌شست سر
 مبارک خود و احوال آنکه وی محرم است متفق علیه بدانکه جایز است محرم شستن سر از برای جنابت باتفاق و در تریخ خلاف است و بر چنین در شستن بخلی و مانند آن نیز خلاف است
 و در جای گفته است که لباس است و غسل کردن و بجام دادن و در شرح گفته است زیرا که بجز شستن سر و زود لید کی موی بلکه زیاده کند تلبه شعر و بر نشوید سر و برین بخلی زیرا که وی نوعی
 از طیب است و وی می‌کشد بر او سر و بر او و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال احبتم ان نبتی صلی الله علیه و سلم و هو محرم گفت ابن عباس که خون گرم در آن حضرت محل
 آنکه وی محرم بود و اکثر علماء بر جواز محرم مذکر موی شستن متفق علیه و عن عثمان رضی الله عنه حدث عن رسول الله حدیث که عثمان رضی الله عنه از پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم فی الوحل اذا اشتکی عینیه و هو محرم و حق مردی که چون شکایت کرد مرده چشم خود را یعنی چون چشمان او بدو آید صند بهما بالصبر تصنیف کند و
 چشم بصیر و قید عینیه اتفاق است اگر یک چشم نرسد و آید دست است بطریقی اولی و صبر بفتح صاء و کسر موحده و سکون آن حاضر نیست مکرر ضرورت شعر صبر و روی نفع مشهور است که
 در چشم را بدن دو آکنند و در چشم کشند و فسیخ و فسیخ است لغاده یعنی بصبه و نهاده و او را بر جرح است نیز گویند که بر عصایه است نشود و ظاهر آنست که مراد اینجا
 بستن عصایه باشد زیرا که وی می‌پوشد جزوی از روی را و محتاج است بیان کردن آنکه این چون حکم ضرورت است موجب جنابت با حرام نباشد و او مسلم و عن ام الحسین
 صحابه است حاضر شد حجه الوداع قالت دلیت اسامه و بلالا و احدهما اخذ خطا فاقه رسول الله گفت دیدم اسامه و بلال را رضی الله عنهما و یکی ازین دو کس کریمه
 بود و معارفه پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و الاخر واقع ثوبه فستره من الحرد و دیگر بردارند و بود جانه خود را که می‌پوشید آن حضرت را یعنی سایه میکرد و او را از گرمی آفتاب حتی
 در حجه العقبه تا آنکه می‌کرد آن حضرت حجه العقبه راه در و این آمده است بردارند و مانند تاج چیزی بر سر وی و این حدیث دلیل است بر جواز استظلال در محرم را طیبی گفته
 که این قول اکثر علماء است و مالک و احمد کرده می‌دارند از او مسلم و عن کعب بن عجره بنضم عین ممل و سکون عجم و راضی انضاری است از اصحاب شجره کونیکه او را بر تنی بود و گویند
 بر تنی آنرا و عباد بن صامت یار او بود و بر روی در آمدید که بر راس تید از خانه بیرون آمد و عباد بن صامت در خانه او را بدست شکست و چون کعب و آن وقت بگفته و بگفته بود
 و خواست که و شام بن صامت کند با فکری گفت اگر درین بت چیزی بود نگاه میداشت خود را پس ملمان شدن رسول الله صلی الله علیه و سلم مرده و هو بالحق
 قبل ان یدخل مکة و رایت میکند که آن حضرت کذشت بروی وی با آن حضرت در حدیث بود پیش از آنکه در آید مکه و هو محرم و هو لوقد تحت قد و حال آنکه کعب محرم
 بود و وی آتش می‌افروخت و بر وی و القتل تنهاقت علی وجهه و پشیمانی افتاد بر روی وی فقال اتو ذبک هو امک پس گفت آن حضرت آیا از می‌کنند بر پشیمان
 تو قال نعم گفت کعب آری از می‌کنند قال فاحلق واسک گفت آن حضرت پس اگر اینچنین است تراش سر خود را و اطعم فراقین سنه مساکی و بخور ان قیمت کن فرق
 میان شمسین و الفرق ففتح الفاء لثه اصع و فرق سه صاع است پس بر مسکین را نیم صاع است اگر کم بد و اصع جمع صاع و اصل وی اصوع قلب کرد تا اصع خواند و بخور
 او جمع و از می‌کنند او صم لثه ایام روزه و روزه و او اسک بضم سین بلقاء امر نسلیکه یا نرج کن و یجیر اتمتق علیه الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما ان الله
 سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یبغی النساء فی احرامهن عن القفازین و النقاب و ما من الودس و العفوان من الثیاب ترجمه این از حدیث ابن عمر در
 فصل اول ظاهر شد و لتلبس بعد ذلك ما احببت من الوان الثیاب و باید که پیش از آنکه از احرام هر چه دوست دارد از اوصاف جامها و بیان کرد آنرا بقول خود معصفا
 او خرا و حلی او سرا و یل او متقیس او خفت فی الصلح معصفر یک سرخ معصفر معروف و فرنگی و عجم و از این نیز نوعی از جامه و در قاموس گفته معصفر غنیمت معروف است معصفر جانبیک
 کرده شده بان غنیمت معروف و صلی الله علیه و سلم از این و اصل لباس اعتبار کرده و او را اورد او و عن عائشه رضی الله عنها قالت کان الکرکبان یجرون منابیه سواد
 می‌کنند و ما و عن رسول الله و یعنی روبات آن حضرت صلی الله علیه و سلم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم محرمات محرم بودیم فاذا اجازوا بنا سدلنا حلا
 جلجا بهایس چون نزدیک آمد یعنی مردان از راه می‌کنند نشاندنیش با فرو می‌شست یکی از جامه خود را و اسما علی و وجهها از خود بر روی خود و لفظ جارز و همچنین واقع شده
 از جواز در سنان ابی و او در مصباح جازنا و مجازت و در بعضی الفاظ حاذ و اسما علی و جمله و ذال عجمه نیز آمده فاذا اجازوا و فایس چون می‌کنند نشاندنیش را کشتن و دور می‌گویم با چادر از کار
 و می‌کشادیم روی را و برهنه می‌کردیم روی ما و او را اورد او و لاین ملحه معناه و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یدهن فیهما و یقعد و یل بالزیت و
 محرم بود آن حضرت طامی کرده و عن نبت را بر خود و حال آنکه وی محرم بود و غیر لافقت از نیت غیر مقصد یعنی غیر المطیب زیت خوشبوی کرده نشده و مقصد بضم میم تفسیر
 از نیت که ریخته شده روی را و این با آنجه شده بر و عنهای خوشبو وقت و تقطیت روغن دکل پروردن و نردن و اما بوضیف زیت مطلقا از طیب است زیرا که اصل و است که از آن
 رواه الترمذی الفصل الثالث من نافع ابن عمرو و جد القوار و رایت است از نافع که مولای ابرج سر است که این معرافت سر وی و سر او بعد قال گفت

اقی علی ثوبایا نافع بینا ز بر من جامه را می نافع که سرودی بخورم نافع میگوید فالحقیقت علیه بوسنا پس انداختیم بر بالای ابن عمر برنی باقی قال القى علی هذا و قل نعم رسول الله
 پس گفت ابن عمر ای ای اندازی بر من این را و حال آنکه تحقیق نمی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یلبسه المحرم نانی که می پوشد بر من را محرم ظاهر از من است این
 اجتناب میخط بود مطلق بر نوع که می پوشد و سابقا معلوم شد که اگر محیط را بپوشد بر وجهی که متعارف در آنست بانی ندارد از اجتناب احتیاط کرده و الله علم و راه بود او و عن
 عبد الله بن مالک ابن مجشیه مالک بن نمین است و این صفت ثانیة عبد الله است و بجهتیه ضم با و فتح حای محله و سکون یا نام دارد عبد الله است و مالک نام پیداست
 و اگر بنی نمین بخواند لازم آید که بجهتیه دارد مالک باشد و حال آنکه زود است و این را در مواضع دیگر ذکر کرده ام قد بر قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو محرم
 خون کشید آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود و لمحی الجبل بفتح لام و سکون حای محله و محل بفتح حای و ان مشهور نام موضعی است میان مکه و مدینه چنانکه گفت من طریق مکه
 فی وسط و اسد خون کشید در میان سر خود و سطر این بفتح سین بفتح سین و در فرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور است و گفته اند که این محمول بر سر و نیست
 زیرا که بی قطع شعر نخواهد بود و اگر بعضی موضعی باشد که در اینجا موی نیست جائز است بی خدیه متفق علیه و عن انس رضی قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم
 و هو محرم علی ظهر القدام جماعت کرد آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود بر پشت پا من وجع کان به انصب دردی که بود و پشت پا و پا جای موی نیست عالیا و با و خو
 آن در می هم داشت و راه ابو داود و النسائی و عن ابی رافع مولای آن حضرت و وی غنمت غلام عباس بود که حضرت بخشید قطعی بوده چون خبر اسلام او عباس را رسانید
 آزادش کرد و حاضر شد خداوند خدای را نامش بعضی مصعب گفته اند بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام او پیش از بر بود و لیکن بدید حاضر نشده قال تزوج رسول الله
 صلی الله علیه وسلم میمونه و هو حلال نکاح کرد آن حضرت میمونه را و حال آنکه آن حضرت حلال بود و بنی بها و هو حلال و دخل کرد آن حضرت میمونه را و حال
 آنکه آن حضرت حلال بود و گفت انا الرسول بنیها و بود من میامی میان آن حضرت و میمونه و راه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن باب المحرم
 میجنب الصید بدانکه صید کردن محرم و نه فودن وی دیگری را بصید و اشارت کردن بدان حرام است باتفاق و اگر چیزی از این افعال کند لازم میگوید و در الامار فودن محرم صید
 تفصیل است اگر خود صید کند یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام است باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم باذن وی یا بی اذن وی در اینجا مذکور است و قال است و علماء
 مذنب بعضی صحابه و تابعین و من بعدهم و ابن عباس و طاووس و ثوری آن است که حرام است بر محرم اکل صید مطلقا بدلیل اطلاق حدیث مصعب بن قیس که بپایه بود
 و مالک و شافعی و احمد آنست که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای وی صید کند باذن وی یا بی اذن وی حرام است و اما اگر غیر محرم صید کند برای خود و چیزی از آن برای محرم و دیگر
 حلال است و مذنب امام ابی حنیفه و اصحاب وی آن است که حلال است اکل لحم صید محرم دیگر را و اما خود صید کند و امر بدان نکند و دلالت و اشارت و اعانت بر آن
 ننماید وی یا محرم دیگر اگر چه برای وی صید کرده میشود چنانکه حدیث ابی قتاده بران دلالت دارد این است تحریر مذاهب و احادیث دین بحسب ظاهر مخالف و متعارض آمده
 و در شرح سفر السعادت این را بتفصیل بر چه نام استیفا کرده شده است آنجا باید بگوئیم و الله اعلم الفصل الاول عن الصعب بفتح صاد و سکون جین تین
 بن جشامة بفتح جیم و تشدید مثله صحابی است ابن عباس از وی روایت واردات فی خلافة ابی بکر الصدیق رضی الله اهله و اولاده و است از وی که بی
 هیهات و برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حماد و حشیا که در شکار کرده بود و هو بالابواء و آن حضرت را با و بود و بفتح حمزه و سکون موحده او بود آن با
 در و آن بود بفتح و او تشدید و ال نام و موصع است میان مکه و مدینه نزد دیگر مدینه و میگویند که قبر عبد الله و الد آن حضرت را با و است و ابن مصعب بن جشامة
 ساکن بود و خود علیه پس برگردانید آن حضرت بروی و قبول نکرد فلما دای مافی وجهه پس سگای که دید آن حضرت چیز را که در وی اوست از ناخوشی و انفعال
 و اندوه از قبول نکرد آن حضرت هیا و قال گفت آن حضرت انما نؤده عليك الا انا حرم بر ستمیکه باز نکرد اندیشه ای از آنکه بگوئیم آنکه محرم بنیم محرم بنیمین جمع حرام است بیک
 معنی و اجماع فی القانوس و در صحاح گفته که جمع حرام است متفق علیه پوشیده نماد که ظاهر این حدیث بدان است که مصعب بن قیس حصار و حشی زنده بصدیه آورد و محرم جا بر نیست
 قبول آن و لیکن سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده است که هر یک از حمار و حشی بود پس در روایات مسلم آمده که هر یک در سرین حمار و حشی را
 که خون از وی میچکد و در روایتی آورده شق چهار را و شق بکسر نیمه هر چیزی و در روایتی آورده و عضو را از وی و در روایتی پای او را پس بقرینه این روایات دین حدیث نیز همین مراد خواهد
 بود و عن ابی قتاده رضی الله عنه خرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی قتاده صحابی مشهور که وی بیرون آمد همراه آن حضرت و این در عام حیدیه بود
 در سال ششم هجرت فتخلف مع بعض اصحابه و هم محرمون پس ما نذ ابوقتا و بعضی از یاران خود و یاران وی محرم بودند و هو غیر محرم و وی محرم نبود و فخر او احلال
 و حشیا قبل آن براه پس مدینه یان وی حمار و حشی را پیش از آنکه بر بنید وی آنرا فلما دأوه قو که پس بهنجامیکه مدینه یا یان او گذاشتند او را و دلالت و اشارت نکردند بدان حتی
 واه ابو قتاده تا آنکه دید آنرا ابو قتاده فو کب فو ساله پس سوار شد ابو قتاده هسی را که مراد او بود و فو ساله پس سوال کرد ایشان را که بهند دست و فو
 او را بعضی گفتند که مراد سوطا اینجا سیف است و در بعضی روایات با سوطا محمد بنیز مذکور است فو ابی ایا و در دنیا یان از دادن سوطا بدست وی بحسب امرام مالان میاید
 اعانت بر صید قنبا و له پس فو دأ مد ابوقتا و از اسب پس گرفت سوطا را و در روایتی سوطا و جمع را فو حلیه علیه پس حله آورد و بتاخت بر حمار و حشی محصوره پس بی کرد و فو
 و بکشت او را ثم اکل فاکلو ابی خرد ابوقتا و ده پسر خورند یا یان وی نیز فو مو اسب ایشان شدند بعد از خوردن که هر گوشت شکار در حالت احرام خوردن ابوقتا و ده پاره گوشت

[illegible]

معا و تین بیانی سفیان و حدود حرم از بهر جانب مساوی نیست و نزدیکتر از بهر جانب تقسیم است و در تاریخ مکه مجرب را بتفصیل بیان کرده است و الله اعلم الفصل الاول
عن ابن عباس رضی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم فتح مكة لاهجرة ولكن جهاد ونية كفت آن حضرت در روز فتح مکه نیست هجرت ولیکن
باقی است جهاد و نیت بیا نش آنتست که هجرت از مکه مدینه فرض بود بر کسی که استطاعت دارد و بعد از هجرت آوردن رسول الله صلى الله عليه وسلم مدینه و چون فتح شد مکه سقط
گشت آن هجرت که فرض بود بر آنکه مکه دار الحرب نمائند ولیکن باقی ماند هجرت از دیگر کفر با اسلام از برای صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل است تحت جهاد
و نیت یعنی باقی ماند جهاد که کرده شود بدان از فضیلت و ثواب آنچه قوت پذیرفته از هجرت و باقی ماند جهاد که تصحیح نیت و نیک کردن آن در هر عمل و درین نیز معنی
هجرت است یعنی ترک جمعی نفس و بیرون آمدن از وطن طبعیت و ترک کردن آنچه نمی کرد شرع از آن و از استغفرم و چون خوانده شود بجز آن فرزند شود
بجز آن فرزند شود و بر آورده شود برای جبار یعنی حکم کند امام که بر آید بجنگ کافران و نصرت دهد مسلمانان را فافرو و پس بر آید و اجابت نماید و امثال کسبیده او را
و قال يوم فتح مكة وكفت آن حضرت روز فتح مکه آن همد البطل حرمه الله يوم خلق السموات والارض بدستیک این شهر یعنی مکه حرام گردانیده است و از خدا
تعالی و نهی کرده است از ارتکاب چیزی چند در آن روزی که پدید کرده است آسمانها و زمینها را یعنی تحریم می دادیم و شریعت سابقه است و نیست از آن قبیل که حادث
بود و مخصوص باشد بشری و در شریعتی یا مراد آنتست که این زمینها و وقتی که پدید کرده است محرم کرده شده است و این صفت در وی نماده اگر گفته شود که در باب
حرم المدینه باید که ابراهیم حرم گردانیده مکه را ساخته است و از حرم و من حرم گردانیده ام مدینه را ساخته ام و از حرم و اگر حرم ساختن وی قدیم باشد و جانشان
آن ابراهیم علیه السلام چه باشد و البش آنکه اسناد تحریم ابراهیم حرم از جهت آن باشد که وی رسانیده و اعلام کرد حکم الهی را زیرا که حاکم بشر نفع و احکام خدای تعالی است
و حکم وی قدیم است و استیلا صلوات الله و سلامه علیه رسیده آن احکام اندیا چون برداشته شد خانه بیت المعمور با آسمان در وقت طوفان نوح هم مندرس و
منطس گشت عمارتی که بنا کرده بود آدم علیه السلام و بر طرف شد حرمت او و گشت شریعت مکرر که منسیه تا آنکه احیا کرد و ابراهیم علیه السلام فهو حرام بحرمه الله
یوم الفتح پس این بلد حرام است بحرام گردانیدن خدای تعالی تا روز قیامت و از دلن محیل القتال فیها لاحد قبل و بدین شایان این است که هرگز حلال
نکرد و کارزار کردن در این بلد هیچ یکی را پیش از من و لم یحیل لی الا ساعة من نهار و حلال نشد مگر یکساعت از روز اشارت است بوقوع قتال از خالد بن
الولید و لا بد آن بامروان آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بود و لهذا اکثر علما و امام ابو حنیفه را ایشانست میگویند که فتح مکه قبل از آنکه کتب فقه فتح
غنوه میگویند و مذہب شافعی و بروایتی از احمد است که فتح او مصلح است زیرا که ایشان متنی نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود بعد از دخول خالد رضی الله
عنه و تعرض بعضی مشرکان مرا و او را و اخذ از آن حضرت بحلال شدن قتال مرا و اساعی صریح است در وقوع قتال و فتح غنوه و ثمره خلاف آنتست که میگوید فتح
غنوه بود جائز نمی دارد و فخر و ختن خانه و اجاره زمین و خانهای آنها را زیرا که آن حضرت گرفت آنرا از آنکار و وقف گردانید میان مسلمانان و کسی که میگوید صلحا بود تجوز نمیکند
بیع و اجاره را زیرا که برین تقدیر آن ملوک صاحبان است و باقی است بر ملک ایشان فهو حرام بحرمه الله الی یوم الفتح مکرر برای تقریر و تاکید است لایضاح
شکر که بریده نشود و خوار و چه جای شجار و در آیه گفته که هر که خشیش حرم یا درخت آنرا برید که ملوک نیست و خود رسته است بر دست قیمت آن مگر آنچه خشک شده از آن
و در آنکه خشک شده ضمان نیست زیرا که نامی نیست و چنانچه نشود خشیش حرم و بریده نشود مگر از آن و امام ابو یوسف گفته باکی نیست بچهر اندین از جهت وجود ضرورت
و تعدد منع و اب از آن و دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد اسخید است و نیز برداشتن آن داخل مکن است پس ضرورتی نباشد و از منشی است چنانچه در حدیث بیاید
و جائز است قطع او و دعوی او و کلمات نیز منشی است زیرا که از جمله نباتات نیست و نزد امام شافعی و بر هر موافق است جائز است دعوی بیایم و کلام حرمه مذہب امام احمد سچو مذہب
است و شیخ امام اجل عارف و اربع بار عبد الوهاب متقی از عارضه می خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب مامدی بود که وی را احمد سقا میگفتند روزی
کلی از حرم آورده دست امامی داد و بقتد بر آلتی سهوشد و آنرا بوی کریم بچهر بوی کردن الی درینجا و دید چنانچه مورچه دو و بدماغ رسید و از بدماغ بهر دو چشم برآمد و در روز
زیاد و شد تا رسید بجایی که رسید اشارت الله و بقدره و لا یفر صید و در مانده و در بخانده نشو و شکار و چون تقیر حرام شد قتل و اطلاق بطریق اولی حرام باشد و که
تغیر کرده هم در تقاریرش از سکون تلف شد ضامن کرد و لا ملیت قطه القطه الامن عرقها و بر نه از بر زمین افتاد و حرم را مگر کسی که تعریف کند و بشناساند آنرا یعنی تعریف
حرم نیست مگر تعریف تا آنکه یا بدالک آنرا پس خرج نمیکند آنرا و مالک نمیکند و تصدق نمیکند چنانکه حکم قطعه قباغ و دیگر است که تعریف کند و اگر تغیر باشد خرج کند و بعد از آنکه
صاحب او بیاید بدید اما انجاند یعنی و لفظ حرم جز تعریف نیست و این اظهر قولین شافعی است و اکثر علما فرق نکردند میان قطعه حرم و غیر وی از آن مکن و مذہب
نیز همین است و دلیل بر آن اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در لفظ چنانکه در باب عطیایا یا انشأ الله تعالی و میگویند که معنی قول وی الامن عرفها مدخید است
که تعریف کند تا کیسال درست چنانکه همه جا میگویند و مخصوص بیایم موسم نیست و این خلاف ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای بیان فصل حرم مکه و ذکر خصائص است
و اگر حکم قطعه وی حکم لفظا سائر قباغ باشد ذکر آنرا فایده نمی بینیم قدر و لا یختلی خلاها و بریده نشود خلف تروی و خلا مقصوره خلف ترو خشیش خشک را گویند و قطع خشیش نیز
درست نیست زیرا که حکم شوک دارد و بعضی خلا را ببرد و آیت کرده اند و آن خطا است که قال التورثی فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله الا لا خیر مکرر آنرا

استشاکن از میان خلأ و از خمر کفر و سکون ذال معجز نام گاهی مشهور است خوشبوی فانه لعینهم زیرا که از خمر برای آهنگران مردم است و در بعضی روایات تقیوت تقیون معج
 قین ففتح قاف و سکون تخانیه آهنگر صاحب نهایی گفته آهنگر در کربلای محراب انداخته اند که انتقن آهنگر و زر و لیبو تهمة از برای خانه های مردم نیز کار می آید که بدان سقف خانه
 میسازند و در روایت صحیح آمده فاما بجمله فی قبورنا و بیوتنا زیرا که ما میکروانیم از خمر در قبرها و خانه های ما از خمر را عرب در میان کور با نیرمی انداخته فقال چون التماس کرد عباس
 از خمر از آن حضرت وحی آمد پس استشاکر و فرمود الا الا و خمر که از خمر که رواست قطع کردن و در مذمب بعضی آنست که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه و سلم هر چه
 خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام گرداند و بعضی گویند با جتبا و گفت و اول اصح و اظهر است و الله اعلم و فی روایة ابی هريرة لا یصلح یخبرها و لا یلقط سائیک
 الا منشد بر نزار و بر زمین افتاده که اگر منشد و انشاد تحریف کم شده کردن و عن جابر بن رضی قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول لا یحل لایحل لایحل
 ان یحمل بمکة السلاح گفت جابر شنیدم آن حضرت را که میخفت و را انیت بر یکی از شما که بردار و بلکه سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند که مکره است
 مطلقا و قول اول صحیح تر است و قول جمهور علماء است زیرا که آن حضرت در عده قضای سلاح در آمد و لیکن کافران گفته اند که آنها را در قراب دارد و در فتح نیز مسلح آمد و واه مسلم
 و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم دخل مکة یوم الفتح و علی راسه المخضور روایت است از انس که آن حضرت در آمد مکه در آمد مکه در آمد مکه در آمد
 و بر سر مبارک وی مغفود بکسر میم و سکون غین مجمر و فتح فازه خود که در رکاب می پوشند که فی الصراح فلما نزع حجاءه و حل و قال ان ابن خطل متعلق با ستار الکعبه
 پس هرگاه کشید آن حضرت مغفرا را بر سر آمد نزد آن حضرت مردی و گفت که ابن خطل ففتح مجمر و عملة آویخته است بر ده های کعبه فقال اقتله پس گفت آن حضرت بکش او را
 و ابن خطل نام او عبد الله است و بعضی گفته اند غالب مرتد شده و مسلمانان را کشته گرفته بود و آن حضرت را و مسلمانان را میگوید و گفته اند که او را و واه بود مغفیه که بگو مسلمانان تخی میکردند
 و نووی گفته که در حدیث دلیل است مکی را که رواداشته است اقامت حد و دو قصاص در هر مکه چنانکه مالک و شافعی و نزد ابی حنیفه جایز نیست و جواب میدهند که حکم ابن خطل
 مستثنی است چنانکه از قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم معلوم میشود و من دخل المسجد فمات من کسی که در آید مسجد را آمن است و نیز میگوید که اباحت قتل وی در ساعت
 اباحت حرم بود و شاید که بر آورده کشته باشند و الله اعلم متفق علیه و عن جابر بن رضی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم دخل یوم فتح مکة و علیه عامه
 سوداء روایت است از جابر که آن حضرت در آمد و در فتح مکه و بروی دستار سیاه بود و بغیر احرام و آمد بی احرام و واه مسلم در حدیث و دلیل است بر استحباب پوشیدن
 سواد چنانکه مذمب خفی است و بعضی میگویند سیاه نبود بلکه بستعال دهن و سودن آهنگر سیاه مینمود و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام داخل شوند مگر اگر آنکه
 نیست حج و عمره کند و اصح قولین شافعی نیست و جواب در خیفه را آنست که حلال کرده شد مگر آن حضرت را ساعتی و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بغیر و جیش الکعبه غرامیکه لشکری کعبه را تخراب کند آنرا و این خبر است از آنچه واقع میشود در آخر زمان و لشکر لشکر سفیانت پادشاه مصر در عده یک
 موعود و تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ باید جست فاذا کانوا بیداء من الارض یخیف با و لهم و آخرهم پس چون می باشند بیابان از زمین در زمین خسف کردند و پیشرو
 اول ایشان و آخر ایشان و بعضی میگویند بیداء نام موضعی است میان مکه و مدینه عائشه میگوید قالت کفتم من یارسول الله و کیف یخیف با و لهم و آخرهم و فهم اسواق
 و چگونه خسف کرده شود باول ایشان و آخر ایشان و حال آنکه در میان ایشانند اهل بازارهای ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجا جمع سوخته است بمعنی رعیت و من یلس منهم مکه
 نیست از ایشان یعنی شریک در کفر و عصیت و قصد تخریب کعبه و غارت کردن باهل آن بلکه ضعیف و بنده اند مثلا قال یخیف با و لهم و آخرهم گفت آن حضرت خسف کرده
 میشوند باول ایشان و آخر ایشان ثم یجشون علی نیا تهمة پست بر یکدیگر میشوند بر نیات ایشان و همچنین است جریان عادت الهی خراسمه هلاک میکند اخیرا را بشومی اشرار که
 فخلط اند میان ایشان بعد از آن تمیز کرده میشود میان ایشان و در قیامت متفق علیه و عن ابی هريرة رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یخرب
 الکعبه ذوالسویقین من الحبشة ویران میکند کعبه را شخصی که ذوالسویقین میگوید که از حبشه است و سویقه تصغیر ساق و سویقین تشبیه او است و جسته اکثر ساقهای خود
 و خیف و باریک میباشد و ظاهر این شخص را ساقهای باریک و خود ترا زانها باشد و حکم الهی بر آن رفته است که هلاک کعبه و خرابی وی بدست حبشه است و این محل عبرت است
 که کعبه با نقدر و عظمت بر دست احرار الناس خراب میکند و در سفیان با ن شوکت و عظمت بقصد تخریب وی هلاک شدند و بر زمین فرو رفتند و الله علی کل شیء قدیر و چون کعبه
 خراب شود قیامت قائم گردد و ملک دنیا خراب گردد که تقای این عالم و آبادانی او منوطا و مربوطا بر جود این خانه معظم و مکرم است متفق علیه و عن ابن عباس رضی عن النبی
 صلی الله علیه و سلم قال کافی به گفت آن حضرت که یاکه من می نیم خراب کند کعبه و می نیم اورا و وی حاضر است نزد من اسود سیاه است الفج با و بتقدیم حاجی مکه
 بر جمیع آنکه در دوپای وی فرج کشاده باشد و پایهای او از یکدیگر دور باشد و در شمی و مالای قدیم نزدیک باشد و در پای شند و در بعضی گفته اند میان رانهای وی دوری بود و چنانکه
 شتر و گاو و کوفته زرد و سفید کنند قلعها را بجا میگذارد آن شخص کعبه را سنگ سنگ ظاهر حدیث این است که یک کس خواهد بود که خواب خواب کرد و احتمال دارد که این میراث
 باشد و باری لشکری بود و واه البخاری الفصل الثانی عن یعلی بن امیه قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال احتکوا الطعام فی الحرم المحلک
 غله نگاه داشتن تا بکمالی فرو شدند در حرم مصیبت و نافرمانی کردند است احتکار در همه بلاد حرام و منی است و مکه که نخت تر است حرمت آن و الحاکم و ازین بر کشتن و ارتکاب آنچه
 حرام است در حرم و واه ابو داود و عن ابن عباس رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مکة ما طیبک من بلدین پر عجب خوش شهری بودی تو احببت

الی وچعب دوست داشته شده تو بسوی من لولا ان قومی اخر جونی منك ما سکنک غیرک انکرمیدو اینک قوم من بیرون می آورده اند ملاز تو کنوت میگویم من جز تو ندو واه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسناد او عن عبدالله بن عدى بن حصاة قرشی زهری است وبعضی گفته اند ثقی علف بنی زهره صحابی است معه و داهل جمار قال وایت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واقفا علی المحررة اساده بر حرز و نه بفتح حاء و سکون زای مجمر و فتح و او و تادرا بعضی بفتح زای و تشدید و او روایت کرده اند و حوام که تصحیف میکنند و غوزه میگویند بعین اصل تل صغیرا گویند و الا ان نام موضعی است نزد مناره مسجد که متصل باب اجابت فقال والله انک لخیر ارضی الله الی الله و احب ارضی الله الی الله پس گفت آن حضرت خطاب بکلمه غطر کرده بدستیکه تو بهترین زمین خدائی و محبوب ترین زمین خدا نزد خدا و لولا انی اخرجت منك ما خرجت و اگر نمی بود که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون نمی آمدم و در بعضی روایات بجای الی الله الی است بهتر و دوست داشته شده تر نزد من و بسوی من و بود این قول از آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد خروج وی از مکه در عمره قضا زیرا که قریش گفتند که بعد از سه روز بر آید و نشیند و بعضی گمان بر آن اند که نزد خروج بجهت بود و این سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آن حضرت گفت و وی سوار بود بر امله خود و در خروج بجهت باین صفت بنود بلکه همان بر آمده و در ترین این آنست که در تاریخ از قیام مذکور است که در سال فتح بود زیرا که در فتح اخراج بنود مکه گنجه مذکور حال سابق کرده باشد و الله علم دواة الترمذی و ابن ملجئه الفصل الثالث عن ابی شریح العدوی بفتح عین و دال صحابی است روایت است از وی انه قال لعمر بن سعید که وی گفت مرعوب بن سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب عبد الملك بن مروان و هو بیعت البعوث الی مکه و حال آنکه عمر بن سعید میفرستاد لشکر با را بسوی مکه برای قتال عبدالله بن الزبیر پس گفت ابو شریح ان ذن لی ابها الامیر احد ثلث قولاً قام به رسول الله دستور می ده مرا ای امیر تا حدیث کنم ترا سختی که خطبه خواندند پیغمبر صلی الله علیه وسلم الغد من یوم الفتح فردای روز فتح مکه سمعته از نای شنیده است این سخن را هر دو گوش من و وعاء قلبی و یاد داشته است از اهل من و ابصرته عینای و دیده است هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده حین یکلم به سبک میکم که آن حضرت آن سخن را حمل الله و انشی علیه شش کردم خدای را و ذکر کرد صفات وی تعالی را ثم قال ان مکه حرمها الله پسر گفت آن حضرت بدستی که مکه حرام گردانیده است او را خدای تعالی و لم یحرمها الناس و حرام نکرد اند و در مردم فلا میجل الامر یؤمن بالله و الیوم الآخر پس حلال نیست مردم ویرا که ایمان می آرند بخدا و روز آخرت ان یسفل بها دما انیکه بریزد در مکه خون را و لا یعضد بها شجرة و نه حلال است که بر دروی رختی را فاقان ترخص اجد بقتال رسول الله پس اگر رخصت جویدی کسی را بخت آورد که بجز از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیها در مکه و گوید که پیغمبر خدا قال کرد ما ینکریم فقولوا له ان الله قد اذن لرسوله پس بگویند ما و را که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را و لم یلذن لکم و اذن نکرد او را شمر را و انا اذن لی فیها ساعة من نهار و اذن نکرد او است خدای تعالی را در وی مگر یک ساعت و زمان قلیل از روز و قد عادت حرمها الیوم محرمتها بالامس و تحقیق بازگشته است حرمت او و مردم چه حرمت او و روز و لیبلغ الشاهد الغائب و باید که برساند این حکم را هر که حاضر است و شنیده است از من هر که را که غائب است فتهیل لابی شریح ما قال لك عمرو بن لطفه شد ما ابو شریح را چه گفت مرا عمر بن سعید در برابر این سخن قال گفت ابو شریح قال گفت عمر بن سعید انا اعلم بذلك منك من دنا تر من باین حدیث که تو گفتی از تو یا ابو شریح یعنی من هم میدانم که مکه حرام است و لیکن ان الحرم لا یحید عاصیا بدستیکه حرم نپا نمید گناه کار را که خلاف امر و الی کند و خروج نماید بروی و لا فا و ابد م و نه نپا ه سید هر که زنده را بخون یعنی کسی که کینه کسی را بختد در حرم در آید و لا فا و ابد م بضم خای مجمر و سکون را و بفتح نیر گفته اند و بموحده فساد در دین و خیانت و بلیه یعنی اگر یکی فساد می در دین کند یا خیانتی و بیکر کند چنانکه مال یکی را تلف کند یا بختی یکی را ضایع سازد و مجرم گرداند جزای آن از وی ساقط نکرد و مقصود آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی است و از طاعت امام بر آمده و اگر از حرم بر آید آنجا نرشد میباید و اگر نه در حرمش میبکشد متفق علیه و فی الجنادی الخریة الخیانة یعنی در صبح بخاری تفسیر کرده خریة را بخیان و عن عیاش بفتح عین و تشدید تخانیة و شین مجمر بن یزید بفتح را و کسر موحده المخرومی بجای مجمر و زای صحابی است قدیم الاسلام برادر ابو جهل است از مادرش و آن حضرت او را دعایم کرد در قنوت اللهم انج عیاش بن ریحة چنانچه در باب القنوت گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تزال هذه الامة بخیر ما عظموا هذه المحرمة همیشه این امت بخیر و سلامت در دین و دنیا مادامیکه تعطیم کف نداین حرمت را یعنی حرمت مکه و حرم خدا را و اجتناب کنند از ارتکاب آنچه نمی کرده اند مدان حتی تعظیمها چنانچه باید و شاید تعظیم وی کرد و مبالغه و احتیاط در آن نمود فاذا ضیعوا ذلك هلكوا پس چون ضایع گردانند آن حرمت را هلاک شوند و او ابن ماجه باب حرم المدینة حرسها الله تعالی احادیث در تحريم حرم مدینه طریقه آمده و اختلاف کرده اند علماء در ترتیب حکم تحريم بران و مذمب امام ابی حنیفه آنست که معنی حرمت در آن مجمر و تعظیم و تکریم است بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت صید و قطع شجر و زوم جزا و هر که بکند چنینی ازان آثم میگردد و جزای نیست بران و انیت قول مالک و روایتی است از احمد و قولی است مر شافعی را و نووی گفت که مشهور از مذمب مالک و شافعی و جمهور علماء آنست که ضمان نیست در صید مدینه و قطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان و توراتی گفته که قابل نشد نه تحريم صید مدینه مگر چندین معده و در احباب و جمهور ایشان منکر نیستند اصطیبا و طیور مدینه و نرسیده است ما را نهی ازان بطریق که اعتقاد توان کرد بران و بعضی علماء گفته اند که واجب است در وی جزا چنانچه در حرم مکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ صلیب است از جهت حدیث مسلم که از

سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قابل نشده باین مکر شافعی در قول قدیم الفصل الاول عن علی رضی الله عنه قال ما کتبنا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم الا القرآن وما فی هذه الصحيفة کفتم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عن حضرت ازوی که فرمود آنرا و چیزیکه درین صحیفه است چون مردم گفتند که علی را رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم مخصوص کرد اندید بصحیفه دیگر قرآن پس گفت وی رضی الله عنه که نوشتم از آن حضرت فرمود آنرا و آنچه بدین صحیفه است دان و در قد بود که در وی احکام و بیات و بعضی احکام دیگر بود که در قراب سیف وی رضی الله عنه می بود و این حکم حرم مدینه نیز بود که میگوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة حرام ما بین غیر الی ثور مدینه حرام است و صدوی از غیر بفتح عین ممل و سکون تخانیه تا ثور بفتح مثله و سکون واد این نام دو کوه است بدین طوره که حرم است فمن احدث فیها حد ثاپس کیسه نوید آرد و دران بدعتی را یعنی آنچه نمی کرده اند در ارتحاب آن درین حرم او اوحی محمد ثایا جای دهد در وی و پناه دهد و اعانت کند حدث پیدا کننده را و محدث بفتح وال نیز روایت است یعنی امر محدث مبتدع و آوی می یعنی رضی یعنی خود کند بدعت یا رضی که در بدعت اند غیر خود فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین پس برواست لعنت خدا و لعنت فرشتگان و آدمیان همه و لا یقبل منه صرف و لا عدل و پذیرفته نشود از آن کس مندریضه و نه نفل و بعضی تفسیر کرده اند صرف را شفاعت زیرا که آن باز میگرداند عذاب را از کسی که مستحق عذاب است و نیز زیرا که وی باز میگرداند بنده را از محصیت و تفسیر کرده اند عدل را بقدر زیرا که وی معادل و مساوی مفیدی است و از جمله احکامی که در صحیفه نوشته بود این بود که ذمه المسلمین و احده سبی بها ادنا هم عند مسلمانان یکی است سعی می کنند بآن ذمه و ترین مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگر چه وضع و حقیر بود مثل بنده و زن امان دهد کافر را و عهد بند و بوی و در پناه خود آرد و لازم است بر همه رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عهد و عهد را در زمان کونیند که نقض آن موجب مذمت است فمن اخفر مسلما پس کسی که عهد شکنی کند مسلمان را یعنی عهدی و وثیقتی که با مسلمانان بسته باشد و آن عهد را بشکند و ندکند یا همین عهدیکه مسلمانان برمی بسته است بشکند چنانکه در کلام و آنست فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل و من والی قوما بغیر اذن موالیه و کیسه دوستی و پیوستگی کند بر کسی را بی اذن و رضای دوستان و پیوستگان وی فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل بدانکه و لا و قتم است یکی را و لای موالاة گویند و عادت عوب بود که بیکدیگر دوستی و پیوستگی میکردند و عهدی می بستند و سوزگند میخوردند که در نیک نمیدیدند یکدیگر شریک و مدد و معاون باشند و باد و دشمنان یکدیگر دوست باشند و باد دشمنان دشمن و در جاهلیت در باطل و ناحق نیز مدد و معاونت میکردند و در اسلام در حق می کردند و اکثر اهل عجم که تابعین و تبع تابعین باشند و عرب است با صحابه عقد موالاة می بستند و دومی و لای عتاقه است که هر که آزاد گردند و آزاد کننده را تاقی و ولایتی ثابت شد و نرزد عدم و ارثان قریب و ارث میکرد و از وی احتمال دارد که مراد اینجا موالی بولای موالاة باشند و معنی آن باشد که مراد موالی باشد پس بناید که قومی دیگر موالی گیر دلی اذن موالی خود که دارد و بی استشاره ایشان زیرا که درین نوعی از نقض عهد و اید است که نباید کرد و بعضی گفته اند هر که موالاة کند کافر را بقصد اندامی مسلمانان و احتمال دارد که ولای عتاقه مراد باشد پس معنی آن باشد که نسبت کند خود را بغیر معق خود مستحق لعنت کرد و چنانچه اگر نسبت کند بغیر پدر خود مستحق لعنت است متفق علیه و فی در ابله همان است که الی غیر ابیه او قومی غیر موالیه و کیسه دعوی کند و انتساب کند بسوی غیر پدر خود یا الی گیر عینه موالی خود را فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل این روایت تأیید دارد و ولایت عتاقه میگوید چنانچه در حدیث آمده است الحق لمحکم العنب یعنی عتیق پیوندی و رابطه است مانند رابطه نسب تنبیه استکالی که در اینجا حدیث شده است آئینست که غیر خود نام کو هست مدینه منوره اما جبل ثور پس آن ملک است مدینه و آن کوهی است که آن حضرت در غایت آن بجهت مخفی شده بود اما در مدینه جبل مشهور نیست که او را ثور خوانند و لکن اکثر رواة بخاری آنرا هم که اشتند و بعضی علامت که نوشته و بعضی بجای ثور بیان کرده اند و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که اصل ابی عجمی الی احد بوده است و نرزد احمد و طبرانی هم چنین واقع شد و بعضی گفته اند که غیر نام جبلی است بلکه و معنی حدیث آنست که حرم مدینه مقدار مسافت است که میان غیره و ثور است بلکه و شیخ محمد الدین در قاموس گفته که ثور جبلی است صغیر مدینه و رضای جبل حدیث ذکر شود صحیح است و و هم نیست چنانکه گفته اند و در اثبات آن غایت استقصا و تحقیق نموده است در شرح آنرا نقل کرده ام و عن سعد و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احرم ما بین المدینة ینقان یقطع اعضاها و یقتل صیدها کفتم سعد بن ابی وقاص که گفت آن حضرت بدستیکه من حرام میکرد و انتم میان هر دو لایه مدینه که بریده شود در خان آن و کشته شود و ثور آن را بجنیف موحده زمین سنکستان و در هر دو طرف مدینه سنکستان است و مدینه در میان آن است و عضده بکسر عین و ضا حجه و با در خر جمع عضه درخت کلان فار و دار و قال و کفتم آنحضرت المدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون مدینه بهتر است مرا ایشانرا اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است که بل و اوصاف فتح خواهد شد و مردم از مدینه بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدینه بهتر است مرا ایشانرا اگر بدانند لایه عها احد و غنیه عنها الا ابدل الله منها من هو خیر منه فی گزار و مدینه را هیچ یکی از جهت اعراض کردن و روی کردن اندین از آن ملک آنکه بدل میکند و بجای او می آرد خدای تعالی کسی را که آنکس بهتر است از وی و لایثبت احد علی لا وائها و جهلها و پا بر جامانه میسر یکی و صبر نکند بر سختی و کرسکی مدینه و مشقت و محنت مدینه الا کنت له شفیعاً و شهیداً یوم القيمة مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده گان او را و کوهی دهند بر طاعتمای او و در قیامت و گفته اند و جهلها در نسخ

و درست و نیک کردن هوای مدینه را صحت بمعنی تن درستی است و مراد تن درستی که ساکنان مدینه است و باینکه لافا صاعها و مدها و برکت ده دارد و صانع مدینه و مد مدینه و افضل حماها و بجای دیگر برتیب مدینه را فاجلهها بالجحفه پس بگردان و برتیب مدینه را بجحفه بنظم جیم و سکون های مملد و بفانام موضعی است میان مدینه و مکه ساکنان و در آن وقت یهود و ناهب و بوده اند گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه و سلم زمین و با و بلا و تب و بیماری بود پس دعا کرد آنرا که زمین کفایت رود و در نخل است بر جواز و عابر کفار با مرض و استقام و موت و هلاک و فساد و بلاد ایشان متفق علیه و عن عبد الله بن عمر رضی عنی در زیار النبی صلی الله علیه و سلم فی المدینة رایت امرأة سوداء ثائرة الرأس روايت است از عبد الله بن عمر در حدیث خواب دیدن آن حضرت در شان مدینه دیدم من زنی را سیاه رو لیده موی خوجبت من اللدینة بیرون آمد آن زن از مدینه حتی منزلت مهیجة تا آنکه فرو آمد موضعی را که نام او مهیج است بفتح میم و سکون با و ففتح تحتانیة و عین مملد و آخر قاف و لتها ان و با و اللدینة گفت آن حضرت پس تعبیر کردم من این رو یا یا آن زن را که آن تب و بیماری مدینه بود نقل الی مهیجة برده شد بسوی مهیجة و مهیجة نام جحفه است که در حدیث سابق مذکور شد فی الصراح و بامد و قنبر بیماری عام که در امر کارگری گویند و فی القاموس و با طاعون یا هر بیماری عام و در حرف نون کلمت طاعون و با و فی الصراح طاعون مرکب و با و وا و النجادی و عن سفیان بن ابی زهیر بنظم نامی و ففتح با و سکون تحتانیة صاحت معدود در اهل مدینه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یفتح المین فیا قی قوم یسیون یفتح تحتانیة و ضم موحده و تشدیدین مملد گفت سفیان شنیدم آن حضرت را که میگفت فتح کرده شود من پس می آید که دهی که سیر میکنند و نرم میسند و ند و میرانند ستوران خود را پس سیر نرم و راندن ستور چنانکه در قرآن مجید واقع شده است و بست الجبال بسا فیتحملون با هلیهم و من اطاعهم پس کوچ میکنند با کسان خود و با کسانیک طاعت و فرمان برداری میکنند یا یعنی باهل و عیال و توابع و لواحق خود و اللدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون و یفتح الشام فیا قی قوم یسیون فیتحملون با هلیهم و من اطاعهم و اللدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون و یفتح العراق فیا قی قوم یسیون فیتحملون با هلیهم و من اطاعهم و اللدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون یعنی ولایت را اسلام فتح میشوند و مردم برای طلب سعادت بعیثت و حطام دنیا و حظوظ فانیة و از مدینه بیرون می روند و از جوار رسول خدا صلی الله علیه و سلم واقامت در مبنا و حی و منزل برکت اعراض می نمایند و اگر بدانند و بفهمند حقیقت حال و سعادت مبداء و مال را اقامت بمدینه بهتر باشد پس درین تذمیم و تحقیر حال مردم است و بعضی گفته اند که مراد آنست که مردم از ولایات و بلاد برآیند و بمدینه سکونت نمایند پس مقصود طرح مدینه و نازلان اوست و اول معنی اصح و اوجه است و اظہار است از حدیث و الله اعلم متفق علیه و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم امرت بقبریة تاكل القری امر کرده شده ام من هجرت کردن بقریه که بخورد قریه های دیگر را یعنی غالب می آید و منبردی بر دهمه رابعی هر که در وی ساکن میگردد و وطن میسازد غالب می آید و فتح میکند همه بلاد و این حدیث این بلده عظیم الشان است که هر که در وی آمد بر همه بلاد غالب کرد و بدینخت عمالقه آمد و ن غالب شدند و فتح کردند بلاد و ولایات را بعد از آن یهود ساکن شدند و غالب آمدند بر عمالقه پس از آن انصار رسیدند و غالب شدند بر یهود و پیتر رسید المسلمین آمد صلی الله علیه و سلم و مهاجران رضی الله عنهم و غالب شدند و چه غلبه که ایشان را حاصل شد که عالم را از مشرق تا مغرب در گرفتند و اخبار ساکنان این بلده شریفه در کتاب جذب العلوب الی و یا المحبوب که تاریخ مدینه مطهره است ذکر کرده ام و یکی از اسامی این بلده مطهره الکات القری و الکات البلد آنست از جهت تسلط و غلبه وی بر سایر بلاد و امصار و نفاذ امر وی بر تمامی اهل اقطار و وصل کرده اند آنرا بعضی بر زیادت فضل و کرامت نسبت بفضائل بسیار اکن کویا فضائل همه مضاعف و متواتر اند و جنب فضائل وی چنانکه که را ام القری گفته اند از جهت اصالت و عراقت وی نسبت بسائر بقاع ارض و گفته اند که مضمون الکات القری المبع و اکل از معنی ام القری است چرا مومت تقاضا میکنند موه و هلاک را مگر ثبوت اصالت حق مومت را بخلاف اکل که مقتضی توارى فاضحلال است و در این بلده را اسما و القاب بسیار اند از حد متجاوز و بعضی از آنها در کتاب مذکور نقل کرده ایم بقولون پس میگویند مردم در زمان قدیم آن بلده را ثیرب و هی المدینة و نام وی الان مدینه است اسم این بقعه شریفه پیش از زمان نبوت ثیرب و اثر ب بود و در آن مسجد پس آن حضرت او را مدینه نام نهاد و از جهت قدن و اجتماع مردم و استیناس و اتیلاف ایشان در وی و نیکو کردن از خواندن بر ثیرب یا از جهت آنکه نام جاهلیت است یا بسبب آنکه شتی از ثیرب یعنی هلاک و فساد و تشریب معنی تونج و طام است یا بتقریب آنکه ثیرب در اصل نام سنی یا یکی از جباریه بود و بخاری مد تاریخ خود حدیثی آورده که هر که یکبار ثیرب گوید یا مدینه گوید تا تارک و طانی آن کند و در روایتی دیگر آمده باید که استغفار کند و بعضی گفته اند که تعزیر باید کرد قائل آنرا و آنقدر قرآن مجید آمده است یا اهل ثیرب از زبان منافقان است که بزرگان قصد امانت آن می کردند و نجیب که بزرگان بعضی اکابر را شعار لفظ ثیرب آمده تنقی الناس کما یبقی الیکر خبث الملدیل میلند و در میکنند مدینه مردم بد را و پلید را چنانکه دور میکنند که آهنگران چرک و پلیدی آهن را و کبر بکسر کاف و سکون تحتانیة کوره که از کل بنا کنند که در وی آهن را بکند از نیا مشک که بدان بد مند و بعضی گفته اند که بنا کرده شده کل را کوره گویند و مشک را که بدان در دمنده گیر خوانند و این قول اصوب و ازجاست و مراد اهل کفر اند و شرک اند که آنجا بقوت اسلام بر آورده شدند و ساحت قدس این مکان شریف از آن پاک کرده شد متفق علیه و عن جابر بن سمره یفتح یمن و ضمیم صحابی مشهور و خواهرزاده سحر بن ابی دقاص است

رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله تعالى سعى للمدينة طاب له بدستك خدای تعالی نام کرده است مدینه را بر زبان حبیب خود طاب و هم چنین طیب نفع طای و سکون تخانیه و طیب به تشدید و طایب از جهت طهارت وی از انجاس شرک و موافقت هوای وی طایب سلیم را و طیب عیش و خوشی زندگانی در وی و طیب رایحه وی و همه چیز وی و بعضی از عرفا گفته اند که از خاک مدینه و در دیوار وی و رایح طیب می آید که درمی یابد آنرا کسی که شام باطن وی بزرگام کفر و نفاق و خبث اعتقاد و فرگوم نباشد و شاید که بشام بعضی از عرفای مخلص مشتاق نیز از آن رسیده باشد و بحسب باطن و ظاهر آن را دریافت باشد بخت در آن زمین که نسیمی وزد زطره و دوست چه جای دم زدن ما فحاشی تا تاریست ابو عبد الله عطا گفته است شعر بطیب رسول الله طاب نسیمها فما المسکت و الکافور و المنهل الرطب و رواه مسلم و عن جابر بن عبد الله ان اعرابیا بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت يکند جابر که باو در نشینی بعیت میکرد آن حضرت فاصاب الاعرابی و عات بالمدينة پس رسیدن اعرابی را پتی بزیته فاتی النبی پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و قال و کفنت یا محمد اقلنی بعیتی باز کرد آن مرابعت مگر که ده بودم من فی الصرح اقال برانداختن بیج فابی رسول الله پس ابا آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از برانداختن بعیت وی و قبول کردن قول وی ثم جاءه پسر بزرگام آن اعرابی آن حضرت را فقال پس گفت اقلنی بعیتی فابی ثم جاءه فقال اقلنی بعیتی فابی فخرج الاعرابی فقال رسول الله صلى الله علیه و سلم انما المدينة کالکبر تتفق خبثها و تنزع طیبها منیت مدینه مگر مانند آهن کر که دور میکند طیب خود را و خالص میگرداند پاک خود یعنی دور میکند و بد میکند مردم طیب را و خالص از بر چرخ و برین تقدیر طیبها مخرج است و بعضی گفته اند از نضع بمعنی خالص گردانیدن و برین وجه طیبها مضروب است و بضم ن و بفتح نون و کسر صاد مشدود از نضع نیز روايت است و بتضیع موحده بجای نون و صاد و محله نیز روايت کرده اند از بضع بمعنی جمع و موحده و صاد و محله نیز از بضع بمعنی قطع کرم کذا فی مجمع البحار و طیبها بکسر طاء و سکون یا و ففتح طاء و کسری می مشدود هر دو روايت است و ثانی اصح و اقوی است متفق علیه و گفته اند که این نفی و نضع یا در زمان آن حضرت بود صلی الله علیه و سلم یا در آخر زمان خواهد بود و مشکک و جال بیرون می آید و جنبانیده و افتانیده میشود مدینه بسه کرات پس بیرون آید و برود بجانب دجال هر کافر و منافق و احتمال دارد که در هر زمان باشد حکایت آورده اند که چون عمر بن عبد الغرزمردی از جانب هشام بن عبد الملك حاکم مدینه طیب بود چون بیرون آوردند او را گفت متیرسم از آنها نباشم که مدینه نفی آنها می کند و همچنین متیرسم هر که از آن مکان شریف برآمده است یارب مگر بضرورت حکم شرع و رعایت حق شرعی برآمده باشد بخت ضرورت است و کر نه خدای میداند که ترک صحبت جانان نه اختیار من است دوری از حضرت تو خستم با اختیار خود زره را زمره جانی چه در خور است شمال الله العاقبة و حسن العاقبة و عن ابی هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتى تنفی المدینة شرارها برپا نشود و قیامت تا آنکه نفی می کند مدینه بازا که در ونیده کما بنفی الکیو خبث الحدید این حدیث ظاهر است در آن که نفی در آخر زمان باشد رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم علی اقباب المدینة ملائكة لا یدخلها الطاعون ولا الدجال برابهای مدینه فرشتگان نگاهبان اند که درونی آید مدینه را به نگهبانی آنها و بازو دجال نقب بفتح نون و ضم نیر آمده و سکون قاف راه در میان دو کوه یا فخره میان دو کوه بدرآمدن دجال بی شک در آخر زمان خواهد بود و نگهبانی تا در آمدن و یا هم در آن وقت خواهد بود یا همیشه است متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم لیس من بلد الا سيطاة الدجال نیست هیچ شهری مگر آنکه نزدیک است که پی سپر کند آنرا دجال و در آید الاملة و المدینة مگر مکه و مدینه لیس نقب من اقباب الا علیه الملائكة نیست هیچ راهی از راه های مدینه مگر آنکه بروی فرشتگان صفا زده میجورسونها پس میدارند او را فینزل السجدة پس نزول میکند و فرود می آید دجال شوره زمین را که بیرون مدینه است و بنجه سین محله و موحده و خای محله مفتوحات و سکون موحده نیز آمده شورتان فتوح المدینة باهلها پس می جنبانند مدینه ساکنان خود را ثلث و حفات سه بار جنبانیدن فخرج الیه کل کافر و منافق پس بیرون می آید بسوی او هر کافر و منافق متفق علیه و عن سعد رض قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم لا یکید اهل المدینة احد الا انما ع کما ینماع الملح فی الماء بدسکالی نکند و اید آنکه اهل مدینه را هیچ کی مگر آنکه بکند از وفانی کرده و عنقریب چنانکه میکند از دمنک در آب همچنانکه ظاهر شد از حال زید شقی که بعد از واقعه حره در اندک فرصت هلاک شد و بتقاب الهی و لم دق و سل بکذاخت و فانی شد متفق علیه و عن انس رض ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا قدم من سفر فظطری جد رات المدینة روايت است از انس که آن حضرت چون قدم می آورد از سفر پس نظر میکرد بسوی دیوارهای مدینه اوضاع و احوال تیز میراند شترسواری خود را و انکان علی دابة و اگر سواری بود بر دابه دیگر که مراد بدان اسب و شتر و مانند آن است حوکهها من جنبانیده آنرا جاذبه محبت مدینه استعمال فیض مخصوص شتر است و در غیر شتر تحریک استعمال می یابد رواه البخاری

بها اندازد مردم
کمال از مردم
نقد و تقیض
و من بجهت
نصفه است
یعنی غلوس و
ناصح فاله

[illegible]

دعای امیر المومنین عسراست که میگرد اللهم از تقی شمس و ده فی سبیلک واجعل موتی جلد رسولک و تحقیق محتاب شد دعای وی رضی الله عنه باینین دعا میکنیم
 بامید اجابت آن انشاء الله تعالی رب العالمین شفاعت آن حضرت را صلی الله علیه وسلم تمامه مسلمانان امید دارند و در موت مدینه واجب میکرد و
 شفاعت یا شفاعت خاص برای بخشیدن تمامه کناها و رفع مراتب و درجات عظیمه باین کنایت است از آنکه موت درین مکه مطهره البته برایمان
 است چه شفاعت جز موس را نباشد چنانکه در زوار قبر شریف نیز این توجیهات کرده اند و مثل این شجاعت در موت بجز مکه نیز واقع شده است چنانکه
 بیاید و راه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا و عن ابی هريرة عن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 اخذ قریة من قومی الاسلام خرابا للمدينة فرمود آن حضرت آخر شهری که خراب شود از شهرهای اسلام نزد قیام قیامت مدینه است
 همه عالم خراب کرد و مدینه منوره آبادان باشد و بعد از همه بجز این حکم الهی تعالی این نیز ویران و فانی کرد و قریه اینجا بمعنی موضع است و
 ترقیب اسم برین طریق است که قریه است که بالاتراز وی بلد و بالاتراز بلد مدینه و فوق همه و جامعتر از همه مصر و بعضی بلد و مدینه را در یک تریه
 نهاده اند و مدینه الآن نام شهر حضرت سید کانیات شده است و بحسب شرف و فضل بالاتراز همه است و راه الترمذی و قال هذا
 حدیث حسن غریب و عن جریر بن عبد الله رض صحابی مشهور است شریف و مطاع و جلیل و جمیل بود و بسیار بدیع الجمال بود چنانکه میر
 المومنین عسرا گفته است که منید ایتم بچشمی را از امت خوب و از جریر مکرانگی حکایت کرده اند بما از حسن یوسف و صفات حمیده وی بسیار است
 رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت ان الله اوحى الى اى هو لاء اللکته
 نزلت فھی دار هجرتک بدستی خدای تعالی و حی فرستاد بسوی من که هر کدام ازین سه جا را که فردا کی تو پس آن سرای و جای هجرت تست
 یعنی مرا میترساختند که هر کدام از اینجا که خواهی جای جای تست المدینه یکی مدینه او البجورین بجزین که جزیره است بجزمان مشهور و قنبرین به
 کسرتاف و فتح تون مشدده و سکون سین و کسرا و فتح آن هر دو کسرتون نیز گفته اند نام بلد است از بلاد شام و در تاریخ مدینه میگوید که غیر ساخته
 شد آن حضرت را پیش از هجرت میان این سه موضع و در آخر تعیین کرده شد در مدینه و راه الترمذی الفصل الثالث عن ابی
 بکره ففتح موده و سکون کاف صحابی مشهور است از اهل طایف و چون آن حضرت طائف را محصور ساخته بود وی خود را از قلعه در سخر چاه افکنده
 بجانب لشکر حضرت انداخت و اسلام آورد و ابو بکره نام یافت و بکره چرخ چاه را گویند عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 قال گفت آن حضرت لا یدخل المدینه و عب المسیح الدجال در نمی آید مدینه را ترس مسیح و جلال لها یومئذ سبعة ابواب علی کل
 باب ملکان در مدینه را در آن وقت که دجال آید و بیرون مدینه نزول کند هفت دروازه بود بر هر در و فرشته نگهبان نشسته و راه البخاری و عن انس
 رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت است از انس از آن حضرت که گفت اللهم اجعل بالمدینه ضحی ما جعلت بکله من
 البرکة خداوند بگردان در مدینه و در چندان آنچه که آید در مکه از برکت چنانچه در فصل اول فرمود و شد معه و انجیدیش و امثال آن دلالت دارند بر
 فضیلت مدینه بر مکه و این مسئله مختلف فیه است میان علما و دلائل جانیین را در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ام فلینظر ثم متفق علیه و عن
 و جل من آل الخطاب و روایت است از مردی از اولاد خطاب عن النبی پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت من زادنی متعلک اکان فی جوارحی یوم
 القیمة کسی که زیارت کند مرا بقصد بطنیل کاری دیگر باشد آن کس در همسایگی من و پناه هست روز قیامت از بعض عارفان می آید که وی حج کرد و زیارت نیامد گفت
 زیارت آن حضرت را نمی خواهم که به تبع و طفیل حج کنم و این غایت تشوق و تاوب جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم است و لیکن صواب آن است
 که قصد حج با قصد زیارت منافات ندارد و علما وقت زیارت بعد از ادای حج داشته اند مقصود آنست که مشوب بغرض دنیوی و قصد سیر و تفرج نباشد
 بیت رفت بر بوی سوزن زلف تو حقی بچمن ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض و بحقیقت در هر دو مکان ظهور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و امثال وی صلی
 علیه وسلم هر دو جای تست یا بدر الدجا و من سکن المدینه و صبر علی بلائها کنت له شهید او شفیعا یوم القیمة و کسی سکونت ورزد در مدینه
 و صبر کند بر بلاهای وی و شدت و سختی وی خصوصاً چنانکه در زمان آن حضرت بود و در بعضی روایات علی لا و انها چنانکه سابقا گذشت با شتم من در او را
 گواه و شفاعت کننده روز قیامت گفته اند شهادت بر طاعت و شفاعت و در معاصی و من مات فی احد الحورمین بعثه الله من الاعمین یوم
 القیمة و کسی که بمیرد در یکی از حرمین مکه یا مدینه برانگیزد او را خدای تعالی از نبی بیان از عذاب روز قیامت و آمده است که مقبره مکه و مدینه را می نشانند در
 بنشت همچنین بی سوال و حساب و کما جا و عن ابن عمرو رض مرفوعا من حج فزاد قبری بعد موتی کسیکه حج کند پس زیارت کند قبر اجدادش و موت
 من کان کن زادنی فی حیوتی باشد همچون کسی که زیارت کرد و ملاقات نمود و در حیات من و یکی از فوائد و ثبوت زیارت شریف آنست که زائر را از
 نصیبه صحبت معنوی و آنچه از لوازم و آثار آنست حاصل میگرد و و این مبنی بر ثبوت حیات است مر آن حضرت را صلی الله علیه وسلم حیات حقیقی و نیا و

بخلاف شهدا که بحیات معنوی شرف اند و این مسئله را بتفصیل هر چه تمامتر در جذب القلوب بیان کرده ام و بابت التوفیق در واهار روایت گرداین مرد و شهید
البیهقی فی شعب الایمان وعن یحیی بن سعید رضی یحیی بن سعید قطان از کبار ائمه حدیث و ثقات ایشان روایت میکند
از مالک و شعبه و ثوری و خراشیان و یحیی بن سعید انصاری از ائمه این است روایت میکنند از وی مالک و شعبه و ثوری ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان جالسا و قبر یحیی بن سعید بالمدینة آن حضرت نشسته بود و کوری کنده میشد در مدینه فاطلع و جل فی القبر پس نظر کرد مردی در قرفقال یس مصلح المؤمن
پس گفت آن مرد بدخواجگاه مومن است کور فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یسما قلت بدر فی بود که تو گفتی که نکوشش کور کردی
برای سلمان قال الرجل فی لم ارد هذا کففت آن مرد بد رستی که من مراد نداشتیم باین سخن نکوشش موت برای مومن انما اردت القتل فی سبیل الله اراد
نکردم مگر مردی و تحمین کشته شدن در راه خدا که اگر کسی در غربت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر ببرد و در جای خود بمیرد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا
مثل القتل فی سبیل الله نیست مردن مدینه مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن مدینه افضل و اکمل است ما علی الارض بقعة احب الی ان
یکون قبری بها منها نیست بر روی زمین هیچ جای که محبوبتر باشد نزد من که باشد قبر من در آنجا از مدینه ثلث موات سه بار گفت این سخن باین چنین تقریر
کرد و طبیعت این حدیث را و از اینجا لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در وی افضل است از شهادت و مدفون شدن در جای دیگر و این حدیث المبح و
ادخل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در وی اما پوشیده نماند که ظاهر ترین تقدیر آنست که گفته میشد نیست قتل در راه خدا مانند موت مدینه و حفظ
حدیث احوال بنم دارد که گفته شود مراد آنست که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم ای نیست موت مومن مدینه مثل قتل فی سبیل الله و قتل فی سبیل الله افضل و اعظم است
از همه و لیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه و قبر در وی افضل است از موت در سایر بلاد و قبر در آن و باین تقریر مفهوم میشود افضلیت موت مدینه از موت
در سایر بلاد و لیکن باقی میماند افضلیت شهید گشتن و کشته شدن در راه خدا و الله اعلم بالمراد و واه مالک مرسلار روایت کرده و محبت این حدیث را
مالک بطریق ارسال و از اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید انصاری نیست که تابعی است و اما مالک و هشام بن عروه و شعبه و ثوری از وی روایت
دارند نه یحیی بن سعید بن القطان که از ثقات و ائمه اهل حدیث و از کبار ایشان است چه وی روایت از امام مالک و از هشام بن عروه و یحیی بن سعید
انصاری و شعبه و ثوری دارد و قد بر و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را و هو بوادی الحقیق و قال انک ان حضرت در وادی الحقیق بود که نام
وادی ست از او و مدینه و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آن حضرت آنجا میرفت و نماز میکرد و یقول میگفت آنحضرت اما فی
اللیللة آت من ربی آمد مرا مشب آئنده یعنی فرشته از جانب پروردگار من فقال صل فی هذا الوادی المبارک بجز نماز درین وادی مبارک
و قل عمرة فی حجة و بجز عمره را در حج یعنی حساب کن این نماز را و برابر کن با عمره که در حج باشد و قول استعمال کرده میشود در جمیع افعال و فی روایقه و
قل عمرة و حجة مقصود بیان فضیلت نماز است درین بقعه شریفه که

حکم عمره و حج دارد و واه النجادی تمام شد کتاب

المناسک بعون الله تعالی و حسن توفیق

ثم تلیوه کتاب النبوع

قد تمه النسوة المبارکة المیمونة الشرفیة المسماة بشرح مشکات شریف تصنیف مولانا عبدالحق دهلوی فی احادیث رسول الله الباری فی یوم النحر عشرين شه
ذی الحجة الحرام سنة سبع و سبعین و مائین بعد الالف من الهجرة النبویة علی صاحبها الف الشنا و التحية و بعد فان هذا کتاب المشکوة افضل الكتب
بعد القرآن و آخر الصحف فی الازمان و قد ثبت شرفا و جماعت علماء الفحول بعد کلام الله کلام الرسول و فی الحقيقة ان یتامل فی هذا الکلام بلا
اشتباه انکان کلام الله کلامه و لیکن کلام الله لا یسا هذا الکتاب بترتیب الاجزاء و الفصول و الابواب کانه سما بلا غة قلات فیها کواکب الانوار
و جنة خلد تجری من تحتها الانهار حکم ابتمت فیها الازمان من مسائل الشرع العراء الفائق و سمجت اطیار القدس علی قصب براعتا مبعان رائق و کان
اسطره غصون الاشجار فی روضة الفردوس و الفاطة کالثمار اللذیة ذات الکوس و من النقاط فوق من حمام و من الاعراب علیین جماع
مداد طو زاسود من ذائب الحور و الالوان و بیاض طرفی سطره فیها عینان نضاتان و تجری من کل نقطة عیون علوم المغنویة کالسبیل و انجل شره
فصح العرب و هم کانوا فی الشعر افضل من تحلیل جواهر نظم المنشورة معلقة بالعرش کالتقذیل و قد نحت من کلمته سبع معالقات الباعلا و دلیل و کیف لا
و هو کلام النبی الامی المحرم الفصح العرب و العجم و من علومه علم اللوح و القلم و یطلق عن النوی ان هو الا و حی یوحی رسول الله المجتبی محمدن المصطفی صلی الله علیه

وعلى آله واصحابه بنجوم الاهتدى لمن اقتدى ولقد اهتم في طبعها وترتيبها زبدة الانجاب عمدة الاطياب المستجمع بكلام الاخلاق وقد اضاء ذكرها بجميع الافاق مصدر
الفضائل والاوصاف مرجع القوم نيل والاشراف النصار النخالص النصير والنجوهر الفرد العديم الظير انجباب المكرم والمجده المحرم محمد المشايخ والاختصاصات الشيوخ
عبد الوهاب بنجل المقدس المبرور والمورع المغفور غريق بحار رحمة الله المهيم الشيخ محمد مؤمن وبذل جده في تصحيحها وتمييزها حرفا حرفا وتنزيها عن شوائب
الغلط والسهو طرفا طرفا وسعى فيه غاية المنى ليطابق الاسم بالمسمى باتساق القالب مع نسخ الصحيحه المعبرة لاسيما بالنسخه المطبوعه في الكلكته لانه اصح نسخ في هذا
وبالحكمه من العدا المعبرة قالموا صفره صفره كم من الفضلاء المعتمده توافقه ورتقه ورقيه مطبوعه مع كمال حسن طبعها وكتبا وصحة ما رأت عيون الدهر كتمانها اصح من هذا الكتاب
انطبعت في مطبع الزمان سنه احسن منه عند ذوى الاتساب خراسه تعالى خير الخراف في الدنيا والآخرة اللهم اغفر لمن كتبه وقراه وقالمه وطبعه واهتم في تصحيحه ونيل
وصرف من عسر ونظر فيه وتلفظ لفظا منه وسعى في نشره بين المسلمين وانفعوا انتفع به واعان فيه وعظمه وتمكنه عنده بجاه صاحب هذا الكلام الشافع في يوم القدر

عليه الصلوٰة والسلام وعلى آله واصحابه واتباعه ذوى المحجد والاحترام

بطفلك وجودك يا ارحم الراحمين وخير الناس من آمين

يارب العالمين

١٢٧٧

بجري



